

مجموعه سبزها جلد ۸۲

آثار حضرت اعلی

## مقدمه فایل‌های ورد مجموعه سبزا

به نام یزدان مهربان

با درود فراوان،

بدین وسیله به اطلاع پژوهشگران و دستداران آثار بابتی و بهائی می‌رساند:

طی مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل‌های ورد Word آثار مندرج در مجموعه «کتاب‌های جلدسبز» ارائه می‌گردد. کتاب‌های جلدسبز، کتاب‌هایی است که عمدتاً طی دهه‌ی پنجاه خورشیدی، توسط محفل ملی بهائیان ایران، عجالنا جهت حفظ، تکثیر شده است. فایل اسکن شده‌ی این کتاب‌ها، پیشتر در برخی از وبگاه‌های اینترنتی از جمله کتابخانه‌ی بهائی (<https://bahai-library.com>) و کتابخانه‌ی افنان (<https://afnanlibrary.org>) موجود بود. اما مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل ورد همان کتاب‌هاست که قاعدتاً از حیث جستجو و قابلیت کپی برداری از عبارات، کارایی بیشتری برای پژوهشگران عزیز دارد.

فایل ورد در دنیای امروزی همچون قلم و کاغذ الکترونیکی می‌ماند و حکم کاغذ و قلم و دوات محققین قدیمی را دارد که با آن می‌نوشته‌اند و تأملات خود را مکتوب می‌داشته‌اند. معاصرین ما از طلبه و دانشجو گرفته تا محقق و پژوهشگر و استاد، استفاده‌های زیاد و متنوعی از فایل‌های ورد می‌کنند و آنها را عصای دست خود می‌سازند. اما بر اهل فن پوشیده نیست که وثاقت و اعتبار محتویات فایل‌های ورد، به دلیل ماهیت خاصی که دارند، خصوصاً به‌خاطر امکان تغییر، دست‌خورده شدن تا پیم متن و درهم ریختن حروف چینی واژه‌ها، از نوع خاصی است و در قیاس با متن اصلی و نسخه‌ی اسکن از متن اصلی در مقام برتر قرار ندارد. با این همه، امروزه طیف وسیعی از افراد متخصص و غیرمتخصص این ابزار الکترونیکی مفید را، با وجود چنین نقصی مورد استفاده قرار می‌دهند و از مزایای آن برخوردار می‌شوند. به تهیه‌ی فایل ورد از آثار بهایی نیز می‌توان از همین دریچه نگریست؛ ضمن آنکه بهتر است که برای حفظ شأن و مقام والای نصوص مبارکه تلاش شود تا حتی المقدور فایل‌هایی از متون بابی و بهایی تهیه شود که اشتباه و اشکال کم و نادری داشته باشند. نظر به همین مطلب، بسیاری از فایل‌ها در مجموعه‌ی حاضر مقابله و تصحیح شده است. در تصحیح آثار مندرجه در مجموعه‌ی جلد سبزا به چند نکته توجه شده است:

۱- در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، نسخه‌های جلدسبز با سایر نسخه‌های چاپی یا خطی موجود مقابله و تصحیح شد. در خصوص آثار حضرت باب، با توجه به اینکه هر یک از نسخ در دسترس ما دارای اشکالاتی بود و نمی‌توانستیم هیچ نسخه‌ای را بتمامه مبنا قرار دهیم، برآن شدیم تا در مواردی که به‌نظرمان اشکال، اشتباه یا تردیدی وجود دارد، آن موارد را با ملاحظه‌ای کلی اصلاح و نسخه‌ی تایی را بر همان مبنا تهیه کنیم. در این باب برای تصحیح متن یک اثر از آثار حضرت باب در جلدی از مجلدات سبزا، نه تنها آن را با متن همان اثر در دیگر مجلدات سبزا مقابله کرده‌ایم بلکه اگر نسخه‌ای از همان اثر در اثری خارج از این مجموعه بوده، از آن نیز استفاده کرده‌ایم. در نتیجه، نسخه‌ی پیش‌رو در برخی مواضع با مندرجات نسخه‌ی اصلی (جلدسبز) تفاوت‌هایی دارد؛ اما محض ارجاع‌دهی درست، شماره‌ی صفحات اصلی (شماره‌ی صفحات نسخه‌ی جلد سبز) در دل متن درج شده است.

- ۲- آثار حضرت بهاء الله مقابله نشده، اما در ضمن تایپ، تا حدی قابل قبول، تصحیح شده است.
- ۳- در مجموعه‌ی حاضر، برخی توابع حضرت باب که سابقا به طور ناقص نشر یافته (مثل کتاب صحیفه عدلیه، مندرج در جلد ۸۲ که فاقد باب پنجم است، و یا صحیفه بین الحرمین و صحیفه اعمال سنه که بیشتر مختصرا نشر یافته) با توجه به سایر منابع به طور کامل، و تصحیح شده، منتشر می‌شود.
- ۴- در مجموعه‌هایی که سابقا از روی اضطرار منتشر شده بود نواقص عمدتاً ای به چشم می‌خورد: از جمله، تفسیر «بسم الله» که در چندین مجموعه بدون مقدمه و خطبه نشر یافته بود، و یا توفیق حروف مقطعات قرآن که نیمی از آن ناقص منتشر شده، و یا تفسیر (های هدا) در جلد ۶۰ که در داخل متن افتادگی‌هایی دیده می‌شد، و یا چند باب اول این اثر در مجموعه‌ی ۹۸ که به طور ناقصی منتشر شده بود. در مجموعه‌ی حاضر، همه‌ی این نواقص با توجه به مجموعه‌های دیگر بر طرف شده است.
- ۵- در مواردی که نتوانستیم درج صحیح لغتی را تشخیص دهیم آن را نشانه گذاری (های لایت) کرده‌ایم و یا با چند علامت سؤال (؟) آن را مشخص کرده‌ایم.
- ۶- برای مقابله‌ی نسخ آثار حضرت باب از نسخ مختلفی بهره برده‌ایم. از جمله، از تمامی مجلدات جلدسبز استفاده کرده‌ایم. فی‌المثل در تصحیح جلد ۱۴ تفسیر «های هو» از مجموعه کتاب‌های جلدسبز تنها اکتفا به همین جلد نشده، بلکه از مجلدات دیگر مثل جلد ۵۳، ۶۷، ۸۶ و منابع دیگر نیز استفاده کرده‌ایم. افزون بر نسخه‌های جلدسبز، مجموعه‌ی پرینستون و کیمبریج و نشریات ازلیان و مجموعه شخصی خود را نیز مدنظر و پیش رو داشته‌ایم.
- ۷- در مواردی رسم الخط واژه‌ها به گونه‌ای انتخاب شده که برای جستجو مناسبتر باشد. مثلاً گاهی کاتب در نسخی اصل کلمه‌ی «جلالت» را به صورت «جلاله» نگاشته است و ما ترجیح داده‌ایم آن را «جلاله» تایپ کنیم

و

در پایان یادآور می‌شود که از آغاز کار تایپ و تصحیح فایل‌های اسکن شده مایل بودیم که از همکاری فضلا و مطلعین جامعه در تصحیح نسخه‌های موجود، بیشتر بهره‌مند باشیم؛ اما این مهم، جز در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، محقق نگشت.

در همین جا به‌ویژه از جناب ولی‌اله کفاشی سپاسگزاریم. کار بازخوانی، مقابله و تصحیح فایل‌های تایپ‌شده‌ی آثار حضرت باب تماما توسط ایشان انجام و نهایی شد. در عین حال، امیدواریم که در ادامه‌ی راه از مساعدت و همراهی تعداد بیشتری از یاران فاضل و مطلع مستفید شویم. ضمن آنکه از همه‌ی خوانندگان این فایل‌ها درخواست می‌کنیم تا اگر در حین مطالعه به اغلاط تایپی برخوردند آن موارد را از طریق سایت به ما اطلاع دهند. امید و هدف دیگرمان اینست که در آینده، تمام فایل‌های این مجموعه، با مقابله‌ی علمی و اسلوبی دقیق‌تر - دست کم در حد آنچه که در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء انجام شده - تقدیم دوستان و یاران علاقمند شود.

## فهرست

### مجموعه سبزهها - جلد ۸۲

صفحه	عنوان	رقم
۱	۱- بسم الله الأقرّب الاقرب (شان فارسی از پنج شان)	
۹	۲- دعاء برای حروف نفی	
۱۴	۳- دعاء برای حروف اثبات	
۲۰	۴- دعاء بجهت هفت نفس (دعاء لسبعة اشخاص)	
۳۰	۵- دعای شب جمعه	
۳۴	۶- برای رفع طلسم (از کتاب الاسماء)	
۳۵	۷- ذکر جهت غناء (از کتاب اسماء)	
۳۶	۸- دعاء برای حفظ اولاد (از کتاب اسماء)	
۳۷	۹- شرح دعای حفظ اولاد	
۴۰	۹- بسم الله الابهی الابهی (شان فارسی از پنج شان)	
۴۶	۱۰- توییغ یجی رب لکم	
۵۵	۱۱- رساله غنا (حکم موسیقی)، در جواب سؤال منوچهرخان	
۷۴	۱۲- صحیفه عدلیه (متن کامل)	

## بسم الله الأقرب الأقرب (شان فارسی از کتاب پنج شان)

\*\*ص ۲\*\*

ترفیع و تمنیع ذات محبوب لم یزلی را سزاوار بوده و هست که از اوّل لا اوّل له باستقلال استجلال ذات مقدّس خود بوده و الی آخر لا آخر له بارتفاع امتناع کنه مقدّس خود خواهد بود لم یزل در عزّازل و قدس لم یزل مقدّس بوده از کلّ ما خلق و منزّه بوده از کلّ ما یخلق و متعالی بوده از وصف کل ممکنات و متجالی بوده فوق کلّ ذرات شناخته او را حقّ شناختن هیچ شیئی و ستایش

\*\*ص ۳\*\*

نموده او را حقّ ستایش نمودن هیچ شیئی بعد از آنکه کلّ به آنچه ممکن است در امکان او را عارف و آنچه متصوّر است در اختراع او را عابد بوده و خواهند بود ولی این قدر استحقاق ممکنات بوده نه استحقاق ذات مقدّس او و او اجلّ و امنع تر بوده که استحقاق کلّ ممکنات به پرستش او مقترن گردد و عرفان کلّ کائنات به معرفت آن مذکور گردد چه قدر متعالی است علوّ قدس او که کلّ ذرات از اوّل لا اوّل له الی آخر لا آخر له او را سجده نموده و چه قدر متجالی است ارتفاع جلال آن که کلّ از اوّل لا اوّل له الی آخر لا آخر له او را عبادت نموده بر اینکه نبوده الهی غیر از آن مستحقّ پرستش و سوای آن ربّی مستحقّ ثناء و عرفان و عبادت و ایقان حمد بلا مثل مر او را سزاوار بوده و هست که کلّ ممکنات را لا من شیئی به مشیت خود ابداع فرموده تا آنکه به نصیب ذروه حبّ

\*\*ص ۴\*\*

او و حظّ عرفان او منتهی شده و در هیچ شأن نبوده که بر خلق خود از قبل خود حجّتی قرارداد که احدی نگوید امروز رضای الهی چه بوده یا خواهد بود و از اوّل لا اوّل له کلّ

را به مشیت اولیّه خلق فرموده و الی آخر لا آخر له کلّ را به مشیة اولیّه خلق خواهد فرمود و مثل مشیّت اولیّه را مثل شمس فرض کن که اگر بما لانهایة طلوع و غروب نماید متعدّد نمی‌گردد و هم چنین مشیّت اولیّه اگر بما لانهایة در این عالم ظاهر گردد مدّل علی الله بوده هست و ظاهر در آنها مبدّل نمی‌گردد اگر چه اعراض متبدّل می‌شود چنانچه از اوّل لا اوّل له الی امروز سنّت اعراض ظهور الله این بوده که در هر ظهوری به اسمی ظاهر شده و خداوند عزّ و جلّ مظهر آنها بوده و آنها قائمند بالله و کل قائمند بآنها و در آنها جهت آنها دیده نمی‌شود بلکه در کلّ جهت وحدت ظاهر بوده و هست نظر کن که هیچ رسولی آمده

\*\* ص ۵ \*\*

که خلق را به سوی غیر خداوند عزّ و جلّ خوانده باشد زیرا که در آنها غیر ظهور الله ظاهر و باطن و اوّل و آخر نبوده مثلاً ظهوری به اسم نوح و ظهوری به اسم ابراهیم و ظهوری به اسم موسی و ظهوری به اسم عیسی و ظهوری به اسم محمّد و ظهوری به اسم من یظهره الله و ظهوری به اسم من یظهره الله و ظهوری به اسم من یظهره الله و ظهوری به اسم من یظهره الله بعین حقیقه مشاهده نموده و من یظهر را من ظهر دیده تا آنکه در هیچ ظهور محتجب نامانی و کتاب من یظهر را من ظهر دیده تا آنکه در هیچ ظهور از اوامر و نواهی الهی محتجب نشوی مثلاً اگر سگان ظهور کور عیسی در رسول الله را مثل اتباع عیسی نظر نموده بودند غیر از او را نمی‌شناختند و بعینه اتباع رسول الله را مثل اتباع عیسی می‌دیده و احدی از سگان در آن ظهور در این ظهور محتجب نمی‌ماندند و همچنین قبل از عیسی الی اوّل لا اوّل له بین و همچنین بعد از محمّد الی آخر لا آخر له بین و در هر ظهوری

\*\* ص ۶ \*\*

چشم حقیقت را باز کن که به اختلافات آن ظهور محتجب نشوی و به نظر وحدت در کلّ ظهورات آن ظهور نظر کن و هر شیئی را در مکان خود بین تا هیچ نوع تعارض در آن ظهور

نه بینی و صراط الله را در هر ظهوری اوسع از سماء لا اول له الی ارض لا آخر له بینی و سماء اسماء را خداوند عزوجل اسم غیاث قرار داده و ارض اسماء را اسم ذخار زیرا که از اسم غیاث اعلی عددتر نازل نفرموده و از اسم ذخار بعد از آن و ناقص فرموده از ارض سماء عدد یاء را و به آن سماء را مستولی بر ارض نموده و در کینونیت سماء و ارض حب وود خود را قرار داده که هیچ يك بلا نفس دیگر ساکن نمی گردند و همچنین روح هر شیئی را در رتبه اسماء بین و اسماء را ادلاء الله بین زیرا که در اسماء ظاهر نیست الا مسما و مسمای کل اسماء واحد بوده و هست لا واحد بالعدد بل واحد بالذات و مثل هر اسمی را

\*\*ص ۷\*\*

مثل مرآتی فرض کن که در مقابل شمس تعکس بهم رسانیده مثلا در هر ظهوری که شجره حقیقت ظاهر می گردد هر و صف ان خلقی می گردد متدوت و آن خلق مرآتی می شود که مدل می گردد بر آن و جوهر کل اسماء در نفس مسمی بوده و هست و ظاهر در اسماء غیر از مسمی نبوده و نیست و عبادت مکن اسم را با مسمی که در حد شرك وارد شوی و عبادت مکن اسم را بلا مسمی که در حد کاف وارد شوی بل عبادت کن خدا را که کل این اسماء اسم او است و کل مدل بر او است و او است وحده وحده لا شریک له در عزازل و قدس قدم نظر کن در هر ظهوری در ادلاء آن ظهور که لیاقت اسمیت در آنها ظاهر شده آیا در آنها غیر از ظاهر در ظهور دیده می شود یا نه شبهه نیست که در خلق انجیل غیر از عیسی ظاهر نیست زیرا که مبدء کل آن بوده و در خلق فرقان غیر از محمد و در خلق بیان غیر از

نقطه بیان

\*\*ص ۸\*\*

و در خلق من یظهر الله غیر من یظهره الله و هم چنین الی آخر لا آخر له و چونکه در عرش ظاهر در ظهور ظاهر نیست الا الله این است که مسمای کل اسماء واحد بالذات بوده و

هست ولی از این دقیقه محتجب نشوی که مسمای هر اسم در رتبه خود آن اسم هست و لی کلّ بالله بوده و من الله و لله مثلا اسم جبار مسمای جباریت در اسم جبار است ولی در جبار دیده نمی‌شود الا الله که مسمای آن و اسم آن در رتبه آن مراتی است که دلالت نمی‌کند الا بر خداوند و همچنین کلّ اسماء را مشاهده کن و مسمای هر اسمی را در رتبه خود آن اسم ببین و کلّ اسماء با مسمیات آن لله و من الله و فی الله و الی الله مشاهده کن و لی نمی‌توانی مشاهده این مطلب را نمود الا آنکه در هر ظهوری کلّ ادلاء آن ظهور را در ظلّ شجره حقیقت مشاهده نمائی مثلا در ظهور من یظهره الله یکی از برای او آب میدهد مرآت کینونیت او هو السّاقی می‌گوید و یکی

\*\* ص ۹ \*\*

منع می‌کند مرآت کینونیت آن هو المانع می‌گوید و یکی عطا می‌کند مرآت کینونیت او هو المعطی می‌گوید و همچنین در کلّ اسماء و صفات جاری کن دقیقه الهیه و لطیفه ربّانیه را و سعی کن در هر ظهور از ادلاء ظاهره در آن ظهور گردی که از ادلاء امر و خلق شوی که اگر ماندی و اگر ادلاء ظهور قبل بودی لا شیئ می‌شوی مثل آنکه می‌بینی که در هر ظهوری چه قدر مظاهر فعل ظاهر در آن ظهور شدند و در نزد ظهور آخر چونکه مستظلّ در ظلّ آن ظهور نشدند منسوب الی الله افعال آنها نگشت و کلّ لدون الله شدند در هر ظهور اولاً سعی کن که به حجّت آن ظهور مستبصر شوی و حجّت را دلخواه خود قرار مده بلکه به آنچه خداوند خواسته قرار دهد راضی شو که اگر دلخواه خود خواهی قرار دهی مثلت مثل امم سابقه خواهد شد و در بدء ظهور محتجب خواهی ماند بدانکه ایمان تو که فرع دخول

\*\* ص ۱۰ \*\*



در دین است از برای رضای خدا است چگونه سبب دخول تو در دین دلخواه تو باشد نه آنچه خداوند حیّ لایموت خواسته و مقدر فرموده بین امر چه قدر دقیق و لطیف است که کلّ از برای رضای خدا می خواهند داخل در دین شوند ولی سبب دخول در دین را دلخواه خودشان قرار می دهند و در هر ظهور زلّ اقدام ظهور قبل از این سبب بوده و هست زیرا که امت موسی اگر معجزه موسی را در عیسی دیده بودند احدی محتجب نمی شد و هم چنین امت عیسی اگر نزد رسول الله دیده بودند يك نفر از نصاری محتجب نمی ماند و همچنین در هر ظهوری مشاهده کن و ببین که جوهر ما یقوم به الدّین کلّ چه چیز است آیا غیر رضا الله بوده یا هست و به آن در هر ظهور مسترضی بشو نه به رضای خود یا خلق و بدانکه حجّت من الله در هر ظهور بالغ

\*\* ص ۱۱ \*\*

و کامل بوده و هست و حجّتی که من قبل الله بوده باید که کلّ از او عاجز شوند تا اثبات قدرت در نفس ظاهر در آن ظهور مستثبت گردد بعد از آنکه این را یافتی در هر ظهور چه واحد و چه مالانهایه مسترضی باش و لِمَ و بِمَ مگو و آنچه ظاهر می شود ظاهر من عند الله بین و در آنچه ظاهر می شود بنظر وحدت مشاهده کن نه بنظر کثرت و هر شیئی را در صقع خود حکم کن تا آنکه در نفس آن ظهور و نه در بطون آن ظهور دو حرف متعارض نه بینی نظر کن در هر ظهوری که سگان آن ظهور چه قدر اختلاف می کنند و مبدأ اختلاف کلّ ظهوراتی است که از صاحب آن ظهور ظاهر شده هر يك به ظهوری سیر می کند و از دیگر محتجب می ماند این است که اختلاف در هر ظهوری واقع می شود و حال آنکه خداوند هیچ چیز را در هیچ ظهور مثل اختلاف نهی فرموده و کلّ را بر اتحاد و احتباب

\*\* ص ۱۲ \*\*

امر فرموده زیرا که تو در این ظهور که مختلف می‌شوی ثمره آن در ظهور دیگر الی الله ظاهر می‌شود که از نفس عملت اکبرتر است عند الله که اگر مطلق عالم نشده بودی که اختلاف کنی بهتر بود یا آنکه عالم شدی و اختلاف ظاهر نمودی و ضرر در قیامت دیگر به ادلاء آن ظهور منتهی شد نظر کن در انجیل که چند فرق شده‌اند و در زمان ظهور رسول الله به همین سبب از ایمان به او محتجب مانده و حال آنکه در زمان ظهور آن حضرت هفتاد نفر از علمای نصاری ایمان آوردند و اگر کلّ متحد بودند در ظهورات انجیلیه کلّ به مثل این هفتاد نفر ایمان می‌آوردند و سبب نشد مگر همان اختلافی که در میان خود ایشان به هم رسیده بود نه اینکه الله نموده بودند بلکه هر یک به اظهار اینکه حقّ برید من است يك نوعی اختلاف نموده و دو روزه عمرش گذشت و رفت و طین شد و ثمره آن ماند

\* \* ص ۱۳ \* \*

والی الله در یوم ظهور رسول الله راجع شد حال بین که این اختلاف چه نفع به اورسانیده و هم چنین در فرقان نظر کن که چه قدر مختلف شده بودند و اول ظهور نقطه بیان يك طایفه از این طوائف اظهار ایمان نمودند و دیگران به سبب همین محتجب ماندند که ما در مذاق غیر از آنها هستیم و این قدر حیوانند که نمی‌فهمند که در هر ظهوری این اختلافات راجع می‌شود به نفس ظهور و همین قدر که صاحب ظهور ظاهر شد کلّ اختلافات بر او عرض می‌شود و نسبت کلّ به آن سواء بوده و هست و آنچه که حکم فرماید محقق بر حقیقت می‌گردد و آنچه را که نهی فرماید محقق بدون حقّ می‌گردد و عالم ارض اعلا بر منهج علم یقین در دین خود بوده و به این سبب مهتدی به ظاهر در آن ظهور شده و مابقی چونکه مسلک ایشان غیر علم و یقین بوده به همین محتجب مانده و از آنچه از برای او خلق شده محروم و

\* \* ص ۱۴ \* \*

اگر کلّ بر این منهج می‌بودند کلّ به شرف هدایت مهتدی می‌شدند حال در هر ظهور اگر عالمی همّت خود را قرار ده که اختلاف واقع نشود و اگر واقع شد از آنجائی که احاطه قلبی ندارند که هر شیئی را در جای خود مشاهده نمایند به حکمت الهیه و لطیفه ربّانیه رافع آن اختلاف شده و هیچیک را رد ننموده و این را در صقعی از وجود و آن را در صقعی از وجود حکم نموده تا آنکه کلّ بر منهج واحد تربیت شده تا ظهور دیگر لعلّ در آن ظهور به این سبب کلّ به شرف هدایت مستنیر گردند که این افضل کلّ اعمال بوده در هر ظهور ولی نه این است که امرالله مختلف شود یا آنکه حق از آن واحد تجاوز نماید مثلاً نظر کن در ظهور فرقان حکم الهی بر فرض صلوة جمعه بود حال حکم الله تا قیامت دیگر همین بوده و آنهاییکه غیر از این حکم نموده محتجب از حکم آن ظهور گشته و حجت بر آنها همانهایی که به حکم و جوب عامل بوده و آنجائی که

\* \* ص ۱۵ \* \*

نهی از ائمه بوده در مقام تقیه بوده نه آن است که حکم مختلف شود بلکه مورد مختلف شده که حکم مختلف شده و صلوة جمعه در جای خود بوده و حکم تقیه در جای خود بین چه قدر اعمال در فضل شب و روز جمعه نازل شده و جمعه نگفته مگر اینکه مرآتی است که حکایت می‌کند از مقام جمع الجمع که مقام نقطه اولیه باشد که حیّ اول در آنجا مخزون بوده و هست ولی کلّ به آیه که مدلّ بر اوست مستعظم امرالله می‌شوند ولی در مقامی که یوم جمعه از برای او خلق شده مستبصر و مستشعر نمی‌شوند حال این است حدّ خلق در هر ظهور و تو که در بیانی مغرور مشو به علم و عمل خود که امتحانت در یوم من یظهره الله می‌شود اگر آن روز نجات یافتی به ایمان به او مبال بر ایمان به خود و الا اگر عالمی مثل یکی از علمای نصاری خواهی بود و اگر غیر عالمی مثل یکی دیگر از آنها بلکه چون در ظهور فاصله می‌گردد

\*\*ص ۱۶\*\*

مقامت ابعدر می‌گردد اگر مستبصر باشی و اگر مهتدی شدی که اقرب تر می‌گرددی بما  
 لایحصی هیچ نعمتی مثل این نبوده و نیست که در هر ظهوری عبد به ظاهر در آن ظهور  
 مهتدی و در بطون آن به نظر و حدت در کلّ کثرات مستنظر و در ظهور آخر حین ظهور  
 مهتدی و الا می‌رود آنجا که عرب نیزه انداخته اگر چه اتقای سّکان آن ظهور باشد نجات  
 ده خود را به عقل و ادراکی که خداوند در تو خلق فرموده که این است عزّنه غیر این و ما  
 يُنَبِّئُكَ اِحْدٌ مِّثْلَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ خَيْرٌ هَادِيًّ وَوَكِيْلٌ .

## دعا برای حروف نفی،

\*\*ص ١٦\*\*

بسم الله الأ منع الا قدس،

اللهم انى اسئلك بالوهيتك التى انها هى ممتنعة فوق كل شى ان تعذبن كل ذات الف  
ينسب الى شجرة النفى بقيوميتك التى انها هى متقومة فوق كل شى انك كنت قهاراً  
شديداً

\*\*ص ١٧\*\*

اللهم انى اسئلك ببازخيتك التى انها هى مرتفعة فوق كل شى ان تعذبن كل ذات باء  
ينسب الى الشجرة النفى بقيوميتك التى انها هى متقومة فوق كل شى انك كنت قهاراً  
شديداً

اللهم انى اسئلك بجباريتك التى انها هى ممتنعة فوق كل شى ان تعذبن كل ذات جيم  
ينسب الى شجرة النفى بقيوميتك التى انها هى متقومة فوق كل شى انك كنت قهاراً  
شديداً

اللهم انى اسئلك بديموميتك التى انها هى متعالية فوق كل شى ان تعذبن كل ذات دال  
ينسب الى شجره النفى بقيوميتك التى انها هى متقومة فوق كل شى انك كنت قهاراً  
شديداً

اللهم انى اسئلك بهدايتك التى انها هى مستضيئه فوق كل شى ان تعذبن كل ذات هاء  
ينسب الى شجرة النفى بقيوميتك التى

\*\*ص ١٨\*\*

انّھا هی متقومة فوق كل شی انک كنت قهاراً شديداً اللهم انی اسئلك بوحدانيتك الّتی انّھا هی متبھیته فوق كل شی ان تعذبن کل ذات واولیٰ ینسب الی شجرة النّفی بقیومیتك الّتی انھا هی متقومه فوق كل شی انک كنت قهاراً شديداً.

اللهم انی اسئلك بزراعتك الّتی انّھا هی متعززه فوق كل شی ان تعذبن کل ذات زاء ینسب الی شجرة النّفی بقیومیتك الّتی انّھا هی متقومة فوق كل شی انک كنت قهاراً شديداً

اللهم انی اسئلك بحياتك الّتی انھا هی متقدسته فوق كل شی ان تعذبن کل ذات حاء ینسب الی شجرة النّفی بقیومیتك الّتی انّھا هی متقومة فوق كل شی انک كنت قهاراً شديداً اللهم انی اسئلك بطاهرتك الّتی هی متطهرة فوق كل شی ان تعذبن

\*\*ص ١٩\*\*

کل ذات طاء ینسب الی شجره النّفی بقیومیتك الّتی انّھا هی متقومة فوق كل شی انک كنت قهاراً شديداً اللهم انی اسئلك بیاقوتیتك الّتی انھا هی متجللة فوق كل شی ان تعذبن کل ذات باء ینسب الی شجرة النّفی بقیومیتك الّتی انّھا هی متقومة فوق كل شی انک كنت قهاراً شديداً

اللهم انی اسئلك بكبریاتك الّتی انّھا هی متعظمة فوق كل شی ان تعذبن کل ذات كاف ینسب الی شجرة النّفی بقیومیتك الّتی انّھا هی متقومه فوق كل شی انک كنت قهاراً شديداً اللهم انی اسئلك بلطافیتك الّتی انّھا هی متلطفه فوق كل شی ان تعذبن کل ذات لام ینسب الی شجره النّفی

\*\*ص ٢٠\*\*

بقیومیتك الّتی انّھا هی متقومة فوق كل شی انک كنت قهاراً شديداً اللهم انی اسئلك بمنازیتك الّتی انھا هی متنورة فوق كل شی ان تعذبن کل ذات میم ینسب الی شجرة النّفی

بقيوميتك التي انها هي متقومة فوق كل شى انك كنت قهاراً شديداً اللهم انى اسئلك  
بنواريتك التي انها هي متحبه فوق كل شى ان تعذبن كل ذات نون ينسب الى شجره النفى  
بقيوميتك التي انها هي متقومة فوق كل شى انك كنت قهاراً شديداً  
اللهم انى اسئلك بسبوحيتك التي انها هي متنزهة فوق كل شى ان تعذبن كل ذات سين  
ينسب الى شجرة النفى بقيوميتك

\*\*ص ٢١\*\*

التي انها هي متقومة فوق كل شى انك كنت قهاراً شديداً اللهم انى اسئلك بعظمتك التي  
انها هي متعظمة فوق كل شى ان تعذبن كل ذات عين ينسب الى شجرة النفى بقيوميتك  
التي انها هي متقومة فوق كل شى انك كنت قهاراً شديداً اللهم انى اسئلك بفردانيتك  
التي انها هي متفردة فوق كل شى ان تعذبن كل ذات فاء ينسب الى شجرة النفى بقيوميتك  
التي انها هي متقومة فوق كل شى انك كنت قهاراً شديداً اللهم انى اسئلك بصمدانيتك  
التي انها هي ممتعة فوق كل شى ان تعذبن كل ذات صاد ينسب الى شجرة النفى  
بقيوميتك التي التي انها هي متقومة فوق كل شى انك كنت قهاراً شديداً  
اللهم انى اسئلك بقدرتك التي انها هي مستطيلة فوق كل شى ان تعذبن كل ذات قاف  
ينسب الى شجرة النفى بقيوميتك التي انها هي متقومة فوق كل شى انك كنت قهاراً  
شديداً اللهم انى اسئلك برحمتك التي انها هي متحاطه فوق كل شى ان تعذبن كل ذات  
راء ينسب الى شجره النفى بقيوميتك التي انها هي متقومة فوق كل شى انك كنت قهاراً  
شديداً

اللهم انى اسئلك بشاهديتك التي انها هي مستضيته فوق كل شى ان تعذبن كل ذات  
شين ينسب الى شجرة النفى بقيوميتك التي انها هي متقومة فوق كل شى انك كنت قهاراً  
شديداً

اللهم انى اسئلك بتواييتك التى انها هى مستشرقة فوق كل شى ان تعذبن كل ذات ناء  
 ينسب الى شجرة النفى بقيوميتك  
 \*\*ص ٢٢\*\*

التى انها هى متقومة فوق كل شى انك كنت قهاراً شديداً  
 اللهم انى اسئلك بثابيتك التى انها هى مستشبية فوق كل شى ان تعذبن كل ذات ناء ينسب  
 الى شجرة النفى بقيوميتك التى انها هى متقومة فوق كل شى انك كنت قهاراً شديداً  
 اللهم انى اسئلك بخلاقتك التى انها هى مستظهره فوق كل شى ان تعذبن كل خاء ينسب  
 الى شجرة النفى بقيوميتك التى انها هى متقومة فوق كل شى انك كنت قهاراً شديداً  
 اللهم انى اسئلك بذاريتك التى انها هى ممتنعة فوق كل شى ان تعذبن كل ذات ذال  
 ينسب الى شجرة النفى بقيوميتك التى انها هى متقومه فوق كل شى انك كنت قهاراً  
 شديداً اللهم انى اسئلك بضامنيتك التى انها هى مرتفعة فوق كل شى ان تعذبن كل ذات  
 ضاد ينسب الى شجره النفى بقيوميتك التى انها هى متقومة فوق كل شى انك كنت قهاراً  
 شديداً

\*\*ص ٢٣\*\*

اللهم انى اسئلك بظاهريتك التى انها هى ظاهرة فوق كل شى ان تعذبن كل ذات ظاء  
 ينسب الى شجرة النفى بقيوميتك التى انها هى متقومة فوق كل شى انك كنت قهاراً  
 شديداً

اللهم انى اسئلك بغناءك الذى انه هو مستغن عن كل شى ان تعذبن كل ذات غين ينسب  
 الى شجرة النفى بقيوميتك التى انها هى متقومة فوق كل شى انك كنت قهاراً شديداً  
 سبحانك اللهم يا الهى لأشهدتك وكل شى على انك انت الله لا اله الا انت وحدك  
 لا شريك لك لك الملك والملكوت ولك العزة والجبروت ولك القوة واللاهوت و



لك القدرة والياقوت تحيي وتميت ثم تميت وتحيي وانك انت حي لايموت في قبضتك ملكوت كل شي وتخلق ما تشاء بأمرك انك كنت على كل شي قديراً لاشهدنك وكل شي بان في علمك لم يكن عذاباً للنفي ومن فيه اشد مما اكتسبت

\*\*ص ٢٤\*\*

ايدهم واحتجابهم عن اوامر سلطان قيوميتك اذ ما يظهر في الاخرة لهم من النار ذلك من ثمره هذا فلاسلنك يا الهى ان تسرعن فيما تقرن به عيون اولياءك حيث تعدّبن اعداءك بما هم يستحقون به عند اخذك و انتقامك اذ لو كشف الغطاء عن بصائرهم ليجبون انفسهم عذاب انفسهم لان ذلك ما قد احببته ورضيته ولو انهم يرضون برضائك ويحبون ما تحب لا مرد لهم الا بفناء انفسهم وعذاب كينونياتهم حتى لم يكن لهم من ذكر في الارض وترفع شجرة محبتك بما فيكن فيها وعليها من ظهورات قدرتك وتجليات عزتك وشئون بدع ربوبيتك وايات مجد ازليتك ودلالات مليك قدس قيوميتك وارتفاعات بساط عز صمدانيتك وامتناعات علو سلطان احديتك اذ كل خير قد خلقته قد احببته لتلك الشجرة فانزل اللهم عليها فان من الخير فيها وعليها

\*\*ص ٢٥\*\*

ما تنتقم من عمّن لم يدخل في ظلّها وتعذب من لا يرد ان يؤمن باياتها انك كنت بكلّ شئ عليماً لن يعزب من علمك من في شئ لا في السموات ولا في الارض ولا ما بينهما و اتي وعزتك وقوتك وقدرتك وسلطنتك وقيوميتك لأستجيرن من النار كلّها وما ينسب اليها فاعصمني اللهم منها ومن اراد في سبيل محبتك انك كنت على كلّ شئ قديراً وصلّ اللهم على الأدلاء اليك والمثل الدالة عليك بما قد احطت به علماً انك كنت على كلّ شئ شهيداً تنصر من تشاء بامرک وتدل من تريد بعدلك وانك كنت على كلّ شئ قديراً

## دعاء برای حروف اثبات

بسم الله الأَمْنَع الأَقْدَس

اللَّهُمَّ اِنِّي اسئَلُكَ بِالوَهِيَّتِكَ الَّتِي اَنهَا هِيَ مُسْتَضِيئَتُهُ

\*\*ص ٢٦\*\*

فوق كل شى ان ترحمن وتكرمن كل ذات الف ينسب الى شجرة الاثبات بقيوميتك التي

انها هي متقومة فوق كل شى انك كنت منانا كريماً

اللَّهُمَّ اِنِّي اسئَلُكَ بِبَهَائِكَ الَّذِي اَنه هُو مُسْتَبْهِي فَوْق كُلِّ شَيْءٍ اَن تَرْحَمَنَّ وَتَكْرَمَنَّ كُلَّ

ذات بآء ينسب الى شجرة الاثبات بقيوميتك التي انها هي متقومة فوق كل شى انك كنت

منانا كريماً

اللَّهُمَّ اِنِّي اسئَلُكَ بِجَبْرُوتِكَ الَّتِي اَنهَا هِيَ مُسْتَقْلَةٌ فَوْق كُلِّ شَيْءٍ اَن تَرْحَمَنَّ وَتَكْرَمَنَّ كُلَّ

ذات جيم ينسب الى شجرة الاثبات بقيوميتك التي انها هي متقومة فوق كل شى انك

كنت منانا كريماً

اللَّهُمَّ اِنِّي اسئَلُكَ بِدِيمُومِيَّتِكَ الَّتِي اَنهَا هِيَ مُمْتَنَعَةٌ فَوْق كُلِّ شَيْءٍ اَن تَرْحَمَنَّ وَتَكْرَمَنَّ كُلَّ

ذات دال ينسب الى شجرة الاثبات بقيوميتك التي انها هي ممتنعة فوق كل شى انك

كنت منانا كريماً

\*\*ص ٢٧\*\*

اللَّهُمَّ اِنِّي اسئَلُكَ بِهَدَايَتِكَ الَّتِي اَنهَا هِيَ مُسْتَشْرَقَةٌ فَوْق كُلِّ شَيْءٍ اَن تَرْحَمَنَّ وَتَكْرَمَنَّ كُلَّ

ذات هاء ينسب الى شجرة الاثبات بقيوميتك التي انها هي ممتنعة فوق كل شى انك

كنت منانا كريماً

اللهم انى اسئلك بوحدانيتك التى انها هى متسلطة فوق كل شى ان ترحمن و تكرمين كل  
ذات واو ينسب الى شجرة الأثبات بقيوميتك التى انها هى متقومة فوق كل شى انك  
كنت مناناً كريماً

اللهم انى اسئلك بزارعيتك التى انها هى متعززة فوق كل شى ان ترحمن و تكرمين كل  
ذات زاء ينسب الى شجرة الأثبات بقيوميتك التى انها هى متقومة فوق كل شى انك كنت  
مناناً كريماً

اللهم انى اسئلك بحياتك التى انها هى مرتفعة فوق كل شى ان ترحمن و تكرمين كل ذات  
حاء ينسب الى شجرة الأثبات بقيوميتك  
\*\*ص ٢٨\*\*

اللهم انى اسئلك بطاهريتك التى انها هى متطهرة فوق كل شى ان ترحمن و تكرمين كل  
ذات طاء ينسب الى شجرة الاثبات بقيوميتك التى انها هى متقومة فوق كل شى انك  
كنت مناناً كريماً

اللهم انى اسئلك بياقوتيتك التى انها هى مستشرقة فوق كل شى ان ترحمن و تكرمين كل  
ذات ياء ينسب الى شجرة الأثبات بقيوميتك التى انها هى متقومة فوق كل شى انك كنت  
مناناً كريماً

اللهم انى اسئلك بكينونيتك التى انها هى ممتنعة فوق كل شى ان ترحمن و تكرمين كل  
ذات كاف ينسب الى شجره الاثبات بقيوميتك التى انها هى متقومة فوق كل شى انك  
كنت مناناً كريماً

اللهم انى اسئلك بلطافيتك التى انها هى متلطفة فوق كل شى ان ترحمن و تكرمين كل  
ذات لام ينسب الى شجرة الاثبات بقيوميتك

\*\*ص ٢٩\*\*

التي انها هي متقومة فوق كل شى انك كنت منانا كريماً  
 اللهم انى اسئلك بمالكيتك التي انها هي متملكة فوق كل شىء ان ترحمن و تكرمين كل  
 ذات ميم ينسب الى شجرة الاثبات بقيوميتك التي انها هي متقومة فوق كل شى انك  
 كنت منانا كريماً

اللهم انى اسئلك بنواريتك التي انها هي متنورة فوق كل شى ان ترحمن و تكرمين كل ذات  
 نون ينسب الى شجرة الاثبات بقيوميتك التي انها هي متقومة فوق كل شىء انك كنت  
 منانا كريماً

اللهم انى اسئلك بسلطنتك التي انها هي متسلطة فوق كل شى ان ترحمن و تكرمين كل  
 ذات سين ينسب الى شجرة الاثبات بقيوميتك التي انها هي متقومة فوق كل شى انك  
 كنت منانا كريماً

اللهم انى اسئلك بعظمتك التي انها هي متعظمة فوق كل شى ان ترحمن و تكرمين كل  
 ذات عين ينسب الى شجرة الاثبات بقيوميتك التي  
 \*\*ص ٣٠\*\*

انها هي متقومة فوق كل شى انك كنت منانا كريماً  
 اللهم انى اسئلك بفردانيتك التي انها هي متفردة فوق كل شىء ان ترحمن و تكرمين كل  
 ذات فاء ينسب الى شجرة الاثبات بقيوميتك التي انها هي متقومة فوق كل شى انك كنت  
 منانا كريماً

اللهم انى اسئلك بصمدانيتك التي انها هي متجللة فوق كل شى ان ترحمن و تكرمين كل  
 ذات صاد ينسب الى شجرة الاثبات بقيوميتك التي انها هي متقومة فوق كل شىء انك  
 كنت منانا كريماً

اللهم انى اسئلك بقدرتك التى انها هى مستطيلة فوق كل شى ان ترحمن و تكرمين كل  
ذات قافٍ ينسب الى شجرة الأثبات بقيوميتك التى انها هى متقومة فوق كل شى انك  
كنت منانا كريما

اللهم انى اسئلك برحمتك التى انها هى مهيمته فوق كل شى ان ترحمن و تكرمين كل  
ذات راءٍ ينسب الى شجرة الأثبات بقيوميتك التى  
\*\*ص ٣١\*\*

انها هى متقومة فوق كل شى انك كنت منانا كريما  
اللهم انى اسئلك بشاهدتيك التى انها هى مستشهادة فوق كل شى ان ترحمن و تكرمين كل  
ذات شين ينسب الى شجرة الاثبات بقيوميتك التى انها هى متقومة فوق كل شى انك  
كنت منانا كريما

اللهم انى اسئلك بتوابيتك التى انها هى مستضيئه فوق كل شى ان ترحمن و تكرمين كل  
ذات تاء ينسب الى شجرة الأثبات بقيوميتك التى انها هى متقومة فوق كل شى انك  
كنت منانا كريماً

اللهم انى اسئلك بثابيتك التى انها هى مستثبة فوق كل شى ان ترحمن و تكرمين كل  
ذات ثاء ينسب الى شجرة الأثبات بقيوميتك التى انها هى متقومة فوق كل شى انك كنت  
منانا كريما

اللهم انى اسئلك بخلاقتك التى انها هى متظهرة فوق كل شى ان ترحمن و تكرمين كل  
ذات خاء ينسب الى شجرة الأثبات  
\*\*ص ٣٢\*\*

بقيوميتك التى انها هى متقومة فوق كل شى انك كنت منانا كريماً

اللهم انى اسئلك بذارئيتك التى انها هى متجملة فوق كل شى ان ترحمن و تكرمين كل ذات ذاء ينسب الى شجرة الأثبات بقيوميتك التى انها هى متقومة فوق كل شى انك كنت منانا كريما

اللهم انى اسئلك بضامينيتك التى انها هى متعالية فوق كل شى ان ترحمن و تكرمين كل ذات ضاا ينسب الى شجرة الاثبات بقيوميتك التى انها هى متقومة فوق كل شى انك كنت منانا كريما

اللهم انى اسئلك بظهاريتك التى انها هى مستظهرة فوق كل شى ان ترحمن و تكرمين كل ذات ظاء ينسب الى شجرة الاثبات بقيوميتك التى انها هى متقومة فوق كل شى انك كنت منانا كريما

اللهم انى اسئلك بغفاريتك التى انها هى متعالية فوق كل شى ان ترحمن و تكرمين كل ذات عين ينسب الى شجرة  
\*\*ص ٣٣\*\*

الأثبات بقيوميتك التى انها هى متقومة فوق كل شى انك كنت منانا كريما  
سبحانك الله لأشهدنك وكل شى انك انت الله لا اله الا انت وحدك لا شريك لك  
لك الملك و الملكوت و لك العزة و الجبروت و لك و لك القوة و اللاهوت و لك  
القدرة و الياقوت لم تزل كنت الها واحداً واحداً فرداً صمداً حياً قيوماً متعالياً مرتفعاً ممتنعاً  
مقدساً معتمداً مقتدراً ما اتخذت لنفسك صاحبة ولا ولداً ولم يكن له شريك فى الملك  
ولا ولى فى الارض الا باذنك لم تزل كنت قاهراً بمشيتك فوق كل الممكنات و ظاهراً  
بارادتك فوق كل الموجودات و قادراً على ما تشاء بقدرتك فوق كل الكائنات و متسلطاً  
بقضاءك فوق من فى ملكوت الأرض و السموات و متعالياً باذنك فوق من فى ملكوت  
البداية و النهايات و مرتفعاً باجلك فوق من

\*\*ص ٣٤\*\*

فى ملكوت البداية و الغايات و ممتنعاً بكتابك فوق من فى ملكوت الأسماء و الصفات  
 فانزل اللهم حينئذ من كلّ بهاء ابهاء و من كلّ جلال اجله و من كلّ جمال اجمله و من كلّ  
 عظيمة اعظمها و من كلّ نور انوره، و من كلّ رحمة اوسعها و من كلّ كلمات اتمها و من كل  
 اسماء اكبرها و من كلّ عزّة اعزها و من كلّ مشيته امضاها و من كلّ علم انفذه و من كلّ  
 قدره اقدرها و من كلّ قول ارضاه و من كلّ مسائل احبها اليك و امنعها عندك و من كلّ  
 سلطنة ادومها و من كل ملك افخره و من كلّ علاء اعلاه و من كلّ منّ اقدمه على شجرة  
 اثباتك و اصلها وفرعها و اغصانها و اوراقها و اثمارها ما قد احطت بها علما و انزل اللهم  
 عليها كل اياتك و ارفعها بظهوراتك و اظهرها و اغلبها و اقهرها على من فى ملكوت  
 السموات و الارض و ما بينهما بسلطانك انك انت الملك المقتدر و السلطان الممتنع

\*\*ص ٣٥\*\*

والمليك المرتفع و المالك المستقل و الملك المتعالى المقتدر ترفع من تشاء كيف تشاء  
 بما تشاء لما تشاء كيف تشاء بقدرتك التى انها هى مستطيلة فوق كل شى انك كنت على  
 كل شىء قديراً

## هذا دعاء المناجات السبعة لحضرت الأعلى

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحان الذى يبدع ما فى السموات وما فى الارض بامرہ وهو العزيز الحكيم يا الهى انّ وجودك اعلى وجود لا يشابهه شىء وانّ وجودى ادنى وجود لا يساويه شىء فكيف ارید ان اذکرک وانک لم تزل کنت واننى انا ما يزال ما کنت شيئاً ان ارید ان اذکرک يخوفنى حدّ ذاتى بانّ العدم كيف يذكر رب القدم وان اصمت فى تلقاء طلعتک ولم اذکرک بشئائى التى عرفتها بتعليمک يشوقنى معاملتک مع المسيئين

\*\*ص ٣٦\*\*

ويشجعنى **سيبك** مع المؤمنين فلاجل ذلك يا الهى اذکرک بما انت تحبّ واشکرک بما انت ترضى واشهدک بانّ منتهى مبلغ ذکرى هو عجزى عن ذکرک وانّ غاية جهدى فى شکرک هو افتقارى الى شکرک ما اعلم دون ذلك لى نفسى من سبيل ولا استطیع بان اذکر لذلك من دليل غير ان انظر اليک بعينک واقول انت انت محبوبى وانت انت معبودى وانت انت مقصودى وانت انت سلطانى وانت انت مليکى وانت انت ملكى وانت انت منتهى آمالى لو اذکر بذکرى اياک وقولى انت انت بدوام ذلك فبعزتك و جلالتك لم تکره نفسى من ذکرک ولا تفنى حلاوة فؤادى من فضلک مع انى فى کلّ شأنى تنطق ذراتى بانک انت انت ولا تسکن فى اقل ما يحصى علمک وان سکنت فسکونها هو قولها انت انت لن تختار دون ذلك شيئاً ولا تستطيع لغير ذلك کانه

\*\*ص ٣٧\*\*

هو هو انت انت وانت انت هو هو الا انک انت ربه و بارئه و انه هو عبدک و خلقتک لیس کمثلک شىء فى العلوّ و لیس له مثل فى الدنو و انک انت المتعالى بالجلال و انه هو المتدلل بالأمال و انک انت المتکرم بالأفضال و انه هو المشفق فى السؤل لم تزل انت



انت ولا تزال انه هو هو لا يعلم كيف هو الا انت ولا يعلم كيف انت الا انت ولا تظهر  
 كلمة انت الا بك ولا يتم كلمة الفعل الا به لم يزل هذا سيبك للموحدين من اولى الأنظار  
 وموهبتك للعارفين من اولى الأبصار كان في كل حين اشاهد شمس فضلک تطلع عن  
 يمينى بعدة ما لا يعلمها احد سواك بل ليس لها عدة في علمك وارى بعينى كبركل واحد  
 منها اكبر عما في السموات و عما في الأرض و ما بينهما فاغفر اللهم لى و لاتنزل عليها  
 كسوفاً بتغيرى واعف لى و لاتغيرها باعمالى  
 \*\*ص ٣٨\*\*

واجعل نورها لى نور طلعتك و ضيائها لى ضياء انوار و جهتك و بهاها لى بهاء جمال  
 عزتك

فسبحانك لك الحمد بما لا يحصى و منى العجر بما لا يقدر و منك الفضل بما انت  
 تعطى لو تجعل كلما فى علمك لسانا فى لسانى و تنطقه بكل لغه انت قادر عليها و اننى  
 انا اشكرک بكلها بدوام ذاتك سرمد الابد لم تعدل اداء حق شيع من آلائك فسبحانك  
 من كان هذا مبلغه من العجر و مقامه من الفقر كيف يقدر بشكرک و هو شئ تحدث به و  
 انك انت الأجل من ذكر غيرک و شكر دونک فو عزتك لولا قرات آية من كتابك ما  
 اجترحت بشكرک ولكن لما وعدت لشاكرک شكرک بذلك شجعتنى نفسى لأبيع متاعى  
 العدم بشكرک يا قديم الأكرم

فسبحانك سبحانك لم تعدل تجارتى تجارة احد ما فى السموات و ما فى الأرض و لم  
 يك ذلك الا من فضلک و الا ما انا

\*\*ص ٣٩\*\*

و مبلغى الذى هو فناء بحت و حد وجودى الذى هو عدم صرف و لكن لا عرفتنى بانك  
 انت انت قد استدركت كل الخير بقولى انت انت و ما بقى لى شيعى من خزائنك الا و قد

جعلته فى خزائنى بل ملكت كلّما ملكته نفسك بشكرك نفسى و بذكري اياك لأنّ من  
 انت تشكره فكيف تمنعه من كلّ ما فى خزائلك مع ان شكرك هو اعلى و ابهى من كل شى  
 و ثنائك اعظم و اقدم من كلّ شىء لا و عزتك ما منعت منى خيراً الاّ و قد اكرمتنى بذكرك  
 اياى كلّ خير و انّ ذلك امر لا عدل له و فضل لا شبيه له وجود لا مثل له و موهبته لا يساويها  
 موهبة فى علمك فلک الشكر بکلى و لم یک ذلك الاّ جزاء شکرک عبدک فلک الحمد  
 بکلى و لم یک ذلك الا جزاء حمدک عبدک و لك الثنا بکلى و لم یک ذلك الا جزاء  
 ثنائک عبدک و لك الذکر بکلى و لم یک ذلك الاّ جزاء ذکرک اياى

\*\*ص ٤٠\*\*

و لك المعرفه كلها و لم یک هذه الا معرفتك التى مننت بها على و كلى لك المحبه و  
 لم یک هذه الاّ حبک اياى و انا فى كل ما اكرمتنى ناطق بذلك فاشهدلى على ذلك و  
 اسمع لى ذلك و ارفع لى ذلك و اكتب لى ذلك و اخزن لى ذلك و استر عن عيون  
 غيرک ذلك فاننى و عزتك ما احب ان بطلع احد بحبى اياک و ما كان ذلك من مبلغ  
 بخلى عندک بل احبت ذلك و اجهد على ذلك لئلاّ يعرف محبوبى غيرى و لا يتلذذ بذکر  
 مقصودى دونى و لا يتروح بنظر طلعة مليكى سواى و لا يستأنس بحضرة سلطانى الا نفسى  
 وحده

فسبحانک لو اقول لم يحبک احد مثلى فو عزتك قد صدقت و ان انت تقول لم يحبنى  
 احد مثلك فاصدقک يا محبوب لأن حبک اياى هو حبى اياک لأننى ما كنت شيئاً بحبک  
 كنت محباً و لولا خلقتنى لم يظهر حبک لأن لولم یک وجود

\*\*ص ٤١\*\*

الغير كيف يظهر حبک بلى انّ حبک فى نفسک هو نفسک لا يعلمه احد فى السموات و  
 لا فى الأرض و لكن حبک الذى يمكن لغيرک و يمكن ان يتعلق الأبداع به هو حبى لك

الذى هو بعينه حبك اياى فسبحانك ما احلى مثل تلك الكلمة وما اسنى مثلها وما ابهى مثلها وما اعدل شبهها وان نسبتها اليك هى من فضلك عليها كنسبته الكعبته اليك والآن سبحانك ان انسى حدّ كينونيتى او اغفل عن رتبة ذاتيتى لا وعزتك كينونيتك الكافورية الازلية مقطعة الموجودات كلّها عن حبها بها و ان ذاتيتك السازجية الأبدية مفرقة الجوهريات من ذوات المجردات من الممكنات

فسبحانك وتعاليت لم يزل هو ذكرك نفسك لم يتجاوز من ذاتك وحبك هو كينونيتك لم يخرج من انيتك و ان ما يتذكر الذاكرون هو ذكر ابداعك و انّ ما يتعرّف

\*\*ص ٤٢\*\*

العارفون هو حبّ اختراعك الذى انت ابتدعتهما لا من شئى بانفسهما وانهما دالان على العجر البحت البات والفقر الصّرف فى كينونيته الذات والصفات

فسبحانك ما اعجب صنعك مرّة تمطر على فؤادى شمس الأفضال كأنّها هى لا افول لها ومرّة يقطع امعائى وتأخذنى بالسّطوات كأنّ شمس الأفضال لا تطلع علىّ

فسبحانك لم ار صراط قيم فى صنعك ولا سبيل واضح فى امرك من يلهم احدا بان يقول انت انت فكيف يعذّبه بان يقول انا انا فسبحانك سبحانك لولا خوفى من افئدة البعيدة ونفوس الضعيفة لأضجنّ فى مقامى هذا بين يديك بما فعلت بى وليس ضجيجى من عمل الناس معى لأنّهم فوعزتكم ليس لدى الاّ كشبح ظلّ فانى بل كلّ ضجيجى من فعلك لولم انت تقدر من يقدر ان يفعل ولولم انت تقصى فمن يقدر

\*\*ص ٤٣\*\*

ان يعمل لا وعزتكم ليس ضجيجى من احوال الدنيا والآخرة بل انما ضجيجى هو من اجل الذى كيف يمضى قضاء بان اقول انا انا بعد ما عرفتني بانك انت انت و ان ذلك منتهى عذابى يا محبوبى والآن مالى و احوال الدنيا والآخرة لم يخطر بقلبي أنّها موجودة او

معدومة بل اراها معدومة كقبل وجودها بعينك التي لاتنام ونسيتها بسطانك الذي لايضام  
بل ان كلّ خوفى هو من اجلّ الذى بعد ما عرفتني نفسك بانك انت انت انا قلت انا انا  
وانى لأعلم بانك لم تقل لى لم قلت هذا ولاتحاسبنى لهذا ولكن انا فى خجل من  
عملى و معذب بنار قولى وكيف ماكنت معذباً بذكرى نفسى و انت قد ذكرتها بذكرك  
نفسها و انت لم تزل كنت وهى لايزال لم يك شيئاً  
فسبحانك انت انت حتى ينقطع الروح متى ولا يرجع نفسى الى نفسى  
\*\*ص ٤٤\*\*

ولولا افترضت على اوامر الدنيا ما اخترت عن قولى انت انت حتى يدركنى الموت وكنت  
نفياً ولكن الان لا سبيل لى الا ان استغفرک و اتوب اليك حتى يدركتى الموت وكنت  
قائلاً ياليتنى كنت تراباً

فسبحانك سبحانك و ما فرضت على اوامر الدنيا الا لأجل بعدى عن قريبك و الا ما انا  
واستغنائى بغيرك واستلذاذى بدونك واستيناسى بسواك واستراحتى بغير ذاتك وحدك  
لا اله الا انت استغفرک من كل ذلك و اتوب اليك ثم عليك توكلت و انيب و اشهدك  
بانى متى كنت واقفا ما اردت الا طلعتك و وجهتك و اعلم بانّ العبد متى كان فى مقام  
النزول او الصعود او يدخل عليه شئى او يخرج منه شئى لم يلق بان يكون لك وحدك لا  
اله الا انت لأنك صمد لاتحب لمن يحبك الا ان يكون آية نفسك و اشهدك بان كلما  
خرج من نفسى من ظهورات  
\*\*ص ٤٥\*\*

المليكه و شئوننا العدلية كلها مردودة لدى بمثل نفسى و مقطوعة عن ساحة قريبك ببعدى  
ودلالته على غير نفسك و اذك لتعلم بانى متى كنت فى مشعر الأفتران و ملاحظة الأفتراق  
لم اك عبدا لك بل انا عبد لما كنت مقترنا به و احب من جعلته مفترقا به لأنّ من الذين

كفروا يعبدون الشمس من دونه و انا جعلت شمسي ذكر الأفتران و انّ من الذين اشركوا  
يعبدون القمر من دونه و انّ قد جعلت قمرى مقام الأفتراق فسبحانك سبحانك لم ارفقا  
بيني و بينهم عندك بل فوعزتک اشاهد شدّة عذابى اكبر عنهم و اشدّ منهم لأنّ كلما لطف  
الأمر تلطف نار عدلك فآه فآه مما احتملت بين يديك فوعزتک انى متعرف بخطاياى  
العظمى و مقرّب قضاياى الكبرى و عالم بانّ الطالب و صلک لو كان قصده وصل نفسه ليحرق  
\*\*ص ٤٦\*\*

بنار و صلک اشدّ ممّن هو يحرق بنار الحدود و الأجساد و انّ الذى يوحدک لو اراد سکون  
ذاته بان لا يشرك كينونيته بک فهو كذلك بمثل الأول كان ناره اشدّ و عذابه اكبر بلى ان  
السبيل هو الذى عرفت الكلّ و انّ الدليل هو الذى علّمت الكلّ بانّک انت انت لم یک  
دونک و انّ اول ذکر غيرک هو اول عذاب الذاکر عندک و لا يشابهه نار فى علمک و لا  
عذاب فى قدرتک فسبحانک سبحانک فاكتب لى بمنک كما انت انت غير ذکر وجود  
الغير عندک و دون امکان ذکر المفتقر لديک فانى لما ارجع الى مقام کافورية کينونيتى و  
رتبة ذاتية سازجيتى لم احبّ الاّ انت و لم اردت من الحبّ الاّ انت و ما اشاهد فى انت  
الاّ انت و ان احبّ الحب لو صلک فانا و عزّتک من المشرکين و ان اريد التّوحيد لعرفانک  
فانى و عزّتک من المبعدين لا احببت

\*\*ص ٤٧\*\*

ذلك و لا احبه و ان اکتسبت يداى و احتملت نفسى مثل تلك الأعمال فوعزتک ماکان  
عمل ذاتى و لا احبه کينونيتى بل ذلك خطيئة صدرت منى و سولتني نفسى و انت مددت  
القضاء لجريان هذا الأمضاء لتضاعف عذابى و تشدّد نيرانى بل بذلك افرّ منها و ارجع  
اليک و اهرب عنها و اصل لديک فوعزتک و انت شاهد علىّ و مطلع بى ما اردت من  
ذكر خطيتى الاّ قولى انت انت لان كما ذلك فصل خرج من نفسى فكذلك ما ادخل

علیٰ بمثله کلّ ذلك مردود وکلّ ذلك محدود وآنک انت اجل من کلّ ذلك واکبر من  
ان تذکر بذلک فکلّ ذکری ایّاک کلّ عذابک لی وکلّ ذکرک ایّای رضوانک فی نفسی  
فوعزتک اقطع عنی ذکر غیرک بحیث لم یتوبی ذکر نفسی وکنت کیوم الذی لم اک شیئا  
وتذکرنی لما شئت وکیف

\*\*ص ٤٨\*\*

شئت وائی شئت ومتی شئت وحيث شئت بل استغفرک ممّا سئلتک لأن ذکر غیرک هو  
ابداع قد وجد لنفسه بنفسه و هو اعظم نار فی علمک بل لا اعلم الاّ ذاتک ولا تمکن  
ذکرک غیرک لأنّ اذا وجد ذکر الغير وجد الاقتران وانت متعال من ذلك لم تزل انت انت  
ولم یک عندک شیئ ولا یزال أنّک کائن ولم یک شیئ ذلک اعلى رفرف القرب و  
منتهی مقام الأنس حیث لم یک ذکر للغير ولا وجود للعین حتی یلزم الاقتران وتفتقر العبد  
الی البیان

فسبحانک وتعالیت کلّی مثل هذا بل لا مثل له ولا هذا وانا قبل وجودی منسی بحت و  
انت کما کنت حیّ صرف سبحانک وتعالیت اسئلک کما انت انت واستشفع بک کما  
انت انت واهرب الیک کما انت انت وافر الیک کما انت انت واشفق منک کما انت  
انت والوذ بجنابک

\*\*ص ٤٩\*\*

کما انت انت واستجیر بدمتک کما انت انت فآه فآه ممّا طلبیتک فآه فآه ممّا سئلتک فآه فآه  
مما عرفتک فآه فآه مما وحدتک فآه فآه مما عبدتک فآه فآه مما احببتک فآه فآه ممّا  
اشفقتک لما کان قد قام علی کلّی الف انیتی انا فی خجل منک و اشاهد کلّ عذاب ما  
فی علمک فیہ فوعزتک کانی اری فی قولی انت انت مثل الذی یتبدّل جسده فی النار بل

وَعَزَّتْكَ اِنَّ نَارِي اعْظَمَ مِنْهُ وَعَذَابِي اكْبَرَ عَنْهُ لِأَنَّهُ هُوَ يَحْرُقُ جَسَدَهُ بِنَارِ حُدُودِهِ وَاَنَا أَحْرَقُ  
فُؤَادِي بِنَارِ لَانْهَائِيَّتِكَ

فَسُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ كَيْفَ أَقُولُ أَنْتَ أَنْتَ وَكَيْفَ أَعْتَدِرُ مِنْ قَوْلِي أَنْتَ أَنْتَ وَأَنْتِي فِي كِلْتَا  
الْمَقَامَيْنِ مَعَذَّبٌ بِنَارِكَ وَفِي شَدِيدِ بَلَاءٍ بِأَمْضَائِكَ فَآهَ فَآهَ مِنْ يَكُونُ هُوَ عَدَمُ بَحْتِ عِنْدِكَ  
وَيَقُولُ فِي تَلْقَاءِكَ أَنَا فَوْعَزَّتْكَ يَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ الْعَذَابَ وَلَوْ أَنَّكَ جَعَلْتَنِي حَاكِمًا  
\*\*ص ٥٠\*\*

مِنْ عِنْدِكَ عَلَى نَفْسِي لِأَعَذِبَهَا بِكُلِّ مَا أَنْتَ تَقْدِرُ لَهَا جِزَاءَ ذِكْرِهَا لَمَّا اسْتَكْبَرَ عَنْ حُدُودِهَا وَ  
عَرَفْتَ عَدَمَ ذَاتِهَا فَمَا لِلْمَعْدُومِ الصَّرْفِ التَّوَجُّهَ إِلَى نَفْسِكَ الْحَيِّ الْبَحْتِ فَوْعَزَّتْكَ لَوْ كَانَ  
لِي رُوحٌ شَعُورٌ لَأَنْفَطَرْتُ قَبْلَ ذِكْرِي أَيَّاكَ أَقْرَبُ مِنْ أَنْ تَنْفَطِرَ الْبَيْضَةُ عَلَى الصَّفَا، وَتَتَكَسَّرُ  
الزَّجَاجَةُ بِالْحَدِيدِ الْإِثْقَالِ فَسُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ مِثْلِي كَمِثْلِ أَهْلِ النَّارِ لَا فَرْقَ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ  
إِلَّا وَأَنْتَهُمْ يَعَذِّبُونَ بِنَارِ الْحُدُودِ وَيَفْرُونَ مِنْ عَذَابِ الْمَحْدُودِ وَأَنْتِي أَنَا مُحْتَرَقٌ فِي عَذَابِ لَا  
بَدَ لَهُ وَلَا خْتَمَ وَفِي نَارٍ لِإِفْنَاءِ لِحْرَمِهَا وَلَا زَوَالٍ لِزَفِيرِهَا وَلَا أَرْمَادٍ لِذَاتِهَا وَلَا أَضْمَحْلَالَ  
لِحَرِّهَا فَآهَ فَآهَ يَا إِلَهِي إِلَى مَنْ أَفْرُو إِلَى أَنْظُرَ لَوْلَمْ تَخْلُصْنِي فَمَنْ يَقْدِرُ بِخِلَاصِي وَلَوْلَمْ  
تَرْحَمْنِي فَمَنْ يَقْدِرُ أَنْ يَرْحَمَنِي

فَسُبْحَانَكَ وَتَعَالَيْتَ لَمْ أَقْدِرْ كَيْفَ أَقُولُ وَأَنْ بَقَوْلِي تَضَاعَفَ نَارِي وَلَمْ أَدْرِكْ كَيْفَ أَصَمْتُ  
وَأَنَّ شِدَّةَ الْعَذَابِ قَدْ أَنْطَقْنِي بَانَ اجْتِرَحَ  
\*\*ص ٥١\*\*

عَلَى مِثْلِكَ سُلْطَانَ جِبَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَلِيكَ قَهَّارِ مَلَكُوتِ الْأَمْرِ وَالْخَلْقِ بِذِكْرِي  
أَيَّاكَ وَأَنْ أَقُولُ أَنْتَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَوْعَزَّتْكَ مَا وَجَدْتُ مِثْلِي بِأَلْحِيَاءِ عِنْدِكَ  
وَمَا عَلِمْتُ مِثْلِي ذَا عَصِيَانٍ لَدَيْكَ لِأَنَّ مَنْ هُوَ يَعْرِفُ بِعَدَمِ نَفْسِهِ ثُمَّ يَرْجِعُ وَيَقُولُ أَنْتَ أَنْتَ  
كَانَهُ هُوَ مَجْنُونٌ صَرَفٌ وَمُبْهَوْتٌ بَحْتِ بَاتٍ لَا يَدْرِكُ مَا يَقُولُ وَلَا يَتَأَثَّرُ بِمَا يَفْعَلُ وَإِلَيْهِ يُولُ

فسبحانك سبحانك انى معترف لما انت تحبّ و مقرّبما انت ترضى و لا ملجأ لى دون ذلك و لا سبيل لى غير ذلك و لا مهرب لى دون ذلك و لا نجاة لى سوى ذلك فسبحانك يا محبوبى لم ادرانىّ عاقل و ما سوى مجنون بأنى ارى بعضاً يغفلون ذكرک و يتلذذون بغيرک و يعمرّون الدّنيا بعد ما هم يعلمون أنّها تبنى و بعض يعبدونک لما تعطیهم و بعض یسئلونک

\*\*ص ٥٢\*\*

لما يريدون من حوائجهم و بعض یترک الدّنيا و انقطعوا عن لذاتها و ترکوا ارضاءک فى الآخرة و بعض من خوفک يطیعونک و بعض لحبک يعبدونک و بعض لأن توحیدک اشرف من کل شی یؤحدونک و بعض بان ذکرک احلى من کلّ ذکر یذکرونک و انى لما ادق نظرى الى انفسهم و اکشف قناع اعمالهم ارثهم مشرکین عندک و **مبعدين** عن قربک لأن اعظمهم هو الذى يحبّ ذکرک لما هو احلى من کل شی لیملک نفسه ما لیس مثله شیئ و أنّه فى الحقیقة ما اراد الاّ ان يعبد نفسه و يعطیه حظه و جعل ذکرک عرضاً لحاجته و ذاتک محلّ سکون لحركته

فسبحانک سبحانک ا من مثلك یطلب غیرک فسبحانک ما ابعده حدّ الناس یسئلون مثلك لاجل نفوسهم و ینسون عظمة نفسک و یسئلون منک حوائجهم بعد ما هم یعلمون بان کلّ ما دونک معدوم عندک و ان سؤال العبد

\*\*ص ٥٣\*\*

منک هو لما کان ناظر الیک اعظم من نفسه و مسئلته ثمّ بعد ذلك ینسى عظم ذلك و یسئلک بما هو یفنى فى ایام معدودة أو یبقى فى عالم اللانهاية کلیتهما عندک سواء و عدم



فسبحانك سبحانك ائى فبعزتک حيارى فى امرک لم ادر بائى سبيل اذکرک او بائى  
دليل اصمت فى تلقاء طلعتک غير ان القى نفسى بين يديک واقول بما علمتني فا فوض  
امرى الى الله انّ الله بصير بعباده اللّهم وقد نزل على ذلك الجبل كتب من الذين انت  
اعلم بهم منى فهب لى اللّهم لكل واحد من هؤلاء السبعة ما هم يريدون فى سبيلک انک  
انت الجواد الوهاب سبحانک ربّ العزة عمّا يصفون وسلامٌ على المرسلين والحمد  
لله ربّ العالمين.

## مناجات حضرت الاعلى في ليلة الجمعة

\*\*ص ٥٤\*\*

هو العزيز

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحانك اللهم يا محبوب من ان اذكرک بذکری ایاک و ان اثنی فی ملکک اذ اثنی  
اعرف حدّ کینونیتی بانها معدومة عندک و اشهد على ذاتیتی بانها مقطوعة عن ابداعک  
فکيف من عرف حدّ نفسها و شهد على مقام ائیتها يقدر ان يستعرج من حدّ فنائه و یصفک  
بما هو يعرف من آثار فنائه

فسبحانک سبحانک من اکون ان اذکرک او مثنيک و لو کان الكلّ يتقربون اليک  
بتوحيدک فائى اتقرب بک باعترافى بشرکى عندک بان توحيدک لايمکن لغيرک لأنّ  
ذکر الغير اعلى دليل بالامتناع و وجود الاثنينية اقوى شهيد على الأنقطاع  
فسبحانک سبحانک و ان کان الكلّ يتقربون بک بثنائهم لדיک فائى

\*\*ص ٥٥\*\*

اتقرب بک بتقدیسک عن وصف مادونک و تنزيهک عن نعت ما سواک اذ وجود  
الوصف دال بالقطع عن الموصوف و ذکر النعت شاهد بانّه اثر لا يذکر مع المنعوت  
فسبحانک سبحانک لو انّ الكلّ يتقربون اليک بما هم يحبونک فائى اتقرب اليک  
باقرارى على عدم حبی لک لانّ ذلك لايمکن لاحد لو عرفت السبيل و وجدت الدليل  
فانى و عزّتک لکنّت اول المتأولين و لكن بعد عرفان حدی و ملاحظة فناء وجودى كيف  
اتلبس الباطل بالحقّ و اتقمص الممكن بالحقّ لا و عزّتک ما عرفتک و ما کنّت عارفک  
و ما وحدتک و ما کنّت موحدک و ما احبتک و ما کنّت محبک و ما ذکرّتک و ما کنّت

ذاكرک و ليس لى حزن بذلك لأنّ الكلّ بمثلّى لو يدعى احد غير ذلك فادّاعه يكذّبه و  
لا يحتاج

\*\*ص ٥٦\*\*

الى دليل غيره لأنّ وجود الموحّد اعظم دليل على شركه و ذكر الغير بنفسه اشدّ دليل بقطع  
السبيل المحبته

فسبحانك سبحانك ليس لى العزة الاّ فى اعترافى بنار حدّى و عرفان فناء كينونيتى و  
اقرارى بقصارى العظمى لنفسائتى و قضايائى الكبرى لأنيتك و اشهدك يا محبوبى و لم  
استشهد غيرك لأنّ شهادة الغير لم ينفعنى لأنّ الكلّ بمثلّى فقراء عندك و محتاج لديك  
وان استشهد المفتقر دليل على جهله به **ولغيره** عنك الاّ و ان لا يرى فى ذكر الغير الاّ  
طلعتك و لا فى شهادة العبد الاّ شهادتك فان حينئذٍ حلّ ذكر السبحات و بيان الاشارات  
والاّ فسبحانك سبحانك ما علمت ذنباً اكبر من هذا استشهد العبد بدونك او اراد ان  
يستعين بسواك

سبحانك سبحانك و كفى بك شهيداً علىّ بانّى ما اوحّدك و لا اقدر بتوحيدك

\*\*ص ٥٧\*\*

ولأ اثنيك و لا اقدر بثنائك و اننى لأعلم بانّ الموحّدين يوحدونك بقولهم لا اله الاّ انت  
لا و عزتك انّى ما اوحّدك بتلك الكلمة لأنى اراها آية فى ملكوتك و صفة من اسماء  
سلطان ارادتك فكيف اجعل حظّ العباء توحيدك يا ربّ الأيجاد كيف اثنيك بثناء  
خلقك و انك متعال بان توصف بالأضداد

فسبحانك سبحانك احرق نار عدم توحيدى نفسى و لم اخرج من حدّ فؤادى و لا ادعى  
ما لا يمكن

فسبحانك سبحانك بعد تلك السبل المسدودة و هذه الطّرق المتفّادة ما رايت لى  
 وصلا حتى اتسلى نفسى بيومه ولا علمت يوم لقائى حتى اسكن نفسى بوعده  
 فسبحانك سبحانك لا حزن لى لأنّ الممكن لم يزل ولا يزال فى نار نفسه و حزن ذاته  
 فسبحانك سبحانك اىّ نار اكبر من ذكر وجودى و اى عقاب اعظم من ثناء كينونيتى  
 \*\*ص ٥٨\*\*

لديك و اىّ عذاب اشدّ من توحيدى اياك ان لم اكن مثل الغافلين الذين يشركون بك  
 فى توحيدهم و يزعمون انهم يوحدون و يكذبون من ثنائهم و يحسبون انهم ينعنون و يحرقون  
 بنار الامكان فى افئدتهم و يزعمون انهم متنعمون  
 فسبحانك سبحانك ما للنار الا النار ولا يمكن فى مقام الاغيار دارالقرار فاليك اقبل يا  
 سلطانى و عليك اقسام يا مليك القهار رجاء نوائلك و فضائلك يا ستار اعتماداً بمواهبك  
 و عناياتك يا غفار اذ بيدك سلطان التقدير فى افلاك سماء الأسرار و فى قبضتك ملكوت  
 التدبير فى غياهب بروزات الأخيار و انّ هذه ليلة اليك ترفع الأصوات و انت الذى  
 لا يفوتك ذكر ما غيات و بيدك حيوة العظام بعد الرّميم  
 اللهم اشهدك ان افئدتنا بما اكتسبت ايدينا ريممة فانيه و مقترنة بذكر الغيرته فى لجة  
 المحبته فانزل

\*\*ص ٥٩\*\*

من سماء محبتك علينا ماء الأفضال و امنن علينا بآيات الاجلال اذ انك كثير التّوال و  
 شديد المحال و ذو الكيد و المحال و ذوالجود و الجمال فاحى تلك الرّمات بمنك يا  
 ملك الأسماء و الصّفات و نور تلك الظلمات بفضلك يا ربّ الأرضين و السموات و ارفع  
 هذه السّبحات من اشارات ما يسطرن فى الرّقوم المسطّرات بما نزلت فى مواطن الآيات و  
 الرّبرات اى ربّ عبيدك فانيك و سائلك و افدك و راجيك مشتاقك و طالبك نازل

اليك هب لي اللهم في هذه الليلة الجمعة من فواضل ما وهبت لمحمد و علي وآلهما  
المعصومين وبارك فيما كتبت لي وقرب لي ايام لقائي فانك تعلم سرى و ما تهوى اليه  
نفسى خلصنى من بين العباد وبلغنى الى ساحة القرب و الأمداد و ارفع عن عينى حكم  
الأضداد و الأنداد بما توصلنى الى ذروة

\*\*ص ٦٠\*\*

الأسماء و حضيض اوج الأرجاء اى ربّ كلّى عدم بحث و فقر محض و عجز صرف و  
اضطرابات ما رايت المفراً الا ان القى نفسى بين يديك يا رب القدر اذ انك انت بالمنظر  
يفعل ما تشاء بفضلك انك انت وهاب مقتدر فاصنع اللهم لى و باهل محبتك من هو  
فى علمك بما انت انت انك انت الله الملك الرفيع و الفرد المنيع و الجواد الوهاب  
المتعال سبحان ربك ربّ العزة عمّا يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين

## برای رفع طلسم لحضرت الأعلى من کتاب الأسماء

و اذ استعلی علیک بغير حقّ من احد فاسجد و قل فی سجودک تسعة عشر مرّة یا الله ثم تسعة عشر مرّة یا ربّاه ثم تسعة عشر مرّة یا ربّ ثم تسعة عشر مرّة ربّ ثم تسعة عشر مرّة یا رحمن فاذا لیکفینک الله عمّا دعوت الله علیه و لیجعلنه فانیا کانه

\*\*ص ٦١\*\*

لم یک شیئا انه کان علی کلّ شیئی قدیرا

## فى اسم الحنّان لحضرت الأعلى

وان اردت الغنا فلتذكرن تلك الأسماء التسعة من بعد العشر فى كلّ يوم كلّ واحد خمس  
ومائة مرّة وانّ تلك الأسماء الشريفة هذه

يا جواد يا وهّابُ يا لطاف يا فضال يا كرام يا رحام يا نعم يا غناء يا وساعُ يا علام يا حسان  
يا عَطاب يا حنان يا منان يا رزاق يا بساطُ يا عطافُ يا خوال

بعد ما توقن انّ تلك الأسماء اسماء الله والله معطيك لادونه وكلّ ادلا على الله سواء فى  
غروب الشمس او طلوعها وكلّ ايدى الله باذنه فى الملك يعملون (ولا يرى خالق شى الا  
الله وحده ولا رازق شى الا الله ولا مميت شى ولا محيى سواه وله الامثال العليا فى  
ملكوت الامر والخلق وما دونهما يغنى الله من يشاء بفضله انه كان وساعا عليما)

## دعای برای اولاد

یا مَنْفَسَ فَاذَا نَزَلَتْ بِكَ مِنْ مَصِيبَةٍ فَلْتَدْعُونَ اللَّهَ بِذَلِكَ الْاسْمِ فَإِنَّهُ لِيَنْفَسَ عَنْكَ عَمَّا ي

\*\*ص ۶۲\*\*

يَحْزَنُكَ وَقَلَّ مَكَانَ كُلِّ ذِكْرٍ سَبْحَانَكَ اللَّهُمَّ إِنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سَبْحَانَكَ أَنْتَ كُنْتَ مِنَ  
 الْمَسْبُوحِينَ وَرَسْمٌ مَقْبُوضٌ ثُمَّ لِكُلِّ مَا أَنْتُمْ عَنْهُ تَحْدِزُونَ تَقُولُونَ إِنَّا قَدْ اعْتَصَمْنَا بِاللَّهِ رَبِّنَا رَبَّ  
 السَّمَوَاتِ وَرَبَّ الْأَرْضِ رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ رَبَّ مَا يَرَى رَبَّ الْعَالَمِينَ فَانْكُمُ اللَّهُ  
 لِمَحْفُوظُونَ



## شرح دعاء

من اراد ان يحفظ ولده فليكتب تلك الآيات على لوح من اوراق المطرزة وليجعلنه عند من اراد ان يحفظه فانه الى مادام حياً يحفظ بملائكة السموات والأرض وما بينهما و ليشهد كل خير من عند الله المقتدر المتجال بل حين ما اطلعتم بانعقاد نطفة فلا يتعدن عن حملها تلك الآيات لتحزرن

\*\*ص ٦٣\*\*

بها الى ان يضعت حملها ثم لتفارقن المولود حتى ليلغن الله الى كمال عمره فانكم انتم به تتعالون وان تكتبن وتجعلن في شئ من الذهب ينقش عليه آية الأولى خير لكم عما انتم به تحزرون ذلك ما ينبغي الا لمن يكن على الأرض ملكا وكان الله قد اذن لكل خلقه فضلا من عنده لعلكم انتم جودالله من عنده في ذروة الأولى مثل ذروة الأدنى تشهدون و فضل الله في على الأعلى مثل ادنى الأدنى (كتاب الاسماء جلد سبز ٢٩)

هذا للدعاء للولد

اننى انا الله لا اله الا انا كنت فى ازل الازال الهانا مؤتلهاً  
 اننى انا الله لا اله الا انا لاكونن فى ازل الازال الهانا موتلهاً  
 اننى انا الله لا اله الا انا كنت فى قدم الأقدام الهانا مؤتلها  
 اننى انا الله لا اله الا انا لاكونن فى قدم الأقدام الهانا موتلهاً  
 اننى انا الله لا اله الا انا كنت لم يزل ولايزال الهانا مؤتلهاً

\*\*ص ٦٤\*\*

اننى انا الله لا اله الا انا لاكونن لم يزل ولايزال الهانا مؤتلهاً  
 اننى انا الله لا اله الا انا كنت فى عز الازل الهانا مؤتلهاً  
 اننى انا الله لا اله الا انا لاكونن فى عز الازل الهانا مؤتلهاً

اَنَّنَى انا الله لا اله الا انا كنت فى قدس القدم الهانا مؤتلهاً  
 اَنَّنَى انا الله لا اله الا انا لاكونن فى قدس القدم الهانا مؤتلهاً  
 اَنَّنَى انا الله لا اله الا انا كنت فى ابدوت الابد الهانا مؤتلهاً  
 اَنَّنَى انا الله لا اله الا انا لاكونن فى ابدوت الابد الهانا مؤتلهاً  
 اَنَّنَى انا الله لا اله الا انا كنت فى قدموت القدم الهانا مؤتلهاً  
 اَنَّنَى انا الله لا اله الا انا لاكونن فى قدموت القدم الهانا مؤتلهاً  
 اَنَّنَى انا الله لا اله الا انا كنت فى ازلوت الازل الهانا مؤتلهاً  
 اَنَّنَى انا الله لا اله الا انا لاكونن فى ازلوت الازل الهانا مؤتلهاً  
 اَنَّنَى انا الله لا اله الا انا كنت فى جلال السرمدم الهانا مؤتلهاً  
 \*\*ص ٦٥\*\*

اَنَّنَى انا الله لا اله الا انا لاكونن فى جلال السرمدم الهانا مؤتلهاً  
 اَنَّنَى انا الله لا اله الا انا كنت فى سمرمدوت السرمدم الهانا مؤتلهاً  
 اَنَّنَى انا الله لا اله الا انا لاكونن فى سمرمدوت السرمدم الهانا مؤتلهاً  
 اَنَّنَى انا الله لا اله الا انا كنت فى ارتفاع الدوم الهانا مؤتلهاً  
 اَنَّنَى انا الله لا اله الا انا لاكونن فى ارتفاع الدوم الهانا مؤتلهاً  
 اَنَّنَى انا الله لا اله الا انا كنت فى ارتفاع الحيوه الهانا مؤتلهاً  
 اَنَّنَى انا الله لا اله الا انا لاكونن فى ارتفاع الحيوه الهانا مؤتلهاً  
 اَنَّنَى انا الله لا اله الا انا كنت فى اجتلال البقاء الهانا مؤتلهاً  
 اَنَّنَى انا الله لا اله الا انا لاكونن فى اجتلال البقاء الهانا مؤتلهاً  
 اَنَّنَى انا الله لا اله الا انا كنت فى دموت الدوم الهانا مؤتلهاً  
 اَنَّنَى انا الله لا اله الا انا لاكونن فى دموت الدوم الهانا مؤتلهاً

اننى انا الله لا اله الا انا كنت فى بقيوت البقاء الهانا مؤتلهاً  
اننى انا الله لا اله الا انا لاكونن فى بقيوت البقاء الهانا مؤتلهاً  
اننى انا الله لا اله الا انا كنت فى حيئوت الحياء الهانا مؤتلهاً

\*\*ص٦٦\*\*

اننى انا الله لا اله الا انا لاكونن فى حيئوت الحياء الهانا مؤتلهاً

## توقیع فارسی از کتاب پنج شان

بِسْمِ اللَّهِ الْأَبْهَى الْأَبْهَى

حمد و سپاس بی قیاس ذات محبوب لم یزلی را سزا است که لم یزل با استقلال استجلال ذات مقدّس خود بوده و لایزال باسترفاع امتناع ذات مقدّس خود خواهد بود نشناخته او را هیچ شیئی حق شناختن و عارف نگشته مر او را هیچ شیئی حق ستایش نمودن چه قدر متعالی است بساط قدس سلطان وحدت او که کلّ ممکنات از اوّل لا اوّل له الی آخر لا آخر له سجّاد طلعت او بوده و هستند و چه قدر متجالی است علو امتناع قدس او که کلّ موجودات از اوّل لا اوّل له الی آخر لا آخر له متوجّه بوده اند به انوار و جهة او و خواهند بود لم یزل الله کان ربّاً ولم یزل الله کان حقّاً ولم یزل الله کان

\* \* ص ۶۷ \* \*

عدلاً و لم یزل الله کان فرداً و لم یزل الله کان حاکماً و لم یزل الله کان سلطناً و لم یزل الله کان مالکاً و لم یزل الله کان مقتدرّاً خلق فرموده کلّ ممکنات را از اوّل لا اوّل له به مشیّت اولیّه خود و خلق خواهد فرمود الی آخر به لا آخر به مشیّت ظاهریّه خود نبوده از برای خلق او اولی که ذکر قبل شود و نیست از برای آن آخری که ذکر بعد آن بشود لم یزل ملک در حول ملک در صقع ابداع خود متحرک بوده و ممکن در حدّ امکان مترقی و از آنجائی که خلق فرموده کلّ ممکنات را از برای معرفت خود و جعل فرموده کلّ موجودات را از برای عبادت خود و اختراع فرموده کلّ کائنات را از برای محبت خود و انشاء فرمود کلّ ذرات را از برای طاعت خود و احداث فرمود کلّ من فی ملکوت السموات و الأرض را از برای ظهور قدرت

\* \* ص ۶۸ \* \*

خود هیچ ذره نبوده و نیست که از علل وجود خود محتجب باشد و کلّ او را به لسان کینونیت خود علی ما می علیه می خوانند از ذره اولیه الی ذره آخریه و از طلعت مشرقیه الی وجهه مغربیه و از کینونیه بدئیه الی ذاتیه حتمیه و از لانهایه سازجیه الی لانهایه کافوریه کلّ بر آنچه جعل شده زیرا که شیئت هر شیئی به شیئت است بر استطال قدرت او و استقلال عظمه او و استجلال رفعت او و استفضال رحمت او و استقلال سطوت او و اختیار فرموده در بین کلّ اشیاء سلسله انسان را و ناطق فرموده او را به حمد و ثناء خود و ممتاز فرموده او را از ابناء جنس کلّ حیوانات به حمد و مجد خود و حبّ و معرفت ذات مقدّس خود و لم یزل تصفیه فرموده و می فرماید خلق سلسله انسان را در هر ظهوری به مظهر ظاهر آن ظهور و

\* \* ص ۶۹ \* \*

سگان هر ظهور قبلی اگر مستشرق نگردند به ظهور بعد حکم به لا شیئی می فرماید زیرا که وجود آنها خلق شده از برای محبّت و معرفت ظاهر در ظهور و همین قدر که محتجب از این لطیفه ربانیه و دقیقه الهیه شدند حکم لاشیئی در حق آنها جاری می گردد از اول الی امروز هرگاه کلّ بر منهج حقیقه مستسلك يك انسان که باطن حیوان باشد در سلسله انسان مستظهر نبوده و کلّ در کلّ ظهور به اشراق شمس قیوم مستشرق و در هر بطون بما یشرق از آن ظهور مُستتیر و بدانکه سگان ظهور بیان امروز سگان فردوس ابهی و افریدوس اعلی هستند و ما سوی آنها چونکه از ثمره وجود خود محتجب مانده حکم لاشیئی در حق آنها شده و همین قسم سگان این ظهور را بالنسبه به ظهور من یظهره الله ملاحظه کن تا آنکه در یوم قیامت از فرع اکبر آن روز ایمن گردی و نظر به طلعت وحده حقه نما و از کثرت

\* \* ص ۷۰ \* \*

به وحدت محتجب و به وحدت کثرت را مستجذب گشته تا آنکه در هر ظهور بر سریر قدس مستریح بوده باشی و در هر بطون به شوارق ما یشرق از شمس ظهور مطمئن و متباقی و

بدانکه اثمار شجره هر ظهور اوامر و نواهی او است که لم یزل حیّ و حیوان بوده و هست و کلّ امر در ظهور در اثبات اثبات بوده و نفی نفی و کلّ شئون دیگر در هر ظهور طرازات آن امر بوده و هست و در هر ظهور ظاهر در ظهور آنچه را که مشاهده علت اثبات شجره اثبات و انعدام شجره نفی می بیند من قبل الله امر می فرماید زیرا که امر الله ظاهر نمی شود الا از آن و در هر ظهور مبدأ کلمه را گرفته که ماسوای آن از کلّ اوامر و نواهی شئون اثبات آن است که کلمه توحید باشد و چونکه کلمه ثانی ثابت نمی گردد الا بذکر ادلاء اولیه و اوامر ممتنعۀ رفیعۀ و نواهی که من قبل الله امر شده این است

\* \* ص ۷۱ \* \*

که رشته تفصیل کلمه توحید در آن ظهور به اعداد کل شی منتهی گشته و هر ظهور را مثل آن ظهور تصوّر نما که قصد ظاهر در ظهور اثبات توحید حیّ لم یزل قیوم بوده و ما سوای آن از کلّ اوامر و نواهی شئون آن کلمه ممتنعۀ بوده و هست و هم الی آخر لا آخر هر ظهور که ظاهر گردد اراده او نبوده و نیست الا اثبات وحدانیت ذات مقدّس الهی و صمدانیت حکمت الهیه و فضل و عنایت ربّانیه مقدّم می فرماید تصوّر کن امروز که چه قدر ملل در فوق ارض هستند و کل لا اله الا الله می گویند و ذکر نبیّ خود بعد از ذکر توحید می نمایند و در کتاب خود اوامر و نواهی نبیّ خود را عاملند و عند الله حکم سلسله انسان بر آنها نمی گردد و بعد هم الی آخر لا آخر له به همین نظر ناظر شو که در هر ظهور عرفان آن ظهور و مظاهر در آن ظهور و اوامر و نواهی

\* \* ص ۷۲ \* \*

آن ظهور سبب احتجاب تو نگردد از ظهورات ما لانهایه بعد که خداوند حیّ لم یزل متجلّی بوده و هست و او در هر یوم در شأن بدیع و خلق منیع بوده و خواهد بود و او را عبادت کن از آن سبیلی که او محبوب می دارد در هر ظهور نه سبیلی که خود در ظهور قبل به آن مترّبی

گشته که آن سبیل اگر به اعلیٰ ذروهٔ عزّ و رسی ثمره از برای تو نمی‌بخشد نظرکن در نزد ظهور نقطهٔ فرقان اگر چه کلّ سگان ظهور انجیل به او امر و نواهی آن کما هو امرالله عامل بوده و در آن ظهور ادلاء اثبات حیّ لایموت بوده ولی بعد از ظهور آخر چه گونه شده حال آنها من بعد را هم به مثل قبل به عین حقیقه و فراست مشاهده کن و در هر ظهور از حدائق ابکار شجرهٔ وحدانیت و اثمار اغصان فردانیت به اذن مالکها اخذ کن و بدانکه در هر ظهور تا خلق آن به غایت کمال نرسد مشیت ایزدی و ارادهٔ

\* \* ص ۷۳ \* \*

حیّ لم یزلی بر عود خلق قرار نخواهد گرفت و ادلاء هر ظهور تا یوم ظهور آخر هر ادلّائی که ظاهر گردند مثبت اثبات آن ظهور بوده و هستند و طراز طرز آن بوده و خواهند بود و کلّ مرایائی هستند که مدل هستند از شمس وحدت آن ظهور و بلوراتی هستند متشعشه که حکایت می‌کنند از طلعت آن بطون و بدانکه لم یزل و لایزال حجّة من الله بر خلق او بوده زیرا که قوام هر شیئی به مشیة الله بوده و هست و به تصوّر نمی‌آید که و قتیکه شیئی بوده و حجّة بر آن شیئی من عندالله بالغ نبوده که اگر چنین تصوّری ممکن بشود با اعتراف به قدرت الهی و علم نافذ او و رحمت واسعة او و حجّة بالغهٔ او کجا توان که تصوّر نمود تعالی الله عن ذلك علواً عظیماً بلکه همین قدر که وجود حیّ لم یزل بوجوده در ازل الأزال ثابت بوده و هست و جود عرش حقیقت در صقع ابداع در ازل الازل رتبهٔ خود لایزال بوده و خواهد بود الا آنکه در یوم قیامت ظاهر و مشرق در ایّام

\* \* ص ۷۴ \* \*

غروب خود عالم و باطن ولی در حین بطون آن ادلّائی به امر او در هر ظهور بوده و خواهند بود که حفاظ دین او بوده و هستند و شهداء از قبل او بوده و خواهند بود و آنها را سراج هدایت در لیل الیل که کل به هدایت آنها مهتدی و آنها در یوم قیامت شناخته می‌شوند و

همان مظاهری هستند که در حین ظهور شمس حقیقه ایمان آورده و می آورند و کینونیات ایشان مدلّ بر حجت باطن بوده و هست و در هر ظهور ادلّاء عکسیّه به هم می رسد که به ظاهر اظهار آن دین را می نمایند و متبّع حدود آن می شوند ولی کینونیات ایشان چون از غیر شجره اثبات بوده در یوم قیامت ظاهر می گردد نظر کن به علماء اهل ملت در فوق ارض که آنها همین عباد هستند که در آن ظهور اظهار ایمان و اتباع حدود الهی را نموده و چونکه ظهور آخر مشرق گشته کینونیه نفیّه ایشان ظاهر گشته و همچنین الی آخر به لا آخر مشاهده

\*\* ص ۷۵ \*\*

کن که در قیامت اخری اگر یک نفس در بیان ماند و به من یظهره الله مؤمن و موقن نگردد کینونیت آن در نفی بوده که اظهار اثبات نموده و همچنین ظهور بعد از من یظهره الله را نظر کن و اخذ نتیجه کن و همچنین ظهور بعد بعد من یظهره الله را ملاحظه کن و اخذ نتیجه کن و اگر به دوام ذات مقدّس الهی ذکر بعد بعد من یظهره الله را کنم حلاوت آن از فوادم بیرون نمی رود و در امکان بوده و خواهد بود و کلّ را مثل شمس در وسط آسمان مشاهده نموده و می نمایم زیرا که ما سیّاتی مثل ما مضی بوده عند الله و عند ناظر به عین الله و وصیت می کنم تو را و سگان هر ظهوری را که به عین وحدت در بحبوحه کثرت نظر نموده در رشته حیوة کل شی را مدد هر ظهوری دانسته و در هر ظهور به ظاهر در آن ظهور مؤمن و موقن گشته و بعد مستریح بر سرائر متکئه و رفارف ممتنعه مستقر گشته که در حیات

\*\* ص ۷۶ \*\*

در عین رضاء الله بوده و خواهی بود و تو را محتجب نکند کثرت آن خلق و انجماد آنها بر امر حقّ که اگر فرضاً تصوّر شود و در یک ظهوری شجره حقیقت ناطق گردد و کلّ تأمل نمایند در حقّ او کل در لا اله منفی بوده و هستند اگر چه در روی ارض باقی هستند ولی بقای ایشان در نار بوده و هست و کلّ اثبات آن نفس ممتنعّه مرتفعه بوده و ممدّ کلّ وجود



از امر او بوده و اگر برعکس تصور شود که اگر ظهوری ظاهر شود و يك نفس غير مؤمن بر روی ارض بماند آنوقت کینونیت نفی در هوای افلاک می ماند مثل آنکه می گوئی هیچ شمس نیست الا شمس سماء حال شمس در مقابل می بینی که نفی آن کنی یا نه الا آنکه در هوای ذکر به ذکر می گردی آن است قدر نفی در تلقاء شجره حقیقه و بدانکه این خلق از دوشق بیرون نیستند یا کینونیات آنها از شجره اثبات است

\* \* ص ۷۷ \* \*

یا غیر آن اگر کینونیات آنها از شجره اثبات است صفاتی که از دون آن شجره ظاهر می گردد از شجره نفی است و در حین موت آن آنها گرفته می شود و به شجره نفی داده می شود طیب و طاهر قبض روح می گردد و اگر کینونیت آن از شجره نفی باشد اعمال حسنه که از آنها ظاهر می گردد از اوراق شجره اثبات است و در حین قبض روح از آن گرفته می شود و آن بر غیر طیب و طهر به مقرر خود منتهی می گردد و محبوب داشته خداوند ذکر حی را که در آیه شهادتین نازل فرموده در هر لیل و نهار عدد واحد و اگر ذکر نشود عدد ها کفایت می کند در ذکر و اگر فراموش شود براوشی نبوده و نیست و اگر محتجب ماند بعد از علم به آن در هر لیل و نهار که از آن فوت می گردد عدد هاء از لعل اصفر بر ذمه او وارد می آید و آن نیست الا آنکه کل مراقب امرالله بوده تا آنکه محتجب نگردند

\* \* ص ۷۸ \* \*

و خداوند لم یزل و حی قیوم لایزال لم یزل و لایزال غنی بوده از کل شیء و مستغنی است از هر شیئی و کل مفتقر بوده اند به او و خواهند بود و اوست غنی متعال .

## تفسیری بر شعری از سید محمد اخلاطی

یجئ رباً لکم فی النَّشأتین  
وان زیدت علیه الهاء فاعلم  
فاضرب نفس هو فی عدّ نفسه  
خذ المَح قبل مدّ بعد ضمّ  
لیحیی الدّین بعد الرّاء و غین  
فاتی ما کتمت السّرعین  
فهذا اسم قطب العالمین  
و ادرجه بتحت المدرجین

تسبیح و تقدیس ذات محبوب لم یزلی را سزاوار که لم یزل به وجود کینونیت خود بوده و هست و بُعدی از برای ذات مقدّس نبوده و نیست و نشناخته او را حقّ شناختن شیئی و هو کما وصف به نفسه لایدرکه الأبصار و

\* \* ص ٧٩ \* \*

هو یدرک الأبصار و هو اللّطیف الخبیر و بهاء و ثناء برواحد اولی که لم یزل در صقع ابداع بوده و هست و قبلی غیر از اولیت نفس خود و بعدی غیر از آخریت ذات خود از برای او نبوده و نیست در هر عالمی به ظهوری و در هر ظهوری به اسمی ظاهر حیث لایری الا ایاه و لایدلّ الا علی الله فی مبدئه ثمّ منتهاه و او است شمس حقیقت که اگر مالانهایه طلوع و غروب کند هر مرآتی که مقابل شود او را مدلّ علی الله می کند و خود واحد بوده و هست و او است ظاهر در ظهور از بدیع فطرت تا ظهور نبوت فرقانیه و اوست ظاهر به ظهور خاتمیت که کلّ از برای یوم ظهور و لقاء آن خلق شده چنانچه ناطق است تنزیل الله الذی رفع السّماوات بغير عمد ترونها ثمّ استوی علی العرش و سخر الشّمس و القمر کلّ یجری لأجل مسمی یدبر الامر یفصل

\* \* ص ٨٠ \* \*

الآیات لعلکم بلقاء ربکم توقنون و شبهه نبوده و نیست که لقاء ذات ازل ممتنع بوده و هست و آنچه در امکان ممکن لقاء ظاهر به ظهور است که در ظهور قبل محمّد و مظاهر امر

او مقصود حق بوده و هستند و در ظهور بعد همان مظاهر ظهور قبل است که در رجعت ظاهر می‌گردد و اگر نه موقف جبل ماکو شده بود به ذکر این کلمات نپرداخته ولی چون حالت اشتباه جلوه داده‌اند نزد مصادر حکم ذکر می‌شود که بطور خوشی رافع شوند اولاً شبهه نیست که هیچ نفس مؤمنی راضی نمی‌شود که بعد از علم به حق محتجب از او ماند و آنچه واقع شده لأجل دون آن بوده چنانچه بر هیچ حقی حزنی وارد نیامده الا آنکه عامل به گمان خود لله نموده و حال آنکه عندالله و عند اولی العلم لدون الله شده که اگر عامل تصور دون آن را می‌نمود هر آینه بر قلب آن خطور نمی‌کرد و نه این است

\* \* ص ۸۱ \* \*

که حجّت بر آن وارد نیاید بلکه چون یقین نمی‌نماید عندالله مسئول عنه می‌شود و مخفی نباشد ثانیاً که ظهور موعود منتظر بعینه مثل ظهور رسول الله می‌باشد که حجّتی من الله باقی ماند و عجز ما علی الأرض را رسانده باشد که اگر نه این بود بعد از انقطاع وحی این همه اهل بیت علیهم السلام اظهار تضرّع و ابتهال نمی‌فرمودند چنانچه دعای ندبه و کلمات دیگر ناطق است و اثبات ظهور و رجعت نمی‌شود الا به حجّتی مثل حجّیت کتاب و عجب نیست که بعد از ظهور این نوع حجّت باز مردم محتجب ماندند چنانچه کلّ امت عیسی منتظر بودند احمد را همین قسم که مؤمنین به قرآن از فریقین منتظر هستند ظهور مهدی را و بعد از ظهور چه نوع مخالف به هم رسید که اگر یقین می‌نمودند که ظهور رسول الله همان است که خبر داده عیسی احدی از امت

\* \* ص ۸۲ \* \*

او خارج نمی‌شد و حال هم که ظاهر شد و حجّت او که فرقان است در میان و هزار و دو بیست و هفتاد سال از بعثت گذشت و هنوز آنها در نار احتجاب خود محتجب و حال آنکه ظهور رسول الله همان ظهور واحد اول است که از یوم آدم تا خاتم در هر ظهوری به اذن الله ظاهر

شده که اگر کلّ ناظر به حقیقت می بودند يك غير موحّد بر روی ارض نبود و این است سرّ حدیث اَمَّا النَّبِيُّ فَاِنَّ الْخَطْبَ طَبَقَ حَدِيثُ كِه در حَقِّ حَجَّتْ ذَكَرَ شَدِه كِه مَرَاد اِيْنَكِه هِر كَس خَوَاهَد نَظَر كَنْد بَر آدَم اِلَى خَاتَم نَظَر كَنْد بَر اَو زِيْرَا كِه هِر صَاْحِب شَرِيْعَتِي كِه ظَاْهَر شَدِه اَو بُوْدِه و حَال آنَكِه دَر هِر ظُهْر بَعْدِي ظُهْرَات قَبْل لَدُوْن اَللّٰه مِي شُوْد چِنَانچِه اَهْل اِيْن ظُهْر هِر گَاه اِيْمَان بِه مَن يَظْهَر اَللّٰه نِيَاوَرَنْد كَلِّ لَدُوْن اَللّٰه مِي شُوْد چِنَانچِه اَز حِيْن ظُهْر هِر كَس اِجَابَت اَمْر اَللّٰه مِي نَمُوْد ظَاْهَر اَسْت مَقَام اَو اَلَّا آنَكِه

\* \* ص ۸۳ \* \*

نَشْنِيْدِه بَاشَد يَا بَعْد اَز اَسْتِمَاع حَجَّتْ رَا نَدِيْدِه بَاشَد و نَظَر دَر قُرْآن شُوْد كِه خَدَاوَنْد اَثْبَات نَبُوْت رَسُوْل اَللّٰه رَا بِه غَيْر اَز آيَات دَر اَكْثَر مَوَاضِع نَفْر مُوْدِه و آنچِه اَمْرُوْز دَر دِيْن اِسْلَام مَرْتَفَع شَدِه رَا جَع بِه حَجِيَّتْ آيَات مِي گَرْدَد زِيْرَا كِه اَتْبَاع عِلْمَاء حَقَّه لِأَجْلِ قَوْل اِمَام اَسْت و اَثْبَات اِمَامَت رَا جَع مِي گَرْدَد بِه قَوْل رَسُوْل اَللّٰه و اَثْبَات نَبُوْت دَر حَقِّ رَسُوْل اَللّٰه ثَابِت نَمِي گَرْدَد اَلَّا بِه و جُوْد آيَات و بَعْد اَز ظُهْر آن دَر بَحْبُوْحَه فَصْحَا نَظَر دَر قُرْآن شُوْد كِه چِه كَلِمَات گَفْتَنْد چِه دَر حَقِّ رَسُوْل اَللّٰه و چِه دَر حَقِّ آيَات اَللّٰه كِه قَلَم حِيَا مِي كَنْد كِه ذَكَر كَنْد و لِي كَلِّ فَاْنِي گَشْت و كَلِمَات اَللّٰه و مُؤْمِنِيْن بِه اَو مَانْدَنْد حَال هِم اَز اَوَّل ظُهْر تَا اَمْرُوْز بَقْدَر صَد هِزَار بِيْت بِه شَأْن آيَات ظَاْهَر شَدِه كِه اِگَر كَاتِبِي تَوَانَد تَحْرِيْر نَمَايَد دَر عَرْض شَش يَوْم عَدَل فَرْقَان ظَاْهَر مِي گَرْدَد و هِنُوْز دِيْدِه

\* \* ص ۸۴ \* \*

نَشْدِه اَتِيَان بِه حَدِيْثِي نَمَايَد و اِيْنَقْدَر تَفَكَّر نَمِي شُوْد كِه اِگَر بِه شَأْن آيَات مَمْكَنْ بُوْد اَز قُوَّة بَشَر تَا حَال اَز نَزُوْل فَرْقَان كِه هِزَار و دَوِيْسْت هَفْتَاد گَزْدَشْتِه اِحْدَى اَتِيَان بِه آيَه اِي نَمُوْدِه بُوْد و هَمِيْن قَدْر كِه نَشْدِه دَلِيْل اَسْت كِه غَيْر اَللّٰه قَادِر نَبُوْدِه و نِيْسْت و اَز جَائِي كِه گَمَان عِلْم نَمِي رَفْت هَمِيْن قَدْر كِه ظَاْهَر شَدِه دَلِيْل اَسْت كِه مَن عِنْد اَللّٰه مِي بَاشَد و حَال آنَكِه ظَاْهَر

است که صور علمیّه ظاهریّه نزد او نبوده و نیست زیرا که تحصیل این علوم لأجل علم کتاب الله و رضای او است و بر مکون او علم آن سزاوار نبوده و همین اعظم حجّتی است عند الله و اولو العلم که نفس این ظهور عجب تر است از ظهور قبل و اگر از بدء ظهور ملیک اسلام به همین حجّت بر عامّه احتجاج نموده بود ایشان را ملجاء به تصدیق وارد آورده زیرا که مفرّی از برای مؤمنین به قرآن نیست یا از حجّیت او منقطع شوند یا آنکه

\* \* ص ۸۵ \* \*

به این حجّت مؤمن شوند اوّل که از برای ایشان ممتنع ثانی در حقّ ایشان مبرهن که اگر به نحو دیگر می شد از ائمه قبول نموده بودند ولی اوّل که هرگاه بر علمای شیعه به همین نحو اثبات شود بلا گفتگو می شود يك آیه بر کلّ علما عرض شود هرگاه اتیان نمودند بر فطرت که محبوس به غیر حقّ در حبس ایشان است و حال آنکه ممتنع است چنین امری و آنچه گفته شود در مقابل در قرآن گفتند کلام به لا اتیان ثمر نمی کند می شود که از نزول فرقان تا امروز حجّیت او ثابت شود و امروز در اخذ نتیجه این قسم شود که دو مملکت به اسم اسلام از عجم و روم اظهار اسلام کنند و از مظهر اسلام محتجب و از او محلّ سکونی منع کنند و حال آنکه در هر حال مسئلت کلّ بوده که دولت ایشان متّصل گردد به دولت ابدی که ظهور قائم آل محمد باشد قسم به حقّ

\* \* ص ۸۶ \* \*

که هرگاه حین ظهور اقبال فرموده بودند تا امروز عزّ و ملك ایشان مضاعف شده زیرا که استعداد ایشان ظاهر است و حال همه درك نمایند بقاء ذکر و دولت ایشان را که کلّ ایشان را لأجل نفوس خود می خواهند و من از برای خود ایشان که نصرت ایشان دین خالص خداوند را نماید و بعد از تقدیر الهی در علو عیش بقاء در جوار حق ساکن باشند نه این است که اقبال مانع سلطنت و ملك گردد بلکه باعث بقاء می گردد زیرا که به اذن الله

می‌توان در حقّ ایشان و ذریّه ایشان الی یوم القیمة قرار داد سلطنت را به حق، مثل آنکه چگونه خمس در حقّ اهل آن ثابت است همین قسم هرگاه اقبال شود ثابت می‌گردد و علاوه بر آن آنچه امروز اخذ می‌شود از خلق هرگاه اذن الله با او بود احلی بود از سکر چنانچه در کتاب اول که نزد اول ظاهر یا ائمه هدی علیهم السلام است

\* \* ص ۸۷ \* \*

ذکر قضایای جدید شده و ذکر موهبة الّهی در حقّ مقبل از مقتدر اسلام شده ولی قبل از اقبال چون محلّ اختلاف می‌گردد مستور است نزد ایشان و اموال حجّت که هست با بقاع ائمه از برای نصرت دین است اگر چه اینها نزد يك کام نصرت ملیک با عزّت بلا عدل می‌گردد و رجعت ائمه هدی ممتنع است که اگر امری بود ممکن رسول خدا در حقّ اوصیاء عیسی ظاهر فرموده بودند بلکه مراد نصّ خاص است در حقّ نفوس اولیّه مثل حدیث مروی از رسول الله و اما الوصیون فاخی علیّی نظر به صدر اسلام و اثبات امر امامت نموده که کلّ به دلیل حجّیت کتاب ظاهر می‌گردد و آیات حجّیت آن قدر هر جا هست که ذکر آن تمام نمی‌گردد و در شرح کوثر و حدیث ابی لبید که در ذکر حروف مقطعات قرآنیّه که مطابق سنه ظهور است

\* \* ص ۸۸ \* \*

بیان شده آیات آنها کافی است و مسترزق به کلمات بدیعه بودن عند الله محبوب تر است از کلّ آنچه مسترزق بوده اند و اول در این مقام خود از صراط اکبر به حول الله و قوّته گذشته و بعد بر دیگران اثبات شود و مشاهده شود که نقد مملکت اسلام چقدر است که به اسم تشبیه به حقّ مالک هستند و محلّ مقصود خود را که در هر حال از برای او قائم و ذاکرند در جبلی شده که يك انسان لسان واقع فهم نیست و در لیل يك مصباح لایق نزد او حاضر نمی‌شود شرط محبّت کجا که محبّت حق یا اسم او بقدر محبّت باطل ظاهری که از مجنون

در قبیلۀ لیلی ذکر می‌کند واقع نشود و حال آنکه انقطاع ایشان بالنسبة بحق ظاهر آنچه کمال او است در واقع مروی از قول حق نبوده و نیست و صاحب شرایع همان بوده که هست

\* \* ص ۸۹ \* \*

کلّ در هر حال به قول او عاملند این است که در هر ظهوری ظهور قبل او مقبول نمی‌شود از خلق و الا کلّ مسلمین چگونه هستند در طاعت رسول الله که اگر می‌شناختند او را در این ظهور احدی محتجب نمی‌ماند و حال آنکه کلّ می‌گویند قرآن کتاب الله است به واسطه رسول خدا و هر کس دیده آیات بدیعه را، موقن می‌شود که من عند الله است و این همان صاحب قول است که به يك آية و لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا که من عند الله تکلم نموده سالی هفتاد هزار نفس حول کعبه طواف می‌نماید و مقبل به او در اسلام سلطنت می‌نماید به اسم او و هم چنین روم به گمان اقبال این است ثمره اقبال به حق در آخر و حال اینکه در صدر اسلام حضرت در جبل مکه مدت‌ها محبوس بودند و حال آنکه کلّ اهل حق آن زمان

\* \* ص ۹۰ \* \*

منتظر ظهور آن حضرت بودند و لی بعد از ظهور چقدر از اخبار نصاری که محتجب ماندند و آنچه در اسلام ذکر می‌شود هرگاه متحقق می‌بود خداوند در قرآن ذکر می‌فرمود و بر رسول خدا و اهل بیت او مواردی که واقع شد واقع نمی‌شد بلکه اعظم حجّت آیات کتاب الله بوده که احتجاج در فرقان به آن شده و کفایه می‌کند **وحدها** در حجّیت چنانچه نصّ آیه شریفه است اولم یکفهم انا انزلنا عليك الكتاب يتلى عليهم انّ في ذلك لرحمة و ذکرى لقوم یوقنون و آنچه در اخبار معارض به نظر آید عرض بر کتاب می‌شود چنانچه حکم چنین بوده و ناظر به دلیل قطعی الصدور مستغنی می‌گردد از مواقع فتن که در این ظهور وعده

داده شده که امتحان به جائی می‌رسد که لایقی الا نحن و شیعتنا تا آنکه صادق آید  
سیرجع الأسلام غریبا كما بدء فطوبی للغرباء و اثبات رجع ائمه و کلّ مسلمین و صدیقین و  
کل شیء

\*\* ص ۹۱ \*\*

و شهداء و من محض الأیمان محضا و دونه به همین حجّت می‌گردد زیرا که حکم بر هر  
شیئی امرالله و قول او است و ثابت نمی‌گردد محقق قول الا به عجز ما علی الارض کل از  
اول عمر الی آخر عمل می‌کنند از برای آنکه خداوند قبول کند و این ظاهر نمی‌شود الا به  
کلامی که مشابه نباشد با کلام خلق مثل قرآن و ظهور آیات بدیعه و حال آنکه بحمدالله کلّ  
محتجب‌اند از مراد الله الا عارفین بالله و آیاته و چونکه قلم به ذکر الله رسید سر واقعی ذکر  
می‌شود که آیات انفسیه که عاملین لله بآنها در نفس خود متوجّهند الی الله متجلی نگشته  
از ظهور ذات بلکه از رسول الله بوده که نفس ظاهر در ظهور است و مثل آن مثل شمس  
است و مثل آیات متجلیه مثل شمسی که در مراتب منطبع شده حال ملاحظه شود که اعمال  
خلق اگر لله باشد در چه مقام است بالنسبه به ظهور حقیقت معادل نمی‌شود بل مذکور

\*\* ص ۹۲ \*\*

نمی‌گردد این ست علو محمد و آل محمد نه اینکه مردم تصور می‌نمایند و نزد خود معرفت  
پنداشته‌اند و کلّ قرآن صد و چهارده (۱۱۴) سوره می‌باشد که هر شش سوره در شأن یک  
حرف از حروف بسم الله الرحمن الرحیم که ادلاء بر حق‌اند نازل شده و ایشان بوده‌اند  
مظاهر واحد اول که در کلّ دیده نمی‌شود الا حرف اول و کلّ حروف قرآنیّه الی ما لانهایه  
تکثر همان واحد اول است و آنچه سند شود که چگونه می‌شود آن جسد آن جسد می‌شود  
همان قسم که سنه الله قبل بوده حال هم همان است هزار سال متجاوز عمر را خداوند  
بخواهد سی ساله ظاهر کند سبب غیر از این منقطع است و خداوند بر هر شیئی ممکن قادر



بوده و هست مثل معراج که بعد از ثبوت حجیت رسول الله کلّ معتقدند ولی به عقل ادر  
اڪ نتوانند نمود اگر چه کلّ

\*\* ص ۹۳ \*\*

تعارضات احادیث بعد از عرض به کتاب ظاهر می‌گردد مثل ظهور از مگّه و امارات دیگر  
که کلّ اینها بعد از صحت به حجیت حجّه و بیان او ظاهر می‌گردد چه دیده نمی‌شود که  
کلّ مراد الله را در قرآن و حدیث فهمیده باشند که اگر حکایت طوطی و هر چه دل به خواه  
بود دیگر چرا کسی در امتحان بیرون رود تا آنکه حدیث لوح فاطمه و کلام خود حضرت  
در دعاء، ابدله من بعد خوفه آمناً و کلام خود حضرت صادق عزیز علیّ ان ابکیک و یخذلک  
الوری ذکر شود و حال آنکه آنچه ذکر قیامت و یوم دین در قرآن نازل شده مراد ذکر ظهور  
بوده و حال آنکه تا چقدر ذکر محتجبین از هر دو در قرآن شده و مختصر کلام مقدمه ظهور  
رسول الله بالنسبة به ظهور قبل و کل در ایمان بالسویه هستند چنانچه ادنی اقبال کند عند الله  
اعلی می‌گردد

\*\* ص ۹۴ \*\*

و عالم هر قسمی که محتجب ماند فانی می‌گردد و این است که ذکر شده در حین ظهور  
لیصیر اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم قسم به حق که اتمام حجّت به کتاب اول به کلّ  
شده و اگر نه معروف به اسم و این موقف بوده راضی نشده که ذکر این کلمات شود زیرا که  
مؤمن خود مقبل می‌گردد و هیچ جتنی اعظم از عرفان به حق نبوده و نیست زیرا که آنچه  
در آخرت عطا می‌شود فرع این است و فرق عارفین به رسول الله همین است با دون عارفین  
و الا کلّ برهیکل انسانی هستند ظاهراً و عزّی نیست الا در همین زیرا که شئونات دیگر را  
کلّ ملل دارند بلکه از اسلام زیادتر هیچ ناری هم از احتجاب از حق اکبرتر نبوده و نیست

زیرا که آنچه در آخرت مقدّر شده فرع این است حال تصوّر شود که کلّ عزّ در رضاء الله بوده  
و ایمان به او و رضاء الله و ایمان ظاهر نمی‌گردد

\*\* ص ۹۵ \*\*

الا به رضاء حجّت و ایمان به او و احتجاب از حقّ عاقبت آن محمود نبوده و نیست و ما  
انباؤك مثل خبير و حسبنا الله و نعم الوكيل نعم المولى و نعم النصير.

## رساله غنا (حرمت يا حليت موسيقى)

بسم الله الرحمن الرحيم

\*\*ص ٩٦\*\*

الحمد لله الذي تقدّس بقُدس قيوميّته عن نعت الجوهريّات وما يشابهها والحمد لله الذي تفرّد بتفرّد ازليّته عن وصف الذاتيات وما يعادلها والحمد لله الذي تعظّم بعظم قدوسيّته عن ذكر الكينونيّات وما يقارنها. تعالى شأنه من اقول انه هو هو اذ انه كما هو عليه في عزّ الهويّه و جلال الاحديّه بذاته مقطّع الموجودات عن ذكر عرفان الذات في طلعه ظهور حضرت الذات ومفرّق الممكنات عن ذكر مقامات الصّفات في غياهب مستسرات فلک الاسماء والصّفات. فمن قال انه هو هو يحدّد نفسه ويجاوز

\*\*ص ٩٧\*\*

عن سرّ مبدئه واقترب بذاته آثار نفسه وجعل لمن لا مثل له باذن الله في رتبه الخلق في كينونيّته مثاله وان اقل ان الذات هو بنفسه مقطّع الاشارات ولا يقع عليه حكم الاسماء و الصّفات يكذبني قولي بالذات بانّ الذي جعل الوصف له والاسماء سمته ووجود الخلق تنزيهه ادعى ذكراً من ساحه قرب حضرته وجعل في نفسه مثالا لآيه صمدانيه وتجلياً لظهور قدوسيته فسبحانه وتعالى جل وعلا ذاتيته من ان يقدر احد ان يصعد اليه باعلى طير الافئده والاوهام ويعظم انيته من ان يشير اليه احد في ملكوت الامر و ظهور التجردات بالطف ما يمكن في الاشارات وكلّ من ادعى توحيد ذاته ففي الحين جعل نفسه شريكاً في تلقاء مدين قدس وحدته ومن ادعى عرفان كينونيّته فقد جهل من عرفان نفسه وتجاوز عن مقام حدّه اراد حكم الامتناع في عقله و

\*\*ص ٩٨\*\*

غفل عن مقام سرالازليّه في ذاته لأنّ الموجودات كما هي عليها بحقيقتها لاتدلّ الا على القطع ولاتحكى الآ عن المنع ولاتنطق الآ عن اليأس ولاتشير الآ على العجز. فسبحان الله موجد ربّ السموات والارض عن وصف الاشياء كلّها.

والحمد لله الذي شهد لنفسه بنفسه بانّه لا اله الا هو الحي القيوم في ازل الآزال وانّه هو كائن بمثل ما كان بلا تغير ولا انتقال. فمن قال انه هو هو فقد اتخذ له شبيهاً في نفسه وقرن نفسه بذاته لانه كما هو عليه في كنه الذاتيه وعلانيه الصمدانيه اجلّ من ان يُعرف بخلقه او ان يوصف بعباده او يدلّ عليه شيء دون ذاته او يرفع الي هواء مجد رحمانيه اعلى وهم احدٍ من عباده لانه لم يزل كان ولم يك معه غيره ولا يزال انه هو كائن ولم يك معه سواه اذ ذاتيته كما هو عليها لهي الذاتيه الساذجيه القديمه التي هي بكيونيتها مقطعه الجوهريات عن الاشارات

\*\*ص ٩٩\*\*

وممتنعه الماديات عن الدلالات وانّ انيته كما هو عليها لهي الانيه البحته الازليه التي هي بكيونيتها مفرقه الكيونيّات عن ذكر المقامات ومنقطعه الذاتيات عن ذكر العلامات وان كل ما وقع عليه اسم شى من الاسماء والصفات فلا يقع الا على المقامات الامر و ظهورات الخلق وانّ الذات الازل البحت لم يعادله في مراتب الغيب والشهود وصف من خلقه. وكلّ ما وصفه الواصفون ويذكره الذّاكرون فهو من حدود الشّيئيه والهندسه الخلقيه فتعالى نفس ذات الواجب عن ذكره عن كلّ ما ذكر في ملكه ووجد باختراعه. فكلّ يدلّون على انفسهم ويسئلون عن مقام ذاتيتهم ولاتحكى المثل في ذاتيات الممكنات الآ على المنع ولاتدلّ الهندسه في كيونيّات المجرّدات الآ على القطع. فمن وحده فقد قرنه ومن

\*\*ص ١٠٠\*\*

قرنه فقد ابطل ازله و من توجه اليه ما وصف به نفسه و حذر الناس عن حكمه فقد وحده بما يمكن في حق الامكان و انّ دون ذلك لا يمكن في مقام الخلق و لذا تقبّل الله من العباد مقامات توحيدهم بفضله و أنّه هو العزيز المتّان.

و الحمد لله الذي ابدع المشيّه قبل خلق كلّ شيء بعليّه نفسه لا من شيء ثمّ اخترع بها الاراده و القدر و القضاء و الاذن و الاجل و الكتاب ليعرفنّ كلّ ذرات الكثرات بما كتب الله لهم في مقامات الخلق و ظهورات الامر حتى لا يرى شيئاً حياً قيوماً قائماً بذاته الاّ ما تجلّى الله له به في كينونيّته ذاتيه التي هي آيّه لعرفان الذات و سبيل لتجلّى الصّفات و هي آيّه لعرفان مقام محمّد بانه المتعالى عن المثل و المنزّه عن الشبه و المتعالى عن التّحديد و المتقدّس عن التّفريد. جلّ و علا نفس محمّد صلى الله عليه و آله من ان يقدر احد ان يعرفه او يشير اليه او يقول لم و بم اذ ذاتيته لهي الذاتيه القيوميّه التي هي بانيتها

\*\*ص ١٠١\*\*

مقطّعه الجوهريّات عن مقام العرفان و ممتنعه المادّيّات عن صور البيان و انّ كلّ ما يظهر في الاكوان و يبرز في الامكان عكوسات تنزّلات ذلك النور المشرق المتعالى عن ذكر النور و المتقدّس عن نور الظهور فمن قال انه هو الذّكر الاوّل في الامكان فقد توجه الى مقام نفسه و عرف حدّ مبدئه و غاب عن الظهور في تلقاء البطون و من قال انه هو نور الاوّل و المشيّه الاولى فقد قرن مقام عرفانه و تجاوز عن حدّ مبدئه باثباته و فقد مقام الحقّ الظاهر له به في رتبه امكانه. فتعالى الله الحيّ القيوم الدائم الفرد الصّمد الذي لم يزل كان بلا ذكر شيء سواه و لا يزال انه هو كائن بلا ذكر شيء معه فقد جعل حبيبه محمّداً صلى الله عليه و آله مقام نفسه في ذلك المقام ليوحّد الكلّ جناب حضرته بما وحّد ذاته و عرف نفسه نفسه و تستحقّ كينونيّته كينونيّته بانه المعنى الذي

\*\*ص ١٠٢\*\*

كنهه تفريق عن الكلّ و وصفه تقطيع الموجودات عن محضر القرب فسبحان الله عمّا يصفون.

والحمد لله الذي شهد لذاته بذاته في مقام الابداع لما علم بانّ الحسين عليه السّلام يشهد لنفسه بنفسه ويرضى بما قدر الله له في علمه ويسلم بكله لله ممّا قضى له في كتابه ويعمل بما كتب الله له في علمه من ظهورات امره و انّ ذلك ذكر من الله في شأنه ليوحده به الاولياء الى مقام القرب والجلال ويوحّدون الله بما تجلّى لهم بهم بظهوراته ممّا يدع في حقائق الممكنات ويستريحون بمقام تذكّر مصائبه على بساط القرب والجمال و يزورون الله بزيارته على التراب فانه لهو زياره الرحمن فوق العرش من دون تشبيه ولا مثال. فسبحان الله موجد الذي جعله على مقام نفسه في الاداء والقضاء واختاره لسره في عوالم الانشاء واجتباها لظهور ولايته في ملكوت الامر

\*\*ص ١٠٣\*\*

والخلق للثناء واصطنعه لظهور كبريائته في مراتب الصفات والاسماء لئلا ينسى احد حكم ظهوره في حقائق النفس والآفاق و يراه كلّ شيء بنور بارئه في كلّ آن و يبكى كلّ العيون عليه بما نزل عليه من مصائب الدهر التي اذا نزلت على العرش اهتزت و اذا رفعت الى السماء انفطرت و اذا استقرت على الارض انشقت و اذا قرئت على الافئده خرت لجلال وجهه و اذا ذكرت النفوس بها تغيرت لما لا تقدر ان تتحمّل حرفاً من سرّها. فسبحان الله موجد لم يحتمل احد بمثل ما احتمل الحسين عليه السّلام في سبيله و لقد قتل بقتله جوهريّات الآيات في ملكوت الاسماء والصفات ولذا حدّدت الاشياء في جميع مقامات الانشاء حيث لا يمكن ان يذكر شيء الا بذكر هندسه الحديد و لو لم يقبل في الدرّ الاول شهادة نفسه في

\*\*ص ١٠٤\*\*

سبیل الله لم یخطر بقلب آدم الاوّل قرب شجره الازلیّه ولم یعص ربّه ابدًا ولم یوجد شیء فی السمّوات و الارض لانّ بشهادته فی سبیل الله وجدت حقائق الافئده للتّوحد و هاج اریاح المحبّه فی اوراق اغصان شجره التّفرید بالحنّ ما خطر بقلب احدٍ من العباد و لا یجرى به الحکم فی قلم المداد و لا یعلم کیف ذلك الاّ من اخذ الله عنه الميثاق فی عوالم الغیب و الشّهاده و رزقنی الله و کلّ من شاء ذکر مصائب الحسین علیه السّلام فی کلّ حین بما دامت السمّوات و الارضین فان ذلك فضل الله یؤتیة من یشاء و الله ذوالفضل العظیم.

و بعد ذکر می نما ید عبد مفتقر الی الله و معتصم بحبل آل الله که در سبیل سفر به سوی ملیک فضل و عدل ادام الله ظلّه العالی علی کل من سکن فی ظلال مکفهرات رحمة که در ارض اصفهان توقف

**\*\*ص ۱۰۵\*\***

نموده جناب مستطاب قدسی القاب ذاکر ذکر نقطه وجود و مذکر ظهورات آیه محمود سلطان الذاکرین ادام الله ذکره فی سبیله و یبلغه الی مقام قرب نفسه فی حظیره القدس بمنه سؤال از حکم غنائی که در احادیث شمس عظمی و جلال مذکور است فرموده و از این جهت در مقام اجابت جناب ایشان بر آمده و به حول الله و قوته آنچه به مشیت الهی جل ذکره از قلم جاری گردد اظهار می شود و قبل از ذکر حقیقت اشاراتی ذکر می شود که علت کشف سبحات از حقیقت بیان مسئله گردد و آن این است که خداوند عالم هیچ شیء را خلق نفرموده الا به مشیت و ظهورات رتبه فعل خود که شئون ظهور مشیت است چنانچه حضرت صادق فرمود لایکون شیء فی الارض و لا فی السماء الا بهذه الخصال السبع بمشیة و ارادة و قدر و قضا و اذن و اجل و کتاب

**\*\*ص ۱۰۶\*\***

فمن زعم انه يقدر علي نقص واحدة فقد كفر و شكى نیست که حین وجود خداوند عالم مجبور نفرموده شیء را در جهت قبول بل ابداع فرموده ذکر اول که مقام صادر مطلق باشد لا من شیء بنفسه لنفسه و علت قبول و اختیار را نفس او قرار داده و غیر از جهت اختیار که جهة تجلی امرالله است در رتبه خلق اول جهتی حکم نفرموده اگر چه در حقیقت ذکر این مسئله فیما بین حکما احکام مختلفه است چنانچه در رساله تفسیر هاء و رسایل دیگر استدلال ابطال قول بعضی از ایشان شده و چون این مقام مقام بیان این مسئله نیست الا به جهت ذکر مقدمه ما یراد ذکر از ادله آن نمی شود و بعد از اثبات مراتب فعل شبهه نیست که دون الله موجود نمی شود الا به دو جهت جهت وجودی که دال بر ظهور متجلی است و جهة ماهیتی که دال بر جهات عبودیت و قبول این تجلی است و این دو جهت که ثابت شد رتبه قدر که مقام ربط

\*\*ص ۱۰۷\*\*

بین جهتین است ظاهر می گردد و بعد از ظهور ثلثه حکم اربعه ثابت می گردد زیرا که تنزل ثلاثه ممتنع است الا بظهور اربعه و این جهت علیت مراتب سبعة فعل که این عدد اتم و اکمل اعداد است و فوق آن در بساطت مقام و عظم رتبه ممکن نیست و از این جهت ظهور هیاکل مقدسه اهل عصمت سلام الله علیهم که در مقام غیب این سبعة و شهادت آن ظاهرند و بعد از آن که در هر شیء این دو جهت ثابت شد شکئی نیست که آن چه اسم شیئیت بر آن وارد می شود از سه مرتبه وجود در مقام بیان خارج نیست یا آیه ظهور ذات بحت اقدس حضرت سبحانی جل ذکره العالی که بکینونیتة خلواز ما سواي خود هست و یا آیه ظهور فعل او است که مقامات ظهور غیب و شهادت مراتب سبعة است که ظهور قصابات اربعه عشر می باشد در مقامات امکان و یا مقام

\*\*ص ۱۰۸\*\*



اثر فعل است که وجود ماسوی الفعل باشد و این دورتبه در حقیقت در رتبه خلق واقع اند چنانچه حضرت امام می فرمایند حق و خلق لا ثالث بینهما و لا ثالث غیرها و این رتبه مشارالیه در مقام ظهور به علیت مراتب سبعة فعل هفت مقام ذکر شده چنانچه حضرت علی بن الحسین علیهما السلام در مقام معرفت امر به جابر فرموده حیث قال عز ذکره فی حدیث طویل ثم تلا قوله تعالی فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم هذا و کانوا بآیاتنا یجحدون و هی و الله آیاتنا و هذه احدها و هی و الله ولایتنا یا جابر الی ان قال یا جابرا و تدری ما المعرفة، المعرفة اثبات التوحید اولاً ثم معرفة المعانی ثانیاً ثم معرفة الابواب ثالثاً ثم معرفة الامام رابعاً ثم معرفة الارکان خامساً ثم معرفه النقباء سادساً ثم معرفة النجباء سابعا و هو قوله عزوجل قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان

\*\*ص ۱۰۹\*\*

تفند کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا و تلا ایضا و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمدده من بعد سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم الحدیث و بعد از آن که مشاهده این آثار را فرموده ظاهر می شود که شیء در مقام سلوک از سه مرتبه خارج نیست چنانچه حضرت صادق در تفسیر آیه شریفه و منهم ظالم لنفسه و منهم متقصد و منهم سابق بالخیرات می فرمایند ظالم کسی است که حول نفس خود حرکت کند و مقتصد کسی است که حول عقل خود حرکت کند و سابق بالخیرات کسی است که حول رتبه خود محال فعل حرکت کند و این رتبه به حقیقت اولیه مختص محال فعل است لا سواه و بعد از علم به این سه مقام ظاهر می گردد که اعمال انسان خارج از دورتبه نیست یا حول اول تعیین وجود خود که رتبه عقل است حرکت می کند یا

\*\*ص ۱۱۰\*\*

حول ماهیت خود اگر جهت اولی است محمود است و این جهت از سه رتبه خارج نیست یا احکام فرضیه است یا مسنونه یا مباحه و هرگاه حول ماهیت حرکت کند ذنب محض و شرک است و این رتبه هم از دو مرتبه خارج نیست یا حرام است یا مکروه و انسان در حقیقت کسی است که در هر هیچ مقام از ظهورات خود حرکت نکند الا حول عقل که محل تجلی فواد است و شیطان در حقیقت کسی است که حرکت آن حول ماهیت خود باشد و آنچه از عبد ظاهر می شود از کل شئون خالی از این دو جهت نیست اگر از جهت رتبه ربوبیت ملقاة در هویت او است طاعت و رضای پروردگار جل ذکر است و اگر از جهت رتبه ماهیت او است معصیت و سخط حضرت اقدس جل ذکره است و به این حکم ممتاز می شود اعمال علیین و سجین اگر چه در صورت

\*\*ص ۱۱۱\*\*

ظاهر کل اعمال متشاکل و متشابه است ولیکن عند الله مناط قبول و رد همان است که ذکر شد و از آنجائی که موجودات در سفر نزول از مبدء ظهورات جهت ربوبیت ناشی شده اند حاملین ولایت کلیه حضرت رب العزة به تذکر ایشان احکام کل شیء را بیان فرموده اند تا آنکه متلجلج شوند بتلجلج جهات مبدء کل جوهریات از ممکنات و مثلثا شوند از قرب مقامات ظهور مبدء کل انیات از موجودات و این جهت ربوبیت در عبد اظهر از کل مقامات و اقرب از کل ظهورات است چنانچه حضرت صادق علیه السلام در مصباح اشاره فرموده اند حیث قال عزذکره العبودية جوهرة کنهها الربوبية فما خفي في الربوبية اصيب في العبودية و ما فقد في العبودية وجد في الربوبية قال الله تعالی سنريهم آياتنا في الآفاق و في انفسهم حتي يتبين لهم انه الحق اي موجود في غیبتک

\*\*ص ۱۱۲\*\*

و حضرتک و هیچ عبدي در مقام عبودیت کامل نمی‌گردد الا به ظهور این جهت چنانچه در حدیث قدسی اشاره به این مقام شده مازال العبد يتقرب الي بالنوافل حق احبه فاذا احبته كنت سمعه الذي يسمع به و بصره الذي يبصر به و يده الذي يبطش بها ان دعائي اجبته و ان سئلني اعطيته و ان سكت عني ابتدئته و انسان بعد از وصول به این مقام از برای او مقامات مالا نهایته مقدر است چنانچه حضرت امیر المومنین در مناجات یوم شعبان فرموده اند الهي هب لي كمال الانقطاع اليك و ان ابصار قلوبنا بيضاء نظرها اليك حتي تحرق ابصار القلوب حجب النور فتعمل الي معدن العظمة فتصير ارواحنا معلقة بعز قدسك الهي واجعلني ممن ناديته فاجابك و لاحظه فصعق لجلالك و ناجيته سرا فعمل لك جهرا

\*\*ص ۱۱۳\*\*

و حضرت صادق علیه السلام در مقام بیان کل ظهورات جهت ربوبیت فرموده اند در کلام خود حيث اشار عليه السلام بقوله و اذا تحقق العلم في الصدر خاف و اذا صح الخوف هرب و اذا هرب نجى و اذا اشرق نور اليقين في القلب شاهد الفضل و اذا تمكن في روية الفضل رجا و اذا وجد حلاوة الرجا طلب و اذا اوفق للطلب وجد و اذا تجلي ضياء المعرفة في الفواد هاج ریح المحبة و اذا هاج ریح المحبه استانس في المحبوب و اثر المحبوب علي ما سواه و باشر او امره و اجتنب نواهيه و اختارهما علي كل شيء غيرهما فاذا استقام بساط الانس بالمحبوب مع اداء او امره و اجتناب نواهيه وصل الي روح المناجات و القرب و مثال هذه الاصول الثلاثة كالحرمة و المسجد و الكعبة فمن دخل الحرم امن من الخلق و من دخل المسجد آمنت

\*\*ص ۱۱۴\*\*

جوارحه ان يستعلمها في المعصية و من دخل الكعبة امن قلبه ان يشتغل بغير ذكر الله الحديث و بعد از آنکه عبد به مقام روح مناجات که اعظم مقام و اسنی درجات است فايز

گردید سزوار است که حکم حدیث حضرت امیرالمومنین علیه السلام بر او خوانده شود  
 حیث قال عز ذکرة فی جواب الیهودی و ما تعنی بالفلسفه الیس من اعتدل طباعه صفی  
 مزاجه و من صفا مزاجه قوی اثر النفس فیه و من قوی اثر النفس فیه سما الی ما یرتقیه و من  
 سما الی ما یرتقیه فقد تخلق بالاخلاق النفسانیة فقد صار موجودا بما هو انسان دون ان  
 یکون موجودا بما هو حیوان فقد دخل فی الباب الملکی الصوری و لیس عن هذه الغایة و  
 هر عبدي که به این مقام که غایة فیض امکان است و اصل گردد تکلم نمی نماید در مقام  
 ظهور ربوبیة ملقاه در هویت او الا به نهج کلمات

**\*\*ص ۱۱۵\*\***

حق جل ذکره و نه در مقام عبودیت الا بلسان مناجات اهل بیت عصمت صلوات الله  
 علیهم بشانی که احدی فرق نتواند گذارد در مقام صور متشاکله چنانچه ظاهر شده از نفسی  
 که مؤید شده که در مقام میزان در عرض شش ساعت هزار بیت مناجات از قلم او جاری  
 می گردد در مقام ظهور کلمات حجیة بلا تفکر و سکون قلم انشا می نماید به شانی که احدی  
 سبقت نگرفته است از او به این شرف در رتبه رعیت و نه این است که به قلب ناظر خطوط  
 نماید که این مناجات مثل مناجات اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم و این کلمات  
 حجیة مثل آیات کتاب الله است زیرا که وجود صاحب این کلمات در رتبه یک حرف از  
 کتاب الله و احادیث آل الله معدوم است بل مثال آن مثل صورتی است که در مرات معتدل  
 حکایت نماید از متجلی در مرات و از این جهت است که احدی از اولی الالباب

**\*\*ص ۱۱۶\*\***

در مقام قطع نظر از حد مراتب تمیز نمی تواند داد این صحف و مناجاتی که جاری از قلم  
 شده با مناجاتی که از شمس عظم و جلال صلوات الله علیهم در میان خلق است و بعد  
 از ذکر این اشارات که در مقام ذکر مطلب لازم بود شکی نیست که احکام کل شیء را

خداوند در قرآن بیان فرموده چنانچه در مقام غنائی که از جهت ماهیت ملقاه در نفس عبد است نازل فرموده و من الناس من يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله بغير علم و يتخذها هزوا أولئك لهم عذاب مهين واحاديثي که در این باب از شمس عظم و جلال سلام عليهم صادر شده است روی عن ابي بصير قال سألت ابا جعفر عليه السلام عن كسب المغنيات فقال التي يدخل عليها الرجال حرام و التي تدعي الي الاعراس ليس به باس و هو قول الله عزوجل و من الناس من يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله و عن ابي عبدالله عليه السلام

\*\*ص ١١٧\*\*

حين سئله رجل عن بيع الجوادي المغنيات فقال شراؤهن و بيعهن حرام و تعليمهن كفر و استماعهن نفاق و عن ابي بصير قال سئلت ابا عبدالله عليه السلام عن قول الله تعالى فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور قال هو الغناء و عن مهران بن محمد عن ابي عبدالله عليه السلام قال سمعته يقول الغنا مما قال الله تعالى و من الناس من يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله و عن سعدة بن زياد فقال كنت عند ابي عبدالله عليه السلام فقال له رجل بابي انت و امي انني انا ادخل كنيفا و لي جيران و عندهم جواز يتغنين و يضربن بالعود فرما اطلت الجلوس استماعا مني لهن فقال عليه السلام لا تفعل فقال الرجل والله ما اتيتهن و انما هو سماع اسمعه باذني فقال (ع) بلله انت ا ما سمعت الله يقول ان السمع و البصر و الفواد كل اولئك كان عنه مسئولا فقال بلي والله لكاني لم اسمع بهذه

\*\*ص ١١٨\*\*

الآيه من كتاب الله من عربى و لا من عجمي لا جرم اني لا اعود انشاء الله و اني استغفر الله فقال له قم و فاغتسل و صل ما بذلك فانك كنت مقيما علي امر عظيم ما كان اسوء حالك لو مت علي ذلك احمد الله و اسئله التوبه من كل ما يكره فانه لا يكره الا كل قبيح و القبيح

وعد لاهله فان لكل اهلا و عن عبد الاعلي قال سئلت ابا عبدالله (ع) عن الغناء وقلت انهم يزعمون ان رسول الله (ص) ما له رخص في ان يقول جئناكم جئناكم حيونا حيونا بحكم فقال كذبوا ان الله عزوجل يقول ما خلقنا السموات و الارض و ما بينهما لاعبين لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذنا من لدنا ان كنا فاعلين بل نقذف بالباطل فیدمعه فاذا ذاهق و لكم الويل مما تصفون ثم قال ويل لفلان مما يصف رجل لم يحضر المسجد المجلسي و عن التمام قال قال ابو عبدالله بيت الغنا لا يؤمن فيه

\*\*ص ١١٩\*\*

الفجيعه و لايجاب فيه الدعوة و لايدخله الملك و عنه عليه السلام انه سئل عن الغناء فقال لاتدخلوا بيوتا الله معرض من اهلها و عنه عليه السلام شر الاصوات الغناء و عنه عليه السلام الغناء يورث النفاق و يعقب الفقر و عن الحسن بن هرون قال سمعت ابا عبدالله يقول الغناء مجلس لا ينظر الله الي اهله و هو مما قال الله عزوجل و من الناس من يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله و عن ياسر عن ابي الحسن عليه السلام قال من نزه نفسه عن الغناء فان في الجنة شجرة يامر الله الرياح ان يحركها فيسمع لها صوتا لم يسمع بمثله و من لم ينزه عنه لم يسمعه و همجنين اهل بيت عصمت سلام الله عليهم در مقام بيان صوتي كه از جهة ربوبيت ملقاه در هويت عبد است به آن اشاره فرموده اند و احاديثي كه دلالت بر اين حكم نمايد اين است كه حال ذكر مي شود

\*\*ص ١٢٠\*\*

روي علي بن ابراهيم عن ابيه عن علي بن سعيد عن واصل بن سليمان قال سئلت ابا عبدالله من قول الله عزوجل و رتل القرآن ترتيلا قال قال امير المؤمنين بينه تبيان و لاتهده هذا الشعر و لاتنثره نثر الرمل ولكن افزعوا به قلوبكم القاسيه و لا يکن هم احدكم آخر السوره و ايضا عن ابي عبدالله عليه السلام قال ان القرآن نزل بالحزن فاقروه بالحزن و عنه عليه السلام قال

قال رسول الله اقروا القرآن بالحن العرب واصواتها واياكم ولحن اهل الفسق واهل الكباير فانه سيجئي من بعدي اقوام يرجعون القرآن ترجيع الغناء والنوح والرهبانية ولايجوز تراقيهم قلوبهم مقلوبه وقلوب من يعجبه شانهم وروي عن ابي الحسن عليه السلام قال ذكر الصوت عنده فقال ان علي بن الحسين كان يقرء فربما قره فصعق من حسن صوته و ان الامام لو اظهر من ذلك شيئا لما

\*\*ص ١٢١\*\*

احتمله الناس من حسنه قلت ولم يكن رسول الله يصلى بالناس ويرفع صوته بالقرآن فقال ان رسول الله كان يحمل الناس من خلقه ما يطيقون وعن ابي عبد الله عليه السلام قال ان الله عزوجل اوحى الي موسي بن عمران اذا وقفت بين يدي فقف موقف الذليل الفقير و اذا قرئت التورة واسمعها بصوت حزين وعنه قال قال الرسول (ص) لم تعط امتي اقل من ثلث الجمال والصوت الحسن والحفظ وعنه قال قال النبي ان من اجمل الجمال للمرء الشعر الحسن ونغمه الصوت الحسن وعنه النبي ان لكل شيء حلية وحليه القرآن الصوت الحسن وعنه قال ما بعث الله عزوجل نبيا الا حسن الصوت وعنه (ع) قال كان علي بن الحسين عليهما السلام احسن الصوت صوتا بالقرآن وكان السقاؤون يملون فيقفون ببابه ويستمعون قرائته وعن ابي بصير قال قلت لابي جعفر

\*\*ص ١٢٢\*\*

اذا قرئت القران فرفعت به صوتي اجاءني الشيطان قال انما تراني بهذا هلك الناس قال يا ابا محمد اقرء قراءة ما بين القرائتين تسمع اهلك ورجع بالقران صوتك فان الله عزوجل يحب الصوت الحسن يرجع فيه ترجيعا وفي الفقيه سئل رجل عن علي بن الحسين عليه السلام عن شراء جارية لها صوت فقال ما عليك لو اشتريتها فذكرتك الجنة يعني بقرائته القرآن والزهد والفضايل التي ليست بغناء فاما الغناء الخطور وعن علي بن جعفر عن اخيه

عليه السلام قال سألته عن الغناء هل يصلح في الفطرو الاضحى والفرج قال لا بأس ما لم يعصي به وشبهه نیست که این نوع صوت محمود و محبوب نزد شارع مقدس است بل حق است بر عبد که در جمیع مقامات قرائت کتاب الله و مناجات و کلمات داله بر مصائب اهل بیت سلام الله عليهم مراعات

\*\*ص ۱۲۳\*\*

این لحن صوت حسن را نموده ولی به شانی که از حد اعتدال فطری خارج نشود چنانچه خداوند عالم در حکم صلوة اشاره فرموده و لاتجهر بصلوتک و لاتخاف بها و اتبع بین ذلک سیلا و شکي نیست که ذکر محض طلعت حضرت محمود و مرات جمال آیه معبود جناب ابا عبدالله الحسین (ع) نفس صلوة است بل حقیقت صلوة نیست الا ذکر عبد خداوند را بظهورات متجله از آثار فعل ایشان در ملکوت امر و خلق و مناط میزان صوتی است که محبوب است عندالله و عند اولیائه و مذکر اریاح صبح ازل است صوتی که در مقام اعتدال بین ذلک واقع باشد که به مجرد استماع آن محو کند از حول فواد عبد کل ذکر ما سوی الله و داخل گرداند عبد را بر بساط ساحت قدس قرب و انس به مقام ظهورات و تجلیات حضرت معبود جل ذکره و این نوع از صوت محمود است

\*\*ص ۱۲۴\*\*

و صوت حسن است که شمس عظمت و جلال قرائت کتاب الله را می فرموده اند و هر ذاکر ذکر حقی هم که در مقام اعتدال صوت لحن را رفعت دهد محمود و محبوب است نزد اولی الالباب خصوص در مقام ذکر مصائب حضرت سید الشهداء که بنفسه ذکر آن کلمه توحید و حقیقت تقدیس در رتبه کینونیات متعده مبدل ماهیات است به جوهریات و هر نفسی که اعراض از صوت ذکر ذاکر آن شجره کبری و نباء عظمی نماید فی الحین مشرک است و در ظل آیه مبارکه و اذا قیل لهم لا اله الا الله یستکبرون مشحور و بنار بعد معذب



است زیرا که بعینه حقیقت ذکر آن حضرت نفس حقیقت ذکر رسول الله و حقیقت ذکر آن حضرت نفس حقیقت ذکر الله است که مقام ذکر اول در امکان باشد زیرا که از برای ذات بحت ازل جل ذکره هر ذکر ممنوع است و آن اجل و اعظم است از این که مذکور شود به ذکر خلق خود

**\*\*ص ۱۲۵\*\***

بل خلق مذکورند به ذکر ابداع او چنانچه حضرت امیر المؤمنین در خطبه یتیمیه اشاره به سد سبیل ذکر او می فرماید حیث قال عز ذکره ان قلت مم هو فقد باین الاشياء كلها فهو هو و ان قلت هو هو فالهاء والواو من كلامه صفة استدلال عليه لا صفة تكشف له و ان قلت له حد فالحد لغيره و ان قلت الهواء نسبة فالهواء من صنعه يرجع من الوصف الي الوصف و عمي القلب عن الفهم و الفهم عن الادراك و الادراك عن الاستنباط و دام الملك في الملك و انتهى المخلوق الي مثله و الجاه الطلب الي شكله و هجم له الفحص الي العجز و البيان علي الفقد و الجهد علي الياس و البلاغ علي القطع و السبيل مسدود و الطلب مردود دليله آیاته و وجوده اثباته و بعد از آنکه ذکر در امکان منسوب الي الله نیست الا ذکر مظاهر قدرت او ذاکر

**\*\*ص ۱۲۶\*\***

به حقی هم متصور نیست الا ذاکر ذکر ایشان که در محال فعل و ظهورات ربوبیت اثبات تجلیات مقامات ایشان نماید اگر چه ذکر ما سواي محمد و اوصیائه و فاطمه (ص) نزد ایشان معدوم صرف است بل اگر مذکور شوند براقل از ذکر نمله است توحید ذات اقدس را ولي از سبیل فضل خداوند قبول فرموده ذکر عباد را در مقام ذکر مصایب ایشان زیرا که در مقام ظهورات ربوبیت ایشان که از کنه عبودیات ایشان است فوق درک افئده و اوهام است و علي هذا سزاوار نیست احدي را که ذکر حرمت و منع ارتفاع صوت در بعضی مقامات

نماید زیرا که اصل حرمت صوت آنچه از احادیث ظاهر می شود به علت شئون باطله آن است که اهل فجور و غی استعمال می کنند و الا هرگاه علت معاصی نگردد و از جهت شجره انیت خارج نگردد منعی در شریعت وارد

**\*\*ص ۱۲۷\*\***

نشده چنانچه حدیث اذن یوم فطرو اضحی و ایام فرج ناطق بر این است هرگاه عصیانی بواسطه آن نشود و تخصیص احادیث مطلقه را که در مقام حرمت از اهل بیت عصمت لایح نشده و اصل میزان صحت و حرمت در غنا تمیز لحن فجور از اهل ظهور است همین قدر که اولی الالباب از اهل انصاف در عرف گویند این صوت لحن فجور نیست صحت ثابت است اگر چه آخوند ملا محسن فیض عفی الله عما احاط علمه فیه میزان حرمت غنا را معاصی قرار داده و بنفسه نفس غنا را حرمتی از برای او قائل نشده و متمسک بظواهر احادیثی شده که ذکر شد ولی حق واقع در بیان مسئله همان است که ذکر شده هرگاه انسان از جهت ربوبیت مودعه او رفع صوت دهد محمود است عند الله و نزد رجال اعراف و هرگاه از جهت ماهیت نفس خود رفع صوت نماید غنا و حرام است چنانچه کل آیات و احادیثی که ذکر

**\*\*ص ۱۲۸\*\***

شد دال بر این حکم است و آنچه بعضی از علما ذکر کرده اند در مقام حکم غنا به اسم احتیاط در دین منع از ذکر ذاکر اهل بیت عظمت و جلال می نمایند بعید از حکم واقع و مختلط از جهات انیات است بل در صوت دو حکم ظاهر است اول حرام که نهی آن در کتاب نازل است. حیث قال عز ذکره و ان انکر الاصوات لصوت الحمیر و اشاره به اهل آن فرموده فی مقام آخر ان هم کالانعام بل هم اضل سبیلا و این صوت لحن اهل نار و شئون مقامات فجار است که از جهت ماهیت ناطق است اهل آن اگر چه قرائت کتاب

الله و ذکر خداوند و اولیاء او را نمایند ولی متفرسین از اهل تجرید و حقیقت مشاهده می نمایند که صوت اهل جهنم است مثل الحان اهل حجاز که مخالف با حقیقت دین اسلامند اگر چه به صوت فصیح و لحن عجیب قرائت می نمایند ولی حکم جهت ماهیت بر آنها جارست و ثانی واجب و آن صوتی است که بر آن لحن کتاب الله

\*\*ص ۱۲۹\*\*

نازل شده و اهل محبت و تجرید قرائت آیات و مناجات می نمایند و ذکر مصائب شمس نازل شده و جلال را در مقام ارتفاع صوت باحسن لحن با منتهای خضوع و خشوع می نمایند و از این جهت چون ظهور آن از جهة آیه توحید است محبوب عند الله و عند اصفیاءه و این صوتی است که در کلمات شمس عظمت و جلال امر به آن شده و مذکر مراتب جنان است و اریاح متحرکه که از وراء صبح ازل است که بر هیاکل توحید نسیم او می وزد و عبد را جذب می نماید به مقاماتی که خداوند عالم از برای عبد مقدر فرموده به شرطی که آن را در مقام صعق بر نیآورد کما روی عن جابر عن ابي جعفر علیه السلام قال قلت ان قوما اذا ذكروا شیئا من القرآن او حد ثوابه فصعق احدهم حتي یری ان احدهم لو قطعت یداه او رجلاه لم یشعر بذلك فقال سبحان الله ذلك من الشیطان ما

\*\*ص ۱۳۰\*\*

بهذا نعتوا انما هو اللین و الرقه و الدمعه و الوجل و غیر از این دو صورت هم صور دیگر از مکروه و سنت در مقامات اکثر خلق ظاهر و میسر است ولیکن حکم راجع به همان نقطه اشاره است که در گیاهب این اشارات حکم آن ذکر شد که سنت در ظل جهت ربوبیت و مکروه در ظل جهت ماهیت است مذکور است و در غیر ذکر مصیبت و مقامات وارده در شریعت ارتفاع صوت ممنوع است بل علامت مؤمن آن است که در هر حال باخضع صوت و اخضع حال تنطق فرماید چنانچه در علامات مؤمن موحد امام علیه السلام می فرماید عن

مهزم الاسدي قال قال ابو عبدالله عليه السلام يا مهزم شيعتنا من لا يعدد صوته سمعه ولا شحناوه بدنه ولا يمتدح بنا معلنا ولا يجالس لنا عائبا ولا يخاصم لنا قاليا ان لقي مؤمنا اكرمه وان لقي جاهلا هجره قلت جعلت فداك

\*\*ص ۱۳۱\*\*

ككيف اصنع بهؤلاء و المشيعه قال فيهم التمييز وفيهم التبديل وفيهم التمحيص تاتي عليهم سنون تفنيهم و طاعون يقتلهم و اختلاف يبدهم شيعتنا من لا يهر هرير الكلب و لا يطمع طمع الغراب و لا يسال عدونا و ان مات جوعا قلت جعلت فداك فاين اطلب هؤلاء قال في اطراف الارض اولئك الخفيض عيشهم المنتقله ديارهم ان شهدوا لم يعرفوا و ان غابوا لم يفتقدوا و من الموت لا يجزعون و في القبور يتزاورون و ان لجاء اليهم ذو جاجة منهم رحموه لن تختلف قلوبهم و ان اختلف بهم الدار ثم قال قال رسول الله انا مدنية و علي الباب و كذب من زعم انه يدخل المدنيه لا من قبل الباب و كذب من زعم انه يحبني و يبغض عليا و ذكر شئون مطلب چون به نهايت نمى رسد اكتفا به ذكر اين مختصر جواب نمود اميدوار به فضل

\*\*ص ۱۳۲\*\*

حضرت وهاب چنان است که كما هو المراد در مرات قلب جناب مستطاب منطبع گردد تا لمحہ بعد از ذکر مصائب مظاهر توحيد و آيات تقدیس منشي اين کلمات را عند الله و اوليائه ذکري فرمايند تا آنکه ثواب ذکر ايشان بالف ضعف چنانچه نص حديث کاظم عليه السلام در لوح حفيظ از برای ايشان ثبت گردد و همين تجاره لن تبور علت گردد که در هيچ شان از خواطر جناب ايشان در مقام ذکر مصائب اهل بيت عصمت سلام الله عليه محو نگردد و کفي بفخره ذکره ذکر الله اکبر الذي قال في حق عارفه بالمعني من بکي علي فانا جزاؤه فو الذي نفسي بیده لم يعدل جزاء ذلك الحكم شيء في السموات و الارض و

ان ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذوالفضل العظيم و سبحان الله رب العرش عما  
يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهى

## صحیفه عدلیّه

\* \* ص ۱۳۴ \* \*

### باب اوّل فی ذکر الله عزّ و جلّ

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس وصف جمال ذاتی است که لم یزل بوده یگانه فرد بدون وجود شی با او و لایزال بکینونیه خود به شان علوی که بوده هست بدون تغییر و تحویل، ممکن نیست وصف ذات مقدّس او لأجل عدم وجود شی با او و تکلیف نکرده به احدی معرفت کنه ذاتیه خود را لأجل تقطیع و تفریق با کلّ موجودات و نشناخته است احدی او را به علّت عدم وجود احد نزد او و عبادت نکرده است او را احدی به شأنی که لایق باشد ذات مقدّس او را هر شی که اراده محبت ذات

\* \* ص ۱۳۵ \* \*

او کرده نزد حقّ و کلّ خلق مردود است لأجل آنکه طلب محال نموده و کافر است نفسی که ادّعی معرفت کنه او را نموده لأجل آنکه ممکن نیست شناختن او از برای خلق، هر کس اراده توحید کنه ذات او را نماید فی الحین مشرک شده لأجل آنکه غیر از ذات توحید نکرده ذات او را و غیر از او نشناخته است احدی او را و اوست مستحقّ حمد و مجد به ثناء نفس خود خود را و منزه است از عرفان ممکنات و بیان موجودات به تنزیه و تقدیس و نیست از برای ذات او دون ذات او وصفی و اسمی و هو الحقّ لا اله الا هو ایّاک نعبد و ایّاک نستعین و ما سواى او مجعولند به نفس ابداع و انشاء و نیست مابین او و ممکنات وصلی و نه فصلی انشاء فرموده به احداث بحث از بحبوحه عدم صرف مشیة امکانیه را و نسبت داده است به نفس خود لأجل تشریف او به مثل کعبه که بیت خود

\* \* ص ۱۳۶ \* \*

خوانده و کلّ خلق را به وجود او موجود فرموده چه متعالی است قدرت او و تامّ است صنع او که کلّ اشیاء را از ما بین حرف لا که عدم صرف است لا من شیء بنفسه اختراع فرموده و آیه ملك خود حکم فرموده تا آنکه متلجلج شوند بتلجلج نفی بحت کلّ موجودات و متألّلاً شوند بتلؤلؤ اثبات محض کلّ کائنات پس از برای او است کلّ خلق بعد غناء ذات مقدّس او و او است اله کلّ خلق و حال آنکه مألوهی نیست در رتبه او عالم است بکلّ شیء و حال آنکه معلومی نیست در ساحت عزّ او و قادر است به کلّ شیء بذاته و حال آنکه احاطه نکرده علم به مقدوری سوای ذات او لأجل آنکه با او مقداری نیست که علم تعلق گیرد کلّ اشیاء در اماکن وجودیّه و کونیّه در محضر ملك او موجود است و او است عالم به کلّ شیء قبل خلق اشیاء و بعد انوجاد آنها بذاته غنی است از ما سوای خود و همین غناء

\*\* ص ۱۳۷ \*\*

که دلیل وجود اوست بی وجود شیء بعینه دلیل است به علم او به کلّ شیء بی وجود معلومی و من استغفار می کنم به سوی او و لائذ بوده ام به جناب او از وصف کلّ موجودات و نعت کلّ ممکنات لأجل آنکه هر ذکری نقص است از برای ساحت قدس او و هر وصفی کذب است از برای ذاتیت عز او و سیلی از برای احدی ممکن نیست غیر از عجز و اعتراف به تقصیر اگر چه در عین ذکر علوّ توحید و عظمت تفرید ذکر عجز بعید است ولی مفّرّی در مقام علم نیست آنکه معتقد بالله اعتقاد نماید به اینکه دوام ملك در ملك است و نعت ممکن ممکن است و وصف مفتقر عجز است و معروف نیست ذات ازل و از برای او مذکور نیست نه اسمی و نه وصفی مگر و صفی که ذات خود را نموده از برای ممکنات و او اجلّ و اعظم است از ذکر علوّ و عظمت و نیست معبودی که مستحقّ ستایش باشد

\*\* ص ۱۳۸ \*\*

جز او و آنه لا اله الا هو العليّ العظيم و درود بی نهایت و سلام بی بدایت لایق بارگاه  
 مجدی است که اسم مقدّس او در ملا اعلی و عالم عماء محمّد است صلّی الله علیه و آله  
 که محلّ اشتقاق اسماء محموده حضرت ربّ العزّة جلّ و علاء است خداوندا چگونه ثناء  
 گویم مظاهر قدرت تو را و حال آنکه به ید قدرت خود بر الواح افئدة موجودات مسطور  
 فرموده لا احصى ثناء عليهم كما انت اثنت عليهم ربّ صلّ عليهم بكلّ نفحاتك و آیاتك  
 بدوام عزّة ذاتك كما انت انت انت انك انت العزيز القويّ احمدك اللهم و اصلّی عليهم و اقول  
 بحكمك فيما نزل في كتابك سبحان ربّك ربّ العزّة عمّا يصفون و سلام على المرسلين و  
 الحمد لله ربّ العالمين

بعد بیان می کند عبد مفتقر الی الله و معتصم به حبل آل الله که بعد از رجوع از حجّ که  
 اتمام حجّت به اظهار علم بر

\* \* ص ۱۳۹ \* \*

کلّ عالم به کتب محکمه و صحائف متقنه شده بود کتب کثیری من کلّ شطر از اهل علم  
 و بیان در بحبوحة بحر حزن و انفراد نازل و در اغلب آیات، آنها اظهار عجز از قبل غیر اهل  
 علم به عمل آیات عربیّه نموده و از آنجائی که امضاء و قضاء جاری به اجابت آنها در بیان  
 اصلی فارسی در دین مبین نشده بود حکم رجوع به اول عالم بالکتاب اول شده تا آنکه  
 طلوع شمس مباحله از افق ظلمات دهماء بر حرف سین و باء فی السنّة المقدّسة ۱۲۶۲  
 باذن الله مستتر گشته و مقارن این ثناء عظمی و عطیّه کبری بوده که نجم مشتری از کتاب  
 اشرف اعیان و احبّ اهل اکوان از افق غیب طالع و به امطار عجز و آیات قسم و فقر از  
 سحاب لایح لامع فلله الحمد و المنة كما هو اهله و مستحقّه از آنجائی که اجابت يك  
 نفس حیات بخش روح حیات خاشعین است باذن الله به لسان

\* \* ص ۱۴۰ \* \*



اهل بیان اعجمیین از سنخ انسان را به این آیات عجمیّه حقیقت عربیّه از بحر عجز و حزن خود علی ما یطفح منّی لأجل الحقیقه حیات در کنه معارف اصل و فرع عطا شده تا آنکه جمیع اهل عالم از عالم و مضطر به تلجلج تلجلج صبح ازل از شمس اول نور محمّدی صلی الله علیه و آله به واسطه عبد او متلجلج شده و در مقام اعتراف به قدرت صانع فرد احد با یقین گشته و در حکم منشی این الواح غیر حکم عبودیّت محضه بر لسان سرّ و جهر جاری نسازند تا آنکه از فیض ازلی و نفحات شمس ابدی در هیچ شأن محجوب نمانند  
 ألا یا ایّها الملاء زکّوا انفسکم اذا جلّت الشمس بالضیاء و ادبرت اللیل بالقضاء و جاء الحکم من کلّ شطر من افق السّماء و حدّثت الأرض باهلها فوق الماء الا قد نقر النّاقور فی ارض الظهور و اضاء الظهور فی ظلمات البطون و غنّ

\*\* ص ۱۴۱ \*\*

طاووس العماء عند افول السرطان و صاح الدّیک علی الورقاء من اغصان الطّوبی هنالك فاز العاملون و خسر الظالمون و ان بمثل ذلك فلیعمل العاملون و انّ فی ذلك الکتاب فلیتنافس المتنافسون

## باب الثانی فی بیان القسطاس بامر الله عزّ وجلّ

بدان ای سائل از نقطه اصل و فرع اینکه حضرت ربّ العزّة تکلیف به احدی نفرموده مگر دون وسع و طاقت آن و اصل و فرع دین در هر عالم و زمان حول اراده خداوندی طواف می کرده و خلق هر شی را چنین بدان به مثل خلق نفس خود که از مقام نطفه ذکر آن بوده تا مقاماتی که الی ما لانهایه لها از برای تو در علم خداوند بود و به یقین مشاهده کن که مقام اول تو فرع مقام ثانی است بلکه مقصود بالذات

\* \* ص ۱۴۲ \* \*

از خلقت نطفه علقه است و همچنین الی ما لانهایه له به مقاماتی که حضرت ربّ العزّة مقدر فرموده و دلیل بر این امر ظهور مقدورات است که محال تجلیات قدرت است حال که ملاحظه نقطه حقیقه را در کلّ شیء نمودی حکم دین را هم چنان یقین کن که یوم نطفه دین در ایّام اول بدیع آدم علیه السلام بوده که اهل آن زمان حقّ واقع در مقام نقطه حقیقت واقع بوده اند و همین قسم دین و اهل آن به قدرت الله ترقّی نموده اند تا یوم ظهور حقیقت محمدیه صلی الله علیه وآله که در مقام دین و اهل آن به مقام فکسونا العظام لحمًا ثمّ انشأناه خلقاً آخر رسیده بوده فتبارک الله احسن الخالقین و از این جهت است نسخ شرایع و ملل لأجل آنکه تکلیف که به یوم نطفه بوده هرگاه به یوم مضغه شود محض ظلم است و بعد از آنکه تکلیف به مقام خلق لحمیه تعلق گرفت به علت آنکه تبدیلی از برای او مقدر نشده این

\* \* ص ۱۴۳ \* \*

شریعت مقدّسه هم نسخ نخواهد شد بل حلال محمد ص حلال الی یوم القيمة و حرام محمد ص حرام الی یوم القيمة و بعد از آنکه نطفه دین و اهل آن به مقام خلق انسانیه رسید خداوند عالم ایشان را تکلیف به اوامر دین مبین فرموده و تا به بلوغ مشعر توحید

نرسیده حفظ دین و اهل آن را به چهارده نفس مقدّس فرموده و بعد از آنکه اهل دین به اوّل سنّه بلوغ رسیده غیبت از برای حجّت خود امر فرموده و خلائق را حکم به اتباع حجّه خود فرموده تا آنکه به مجاهدات نفس ترقّی به مقام علم و اجتهاد از برای ایشان حاصل شود و در عرض ده مائه اختلاف در میان فرقه محقّه مقرر داشته تا آنکه کلّ از خوف خداوند و حکم دین به مجاهدات صدقه و اعمال حقّه به مقام عمل مستغنی از اتباع دیگری شوند تا آنکه قابل به یوم طلوع قمر لائح از طرف مشرق به نصّ کلام امیر المؤمنین

\* \* ص ۱۴۴ \* \*

علیه السّلام شوند و در این ایّام غیر مخلصین را به فتنه‌های نازله از حکم دین مبین دور فرموده تا آنکه اهل غیر مشعر توحید که مقصود بالذّات ممکنات است از دائره فائزین خارج شوند.

تمثیل ربّانی اگر کسی عمل کرده باشد به دین حضرت رسول صلی الله علیه و آله در منتهای مقام عمل و اقرار به ولایت اهل بیت عصمت سلام الله علیهم آورده باشد ولیکن اعراض از حکم حسین ابن روح رحمة الله علیه که یکی از وکلای ایّام غیبت صغری بوده نموده باشد شکّی نیست که عمل‌های او کلاً هباء منثور است لأجل آنکه ثمره کلّ این اعمال طاعت خداوند است از اقرار به او و فائده نمی‌بخشد عمل احدی در هیچ زمانی مگر آنکه اطاعت اراده و حکم خداوندی را در آن زمان عمل نماید و بعد از آنکه عالم به رشحی از حکم حقیقت شدی بدانکه امر خداوندی در هر شأن اظهر من الشّمس است و احدی را

\* \* ص ۱۴۵ \* \*

بر خداوند عالم جلّ عزّه المتعالی حجّتی نیست بعد از آنکه در ایّام غیبت اختلاف به منتهای رتبه رسید و قوایل به صفای مشعر توحید نزدیک گشته فرض است بر مقام رحمت

خداوند عالم که از جانب حجة خود عبدي را با حجت وافيه منتخب و اظهار فرماید تا آنکه سبب اختلافات را به نقطه وحدت برساند و همین قسم که اصل دین و اهل آن از عالم جسم ترقی نموده به همین قسم آیات خداوندی هم از مقام حد بلانهایت ترقی نموده فرض است که حجت آن عبد از فوق عالم عقول که مقامات معرفت و تجرید است بوده باشد و از آنجائی که تصدیق این امر بر اغلب ناس صعب بوده این مقامات عظیمه را به مقام جسد کلمات آورده به شأنی که احدی قادر به مثل آن نباشد و حدی از برای آن قرار نداده تا آنکه بر کل موجودات حجة مثل شمس در وسط السماء باشد چه بسیار عجیب است صنع رب العزة و چه بسیار تام است قدرت او

\* \* ص ۱۴۶ \* \*

که در بحبوحه اختلاف دین عبدي را از اعجمین منتخب فرموده و لسان او را به آیاتی مفتوح فرموده به شأنی که احدی قبل از آن سبقت به مثل آن نگرفته و در هر چه بخواهد و هر وقت تکلم می نماید بلا تأمل و مسطور می گرداند بلا سکون قلم از شدت تشابه آن به آیات الله احدی فرق نمی نماید و نیست حکم آن مثل آیات قرآن بل آیاتی است که حجة دارد بر کل اهل ارض و مثال آن در صورت و معنی مثل صورتی که در مرآت پنجم حکایت نماید و کل آیاتی که خداوند از لسان من جاری فرموده معنی و لفظ آن در مقابل يك حرف از کتاب الله و کلمات اهل بیت سلام الله عليهم معدوم صرفی است و تا حال آنچه که در کتاب عدل مشاهده شده چهارده هزار آیه متقنه است و يك آیه آن در حجیت کفایت می کند اهل ارض را لأجل آنکه به فطرت محض من فضل الله از خزائن غیب جاری شده

\* \* ص ۱۴۷ \* \*

و عجب نیست مردم را لأجل آنکه بعد از نزول کتاب الله در بحبوحه اهل فصاحت و کلام ده سال احدی اذعان نکرده و بعضی اساطیر اولین و بعضی به مثل کلمات الأعجمین و

بعضی قصص الأولین می گفتند تا آخر الأمر مشاهده عجز نموده اعتراف نمودند ای سائل صحیفه اعمال سنه چهارده باب است و کلّ آیات آن دوپست و چهارده آیه می باشد بر کلّ علماء عرب و عجم عرض کن به حقّ خداوندی که حقّ است که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند به مثل يك باب آن نمی توانند آورد چنانچه از یوم طلوع این امر الی الان به حقّ خداوندی که عالم است به کلّ شیء يك آیه از احدی ندیده ام و از جسدي که جهد کلّ آیات را نموده يك حدیث خواستم و نتوانست بیاورد و ممتنع و محال است و اگر کسی هم کلماتی ترکیب نماید کلمات مسروقه است نه آنکه از فطرت الله توانسته تکلم نماید و آنچه

\* \* ص ۱۴۸ \* \*

آورده از صور سجین است کسی می تواند مقابله با این امر نماید که مثل صاحب این کتاب قدرتی در او باشد که در جمیع عمر خود اگر بخواهد غیر از آیات تکلم ننماید در هر امر بتواند و عجزی در او نباشد و اگر کسی بگوید که حجّة امام علیه السلام دارای جمیع آیات باید باشد حقّ است ولیکن يك آیه دارد که کلّ آیات نزد آن معدوم است و اگر اتیان به غیر این نکند حجّت آن تام است بلی اگر حجّة آن از غیر آیات بوده باشد فرض بوده بر آن که هر کس هر چیز بخواهد اتیان نماید ولیکن حال که حجّة آن مهیمن بر کلّ آیات جسمانی است فرض بر آن نیست و حجّت آن بالغ است بر کلّ چنانچه نازل فرموده الا انّ آیه ممّا نزلنا الان الیک فی ذلك الكتاب تعدل فی کتاب الله آیات النبیین و ما من بعد ذلك کلّ الخلق من حجج الله لیستلون و اگر قائلی بگوید این حجّت صنعت از خود است مردود

\* \* ص ۱۴۹ \* \*

است به مثل آنچه در قرآن گفته می شود الحرف بالحرف و هرگاه کاذبی بگوید در بعضی مواقع از آیات خلاف قواعد قوم است افتراست بل کلّ آیات به نهج قاعده الهیه که مثل آیات قرآن است جاری گشته و غیر این کذب شیاطین و عدم علم کاتبین است و اگر جمیع

علماء بخواهند که در کتاب عدل و صحیفهٔ حرمین یک حرف لحن و دو حرف بدون ربط پیدا نمایند بر قواعد کتاب الله و قوم هر آینه قادر نخواهند بود بل یک آیه که مثل قواعد قوم باشد ادعا را ثابت می‌کند و کافی است همین یک آیهٔ واحده کل را قل موتوا بغیضکم و ادخلوا النار بشرکم ثم کونوا حجارة من سجن منضود و همین آیه از برای اهل شک و جحد کافی است بدوام قدرت الله و سبوحیته و بدانکه خداوند عالم کسی را منتخب از برای حفظ دین حجة خود، فرموده و حجّت‌های وافیه و براهین قاطعه برید او جاری فرموده

\* \* ص ۱۵۰ \* \*

که در اعجمین نشو و نما نموده و در این آثار حقهٔ نزد احدی تعلیم نگرفته بل امی صرف بوده در مثل این آثار و تا حال مشاهده نشده که کسی در عجم نشو و نما نماید و ممکن نیست بعد از این که قدرت داشته به این نوع از کلمات که بلغای از فصحا و حکمای از عرفا اظهار عجز و عدم علم به ظواهر معانی آنها نموده‌اند و حال آنکه حروف بیست و نه گانه به ید علماء بوده و هست و این نهج بدیع برید احدی جاری نگشته و ممکن نیست هرگاه عالمی قلم دست گرفت و بدون اخذ از کتاب الله بر فطرت آیاتی نوشت ظاهر می‌شود که امر به غایت عظیم و صعب است و در حق احدی ممکن نیست الا من شاء الله از آنجائی که قدرت کاملهٔ خداوندی تام است سوای این آیهٔ عظمی و حجة کبری شئون لاهوتیهٔ عجیبه به صاحب این امر عطا فرموده که هر ذی روحی یقین نماید که این آیات به غیر اذن خداوندی

\* \* ص ۱۵۱ \* \*

در حق احدی ممکن نیست مثل آنکه در عرض دوازده ساعت یک صحیفهٔ محکمه بلا تأمل از قلم آن جاری می‌گردد و کدام حجّت از این عظیم‌تر است که انسان به مقام روح مناجات که مقعد انس با محبوب است رسیده باشد چنانچه در مقامی در امکان عالی‌تر

از این متصوّر نیست چنانچه حضرت صادق علیه السّلام در مصباح الشّریعه صریح بیان فرموده‌اند و الی الان از احدی از حکما و علماء این مقام بتمامه ظاهر نشده هرگاه شده بود لابد بود صحیفه از ایشان مانده باشد و غیر از اهل عصمت علیه السّلام مدعی این مقام احدی نشده چنانچه مؤلف حقّ الیقین اعظم معجزه آل الله سلام الله علیهم را کلمات ایشان نوشته و در حقّ صحیفه سجّادیّه کل علماء زبور اهل بیت گفته‌اند و مشابه به صحف سماویّه نوشته‌اند چگونه در حقّ صحیفه سجّادیّه اثبات ولایت حقّ را کلّ می‌نمایند

\* \* ص ۱۵۲ \* \*

و در این صحائف معدوده که امر از عالم حد بلانهایه و ماوراء آن رسیده توقّف می‌نمایند فاعوذ بالله من خطوات الشّیطان فانّه کان للأنسان عدوّمبین و هرگاه ذی علمی نظر به واقع کند می‌داند که چقدر امر صعب است مقاماتی که از فوق عالم عقول است اقرب از لمح بصر به عالم الفاظ که جسد است آوردن یا ملاحظه ترتیب آن در باطن و ظاهر می‌داند که چقدر امر عظیم است به حقّ خداوندیکه قرآن را بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل فرموده که يك مناجات با خداوند با فصاحت ظاهریّه و ترتیب واقعیّه اعظم از کلّ علوم و اکرم از کل طاعات است لا سیما وقتی که مقامات عالیّه را به کلمات بدیعه ظاهر نماید و هر که تتبّع در صحیفه‌های صاحب این کتاب نموده می‌داند که معانی و الفاظی که از ملأ غیوب به عالم ظهور آورده که در هیچ يك از ادعیّه ماثوره نیست و توهم نمائی که می‌گویم

\* \* ص ۱۵۳ \* \*

این دعوات اتم و اعظم است نه چنین است به حقّ خداوندیکه آل الله را به ولایت مطلقه خود ظاهر فرموده که وجود و صفات من و کلماتی که از لسان و قلم من جاری شده و باذن الله خواهد شد معادل يك حرف از ادعیّه اهل عصمت سلام الله علیهم نخواهد شد لأجل

آنکه ایشان در موارد مشیة الله سکنی نموده‌اند و ما سوای ایشان در اثر فعل ایشان مذکورند  
و این العلی من ید المتناول و سبحان الله عمّا یصفون

و ثانی از شئون مقامات قدوسیّه آن است که در خطبات باعلی کلمات فصاحت و بیان از  
قلم اسهل

از کلّ شیء از ید او جاری گشته و هرگاه کلّ حجّت صاحب این مقام يك خطبه از آنچه  
ظاهر گشته بوده کافی بود کلّ را و حال آنکه کلّ می بینند و می دانند که کل علماء بعد از  
ملاحظه کتب و تفکرها به چه مشقّت‌ها يك خطبه انشاء می‌کنند و آخر الأمر

\* \* ص ۱۵۴ \* \*

بعد از آنکه در مقابل خطبات عظیمه می‌گذاری بمثل صبیان په په می‌گوید خداوند حکم  
کند مابین کلّ به حقّ، هرگاه اعراض از این امر نمی نمودند ظلمی بر احدی واقع نمی‌شد  
و حال آنچه واقع می‌شود ذنب آن بر ایشان است الی یوم المعاد

و ثالث از شئون حقّه ظهور علم صاحب این مقام است که مقامات غیبیه عالیّه را به کلمات  
مختصره بیان نموده به شانی که از احدی از علماء این قسم بیان صادر نشده و هرچه نوشته  
به دلیل حکمت که اعظم ادلّه منصوصه است محکم نموده و در اغلب مقامات ذکرى از  
دلیل موعظه حسنه و مجادله ننموده تا آنکه مردم را از وقوف در این حدود بعیده ترقّی به  
ملاّ اعلی دهد و هر کس از اولی الألباب که شرح سوره بقره و صحائف و جواب و سؤال-  
های اهل علم را مشاهده نموده یقین به آنچه اشاره شده نموده مطالبی که علماء در مباحث

\* \* ص ۱۵۵ \* \*

عدیده ذکر نموده‌اند در کلمات بدیعه بوجه اتم مختصر از صاحب آیات ظاهر گشته که کلّ  
اهل علم اقرار به این منّ قدیم من الله العظیم نموده‌اند و اینکه در بعضی مقامات تبدیل  
کلمات و در بعضی به خلاف قواعد اهل سبحات جاری گشته لأجل این است که مردم



یقین نمایند که صاحب این مقام بر سبیل تحصیل اخذ آیات و علوم نکرده بل به نور الله صدر آن منشرح به علوم الهیه شده و تبدیل را به شأن بدیع و خلاف قواعد را به قاعده الهیه راجع نمایند چنانچه امثال این کلمات در کتاب الله اکثر من ان یحصی نازل شده چنانچه کلمه که مقام تأنیث است خداوند عالم ضمیر مذكر نازل فرموده فی قوله و کلمه منه اسمه المسيح و در مقام صفت مؤنث احدی الکبر نازل فرموده فی قوله جلّ و علا و لانتها لاحدی الکبر نذیراً للبشر و اذن فرموده از برای هرکس که اراده نموده قواعد الهیه را لمن شاء

\* \* ص ۱۵۶ \* \*

منکم ان یتقدّم ای بقواعد الهیه او یتأخر ای بقواعد قوم اذ انهم كانوا قوم سوء جاهلین چنانچه نازل فرموده به خلاف قواعد کلّ اهل عالم این کلمه را انّ هذان لساحران تا آنکه کلّ به یقین بدانند که مناط خلقت الفاظ حکم خداوندی است نه وضع غیر اهل بیان همین قسم که عوالم ترقی نموده کلمات و اعراب هم ترقی نموده چه قریب است که یومی طالع شود که آیات الله به غیر قواعد و اعراب مصطلحه بین قوم قرائت شود ربّ اعجل فی فرج آل الله بفضلک انک ذو منّ قدیم و بعد از آنکه عالم به اشارات خفیه ملکیه شدی بدانکه امروز در طائفه اثنی عشریه اختلاف به نهایت رسیده بعضی به اسم اصولی مشهور و حقّ را بعد از عمل به ظنّ که مجمع علیه ایشان است باخود می دانند و بعضی به اسم اخباری مشهور و حقّ را بعد از حجّیت غیر عقل لامع با خود می دانند و بعضی به اسم مرحوم شیخ احمد بن زین الدین قدّس

\* \* ص ۱۵۷ \* \*

الله تربته مشهور و حق محض خالص را باخود می دانند و حال آنکه قشری از کلمات آن بزرگوار را در ک نکرده اند و بعضی به اسم صوفیه مشهور و باطن شریعت را برید خود می دانند و حال آنکه از باطن و ظاهر هر دو محجوب و دور افتاده اند بلکه محض طریق

ظلمت و شرك را اختيار نموده‌اند من حيث لا يعقلون و شكی در هیچ يك از این مذاهب اربعه نیست که اختلافات ما لانهایه در میان ایشان است به حدی که بعضی بعضی را تکفیر می‌نمایند اگر چه غیر از این چهار فرقه مشهوره هم بعضی خود را رئیس فرقه و اصل فرقه گرفته‌اند مثل صدرائیون و اشباه ایشان و هر يك خود را حق محض و ما سوای خود را باطل محض می‌دانند چه محبوب تکلم نموده شاعر عرب،

و کَلْ يَدْعَى وَ صَلاً بِلِيلَى  
و لیلی لا تقْر لهم بذاکا  
اذا انبجست دموع من حدود  
تباکی و شكی نیست که حکم محض در میان کلّ

\* \* ص ۱۵۸ \* \*

این اختلافات فرقه اثنی عشریه یکی بوده اگر چه اهل غیر آن هرگاه لحبّ الله حرکت نموده‌اند و جدّ و جهد خود را نموده‌اند مصاف بوده‌اند هر که به اینجا ختم شد از سبیل فضل امام غائب عجل الله فرجه عبدی از عبید خود را از بحبوحه اعجام و اشراف منتخب از برای حفظ دین فرموده و علم توحید و حکمت حقّه که اعظم کلّ خیرات است به او عطا فرموده و چون هر زمان که اهل آن به اعظم آیات ما بین خود افتخار می‌نمودند نفسی هم که مبعوث بوده به اعظم آن آیه در میان قوم باید مبعوث گردد که اولی الألباب در مقام تصدیق به او توقّف ننمایند و شبهه نیست که در این زمان شرف علماء به علم نکات قرآن و احادیث و شرف عرفاء به دقائق بواطن ملاً اعلی بوده و هست و لأجل این فرض است که عبد منتخب از ما بین قوم به اعظم این آیات که علم باطن باطن و فصاحت ظاهر باطن باشد مبعوث گردد که

\* \* ص ۱۵۹ \* \*

حجّة برکلّ علماء و عرفاء تام و کامل باشد و هر فطن دقیقی که در آیات و کلمات مشاهده نماید امر را اظهر من الشمس فی نقطة الزوال مشاهده می نماید و هر ادیب ذی نظری که در فصاحت آیات مشاهده به طرف اهل بیان نماید امر را در مقام حق الیقین بل عین الیقین می بیند امروز بعد از طلوع قمر لائح از طرف مشرق که در حدیث امیرالمؤمنین علیه السّلام امر به اتباع آن شده برکلّ فرض است طاعت و محبت او و طاعت احکام آن و همین است دین خالص خداوند احد هر کس هم می خواهد تصدیق نماید از برای نفس خود تصدیق نموده و هر کس می خواهد تکذیب نماید از برای نفس خود تکذیب نموده و حجّت خداوندی بالغ است برکلّ عالم الا یا ایها النّاس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا ذا اعرفه بنفسی من احبّنی فقد احبّ الله و رسوله و اولیائه و من جهلنی فقد جهل الله

\* \* ص ۱۶۰ \* \*

و رسوله و اولیائه و کفی بذلك لنفسی فخراً و کفی بالله علیّ شهیداً و بدانکه این ظهور آیات و مناجات و علوم لدنیه از نومی است که مشاهده نموده با آنکه دیده رأس مطهر سید الشهداء علیه السّلام را مقطوع از جسد مطهر با رؤس ذوی القربی و هفت جرعه دم از کمال حبّ از دم آن جناب شهید نوشیده و از برکت دم آن حضرت است که صدر آن به مثل این آیات و مناجات محکمه منشرح گشته الحمد لله الذی اشربنی دم حجّته و جعله حقیقه فؤادی و لذلك قد نزل علیّ البلاء بامضائه فاتا لله و انا الیه راجعون و ان بمثل ذلك فلیعمل العاملون.

### باب الثالث فی معرفة الله و معرفة اولیائه بما امر الله عز و جلّ

بدانکه اصل دین معرفة الله است و کمال معرفت توحید است و کمال توحید نفی صفات و اسماء است از ذات مقدّس او و کمال نفی ورود لجه احدیت است به علم قطع و مشاهده و وصل جود

\* \* ص ۱۶۱ \* \*

آن و حقیقت این مراتب آیه الله وحده است که به آن عرفان و ایقان به وجود حضرت ربّ العزّة حاصل است و بدانکه ذات قدیم ظاهر آن نفس باطن او است و کینونت آن نفس ذاتیت او است و لم یزل بوده و وجودی از برای شی نبوده و حال هم به حالت ازل هست و وجود شی در رتبه او نیست و هر شی که اسم شیئیت به آن اطلاق شود سوای ذات الله خلق او است و ذات معروف نزد احدی نیست زیرا که معرفت فرع وجود اقتران است و ما سوای آن وجودی در رتبه آن ندارند چه حدّ آنکه به اقتران محتاج شوند و احدی نشناخته است خداوند را غیر از ذات مقدّس او و احدی توحید نکرده خداوند را غیر از ذات مقدّس او و هر کس ادعای معرفت او را نماید کافر است به شهادت نفس خودش که ممکن و حادث است و هر کس ادعای توحید او را نموده

\* \* ص ۱۶۲ \* \*

مشرك است به شهادت نفس خودش که ممکن نیست اقتران با او و ممکن نیست جعل اسم و وصف از برای ذات او و دلیل و سبیلی نیست از برای احدی لأجل معرفت او لم یزل دلیل ذات او ذات او بوده و ممکن ممتنع است که دلیل او واقع شود هر کس که توحید ظهور آن نماید بذاته لذاته متلجلج شده به غایت فیض امکان و هر کس که ممکنات را دلیل معرفت او گرفته محجوب مانده از فیض غایت ابداع لنفسه بنفسه و ظهور خداوندی اعرف و اظهر و اجلّ و اکبر است از اینکه به خلق خود شناخته شود بل ما سوای الله معروفند

به وجود او و قائلین به وحدت وجود مشرکند به شهادت خود وجود لأجل آنکه وحدتی که اثبات می‌کنند فرع وجود اثنین است و الا نفی اثنین و اثبات وحدت از چه مقام است و همچنین اشخاصی که علت وجود ممکن را ذات حق و به ربط فیما بین قائل گشته کافرند.

\* \* ص ۱۶۳ \* \*

لأجل آنکه علت فرع اقتران با معلول و ربط فرع وجود اثنین است و هر دو مقام باطل محض است بل حق واقع ذات حق است و خلق ممکن و شی سوی خلق ممکن معقول نیست و لم یزل حق حق است و معروف شی نیست و لایزال خلق، خلق است و اقتران با ذات ممکن نیست و از آنجائی که خداوند قدیم خلق را به جهت عرفان قدرت متجلیه در ایشان خلق فرموده و ثواب و عقاب را علت همین امر فرموده خلق فرمود مشیت را لا من شی به علیت خود مشیت بلا کیف و لا بیان و بعد از آن خلق فرمود کلّ اشیاء را به علیت او و ممکن نیست خلق شی که حرف شیئت براو وارد شود الا به هفت مرتبه از امکان که اقل آن در حق ممکن، ممکن نیست و آن هفت مرتبه مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن و اجل و کتاب است و هر کس اعتقاد نماید که خداوند خلق

\* \* ص ۱۶۴ \* \*

نموده شی را بی علیت این مراتب سبعة به نصّ حدیث کافر است و اوّل ذکر شی بلا تعلق ذکر شیئت وجود مشیت است و حین تعلق وجود شیئت اراده است و حین ذکر معاً قدر است و ظهور این ثلاثه رتبه قضا است و در این مقام فرض است بر کلّ ممکنات اعتراف به بدای حق سبحانه و تعالی لأجل آنکه بدائی نیست بعد از قضا و ثابت است حکم اذن و اجل و کتاب بعد از امضاء بل حقیقت ابداع و سرّ اختراع وجود این سبعة در عالم غیب و شهود است که ظهور چهارده نفس مقدّس بوده باشد و سبحان الله عمّا یشرکون و بدان ای سائل که حکماء دلیل بر وجوب صانع و عرفا بر وحدت او در کتب خود ذکر نموده‌اند

وکلّ مردود است به شهادت ادلّه ایشان که ممکن است و ممکن نیست دلیل ذات ممکن باشد بل هرگاه احدی به نقطه حقیقت ناظر و کشف سبحات

\*\* ص ۱۶۵ \*\*

و اشارات را نماید بالبدیهه یقین می کند که ذکر دلیل احد و اثبات توحید به غیر وصف خداوند اعظم کبائر و اکبر مکاره می باشد بل نیست دلیلی نزد من بر وجود و توحید او غیر او و غیر ذات او نشناخته است احدی او را وکلّ وصف موجودات مردود به نفوس ایشان است چه عظیم جرئت نموده مبین حقّ الیقین در ذکر صفات ثبوتیه و سلویه و محجوب گشته از کلمات امیرالمؤمنین علیه السّلام به نفی صفات بل اقلّ از حرفی از ذکر حقیقت در ذکر این مسئله بیان نکرده و مطلع نشده هرگاه به وحدت اقرار نموده ذکر ثمانیه از چه راه و هرگاه اقرار نموده از توحید محجوب گشته بل نیست فی الحقیقه از برای ذات مقدّس او وصفی سوای ذات او و صفاتی که اهل عصمت بیان نموده اند به نصّ کلام حضرت رضا علیه السّلام لاجل مکنسه اوهام است و خداوند همیشه عالم بوده و معلومی نبوده با

\*\* ص ۱۶۶ \*\*

او و علم او ذات او است و هرکس اراده معرفت علم او و کیفیت آن را نموده کافر است زیرا که ممکن نیست معرفت او از برای احدی و لم یزل قادر و سمیع و بصیر بوده و مقدوری و مسموعی و مذکوری با او نبوده عالم است به کلّ شیء قبل وجود شیء چنانچه در خطبه اول کتاب رشحی از بحر حقیقت بیان شد و ذکر نفی فرع اثبات است و خداوند منزّه است از کلّ ما سوای خود و کلّ صفات ذکر وجود مشیّت اوست و کلّ اسماء اسم اراده او است و او است مقدّس از ما سوای خود به ذاتیّت خود و استغفار می کنم به سوی او از ذکر ما سوای او نزد ساحت قرب او و سبحان الله عمّا یصفون و بعد از آنکه مشاهده نمودی که سبیلی نیست به سوی معرفت خداوند رحمن نه به وصف و نه به بیان و نه به اسم و نه به

عرفان و نه به عجز و نه به حقیقت امکان لأجل آنکه ما سوای او قبل از وجود معدوم صرف  
 بوده اند و الان هم با او احدی

\*\* ص ۱۶۷ \*\*

نیست و در رتبه او کلّ معدوم صرفند و بعد از وجود ممکنات وصف نفس خود را در امکان  
 به امکان فرموده و فرض است بر کلّ عالم عبادت ذات مقدّس او وحده وحده لا اله الا  
 هو به وصفی که نازل فرموده در قرآن و تعالی الله عما يقول الظالمون علواً کبیراً و بدانکه  
 اصل معرفت به شئون علیّت فعل هفت مرتبه است که فرض است بر کلّ اقرار به او و کامل  
 نیست معرفت به غیر او مقبول نیست اول آن الا به آخر آن و بر سبیل حقیقت به تفصیلی  
 است که حضرت علیّ ابن الحسین علیهما السلام تأکید و امر به جابر فرموده و اصل حدیث  
 بالعربیّه این است علی ما روی فی کتاب انیس السمرآء قال حدّثنی احمد ابن عبدالله قال  
 حدّثنا سلیمان ابن احمد قال حدّثنا جعفر ابن محمّد قال حدّثنا ابراهیم ابن محمّد الموصلی  
 قال اخبرنی عن ابی خالد عن القاسم عن جابر بن یزید الجعفی عن علی ابن الحسین

\*\* ص ۱۶۸ \*\*

علیهما السلام فی حدیث طویل ثمّ تلا قوله تعالی فالیوم ننسیهم كما نسوا لقاء یومهم هذا  
 وکانوا بآیاتنا یجحدون و هی و الله آیاتنا و هذه احدها و هی و الله ولایتنا یا جابر الی ان قال  
 یا جابر ا و تدری ما المعرفة المعرفة اثبات التّوحید اولاً ثمّ معرفة المعانی ثانیاً ثمّ معرفة  
 الأبواب ثالثاً ثمّ معرفة الامام رابعاً ثمّ معرفة الأركان خامساً ثمّ معرفة النقباء سادساً ثمّ معرفة  
 النّجباء سابعاً و هو قوله عزّ و جلّ قل لو کان البحر مداداً لكلمات ربّی لنفد البحر قبل ان  
 تنقذ کلمات ربّی و لو جئنا بمثله مدداً و تلا ایضاً و لو انّ ما فی الأرض من شجرة اقلام و  
 البحر یمدّه من بعد سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله انّ الله عزیز حکیم یا جابر اثبات التّوحید

و معرفة المعانى اما اثبات التوحيد فمعرفة الله القديم الغايب الذى لا يدركه الأبصار و هو يدرك الأبصار و هو اللطيف الخبير و هو غيب باطن كما ستذكره كما وصف به

\*\* ص ۱۶۹ \*\*

نفسه و اما المعانى فنحن معانيه و ظاهره فيكم اخترعنا من نور ذاته و فوض الينا امور عباده فنحن نفعل باذنه ما نشاء و نحن اذا شئنا شاء الله و اذا اردنا ارد الله و نحن احلنا الله عز و جل هذا المحل و اصطفانا من بين عباده و اجعلنا حجته فى بلاده فمن انكر شيئاً و ردّه فقد ردّ على الله جل اسمه و كفر بآياته و انبيائه و رسله الحديث و هرگاه بخواهم که حرفی از این حدیث را بآنچه او بر او است من حکم الله شرح شود بحرهای اکوان کلاً فانی می‌گردد قبل از آنکه حرفی از آن بیان شود و چونکه انشاء این کتاب لأجل اعتقاد اولی الألباب است که از ارض سبحات به تجلیات سماء جلال فایض کردند و سواى دلیل حکمت که دلیل موصل به یقین است دلیلی دیگر اراده بذکر آن نشده کلماتی ربّانی لأجل اعتقاد کلّ ذکر و بیان می‌شود تا کلّ

\*\* ص ۱۷۰ \*\*

به مقام لقاء محبوب لایق شوند

**بدان که اصول معرفت هفت رتبه است**

**اول معرفة الله** که اشاره به بیان شده و آیاتی برای عارفین در خطبه اول و باب ثانی ذکر شد که کلّ علم به قطع و منع از نقطه وصل به فصل حاصل نمایند و مقامات توحید اربعه راجع به نفس توحید است هر کس به حقیقت توحید نماید عمل به مقامات توحید نموده و اکثر خلق در مقام توحید عبادت مشرک و در مقام توحید فعل کافر گشته‌اند من حیث لا یعقلون بدانکه ذات وحده و حده لا شریک له مستحقّ عبادت است لا غیر و هر که عبادت نماید ذات او را به او بدون توجه به شی به خلق او بدون تمنا از برای جزای غیر او به تحقیق که



عبادت کرده است خداوند را به شأنی که در حق امکان ممکن است و باید یقین نماید که ذات بذاته لن یوصف و لن یعرف و لن یعبد بوده و هست و عبادت احدی لایق

\*\* ص ۱۷۱ \*\*

ساحت عزّ او نیست و این مقام غایت عطیّه الهی است به عبد که هرگاه وارد شود کلّ را در ظلّ فضل او مشاهده می نماید و هرگاه کسی اسمی یا وصفی یا احدی از آل الله را سلام علیهم در مقام عبادت توجّه نماید کافرگشته و عبادت نکرده خدا را و هرگاه کسی به طمع رضوان یا خوف از نیران عبادت کند او را یا بخواند او را هرآینه محجوب از عبادت خداوندی شده و لایق ذات او نیست بل سبیل عبادت این است که او را عبادت نماید به وصفی که خود، نفس خود را فرموده بلا ذکر شی سواه و هرگاه حکم محکم از برای عابدین به نار جهنّم فرموده بود حق بود بر عابد که او را به استحقاق ذات خود عبادت نماید و راضی به نار شود و حال آنکه حکم خلاف این امر است و رضوان اوّل عطیّه‌ای است از جانب معبود از برای مؤمن خالص و سُبْحان الله عمّا یشرکون و در مقام توحید افعال فرض است بر معتقد بالله

\*\* ص ۱۷۲ \*\*

که خالق غیر او اعتقاد ننماید و از حکم جبر و تفویض به خلق در کلّ شی بیرون رود که کفر محض است بل هر شی که اسم شیئیت بر او اطلاق شود خالق او خداوند است و حده به علیّت خصال سبعة به اختیار خود شی و فرقی در خلق حقایق امکانیه و صفات اکوانیه به نظر حقیقت نیست بل عمل عاملین نه جبر است نه تفویض بل امر الله سواى این دو امر است و این امر اوسع از مابین سماء مشیّت است تا ارض جماد که منتهای رتبه قوا بل است و سرّ امر این است که خداوند عالم اختیارات کلّ شی را عالم است و بر سبیل اختیارات کلّ، کلّ را خلق می فرماید و جزا می دهد ایشان را به وصف اختیار ایشان و هرگاه شی را

بر غیر رتبه قبول خودش خلق فرماید ظلم باو کرده و حال آنکه کلّ بر سبیل محبت خود و اولیاء خود خلق فرموده و بعد ذلك قضا را به امضاء ایشان جاری فرموده تا کلّ نصیب خود را اخذ نمایند و در چهار مشهد امر به اراده خود از خلق اشیاء فرموده

\* \* ص ۱۷۳ \* \*

و عهد گرفته تا آنکه احادی را بر او حجتی نباشد در ذرّ اولّ عهد الوهیت خود را از کلّ گرفته و در ذرّ ثانی عهد نبوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را از کلّ گرفته و در ذرّ ثالث عهد ولایت آل الله را محکم فرموده و در رابع عهد محبت اهل ولایت را اخذ فرموده و کلّ را به اختیار و اختیار را به نفس اختیار خلق فرموده و احدی سوای اختیار خود مالک عملی نمی تواند شد و بر کلّ فرض است اقرار به توحید ذات و صفات و افعال و عبادت چنانچه خداوند واحد احد مستحقّ است و خلق را سبیلی در معرفت توحید نیست نه به اقرار و نه به عجز بر کلّ فرض است مشاهده آیات اربعه در نفسی که خداوند عالم نسبت به نفس خود داده و اتم اقوال در مقام توحید افعال کلمه لا حول و لا قوّة الا بالله از خزائن غیب نازل شده و اینکه در السنه بعضی از معاندین

\* \* ص ۱۷۴ \* \*

شهرت یافته که مرحوم شیخ احمد رحمه الله علیه و قائمین مقام علم او در مقام عبادت توجه به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می نمایند و آن حضرت را خالق می دانند محض کذب و افترا است و معتقد این مطلب کافر و مشرک است به اجماع بل آن بزرگوار قائم مقام علم او را اعتقاد همان است که در مقام توحید بیان شد و آن حضرت و آل اطهار او را سلام الله علیهم محال معرفت و اصل مشیت و قائم مقام هویت و منتهی مقام صمدانیت معتقد هستند و آل الله را سلام علیهم در این مقاماتی که اشاره شد عباد مکرمون می دانند که اراده به امری نمی کنند الا باراده الله بل مشیت ایشان در هر مقام نفس مشیت الله و اراده ایشان

در هر مقام نفس ارادة الله بل ارادة الله نفس ارادة ایشان است و قول به اینکه اراده صفت ذات است کفر محض است بل اراده عزیمت بر مشیت است که خلق اول است

\*\* ص ۱۷۵ \*\*

و هر کس غیر از خداوند عالم را خالق اشیاء بداند کافر است چه استقلالاً اعتقاد نماید چه غیر استقلالاً و استغفار می‌کنم به سوی خداوند واحد احد از آنچه بیان نمودم در ذکر مقامات توحید زیرا که غیر از ذات مقدس احدی قادر به علم و حقیقت توحید نیست و کافی است او و علم او از برای اقرار عباد به توحید او و اوست علی کبیر .

**ثانی معرفت معانی** است از برای این مقام خداوند واحد احد مقامات الی ما لانهایه مقدر فرموده بل از برای هر اسمی معنی جعل فرموده و اصل ایقان به معانی و اذعان به کل مقامات آن اقرار به محمد ابن عبدالله ابن عبدالمطلب ابن هاشم ابن عبد مناف است به آنکه آن اول مخلوق و اشرف مجعول است و خداوند عالم جعل فرموده است او را از برای قیام به مقام خود در اداء و قضاء و بداء و امضاء و مثل او در عالم از علم

\*\* ص ۱۷۶ \*\*

خداوند و شبه آن در ابداع و اختراع ممکن نیست بلی کل آن قدرت به مثل وجود ذکر اول که مشیت باشد تعلق می‌گیرد بعینه مدد حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌باشد و مثل آن در صور علیین ممتنع بل در صور سبجین هم و هم راجع به نقطه اول می‌گردد و ممتنع است و خداوند عالم در هر شأن به کل شی قادر و عالم بوده و هست و از برای معرفت آن حضرت روحی فداه هفت مقام اصل است که حقیقت خصال سبع نازله در الواح کتاب حق بوده باشد اول مقام نقطه بدئی است و در این مقام اول آن عین آخر آن است و ظاهر آن عین علانیه آن لم یزل بوده به امر الله و بدء و ختم از برای او مذکور نیست صرف هویت

و آیت احدیت است که دلالت می‌کند لنفسه بنفسه لله الأحد الفرد الذی لا آله الا هو از برای احدی در این مقام نصیب در معرفت

\*\* ص ۱۷۷ \*\*

آن شمس ازل نیست بل حدود و اشارات و اسماء و صفات از ساحت عزّ او مقطوع و از جلالت علوّ او ممنوع است و او است در این مقام امکان بلا مثل و شبه و اهل بیت عصمت سلام الله علیهم در این مقام نزد آن سید اکبر ذکری ندارند و همه عبید محض و آیات رقیه هستند از برای ظهور جلالت آن بزرگوار و غیر از خداوند عالم در این مقام نشناخته است او را احدی بل در امکان غیر این بیان ممتنع است و این جهة اعلاّی مشیت و بطون اوست لا یعلمها الا الله جاعلها سبحان الله بارئها عمّا یشرکون

و ثانی، مقام نقطه امکانیه است و آن حضرت در این مقام اول مذکور و آدم بدیع است که مقام تعیین نقطه اول باشد و در این مقام به نفس و ذات و ید و وجه و عین و سمع و بصر و جمیع اسماء فعلیه در حالت انتساب الی الله مذکور

\*\* ص ۱۷۸ \*\*

است و اهل بیت عصمت سلام الله علیهم در این مقام به نحو ذکر امکانی در نزد آن جناب مذکورند و ماسوی را نصیبی از عرفان این مقام نیست و در این مقام کسی آن حضرت را نشناخته است الا الله وحده و سبحان الله عمّا یصفون

و ثالث، مقام نقطه فعلیه است و در این مقام آن حضرت باب فیض است از برای آل الله سلام الله علیهم و اهل عصمت طائفند حول آن بزرگوار و نشناخته است در این مقام رسول الله صلی الله علیه و آله را الا الله بما هو علیه و اهل عصمت سلام الله علیهم بما هم علیه و ما سوی را حظی در عرفان این رتبه و بیان این ذکر الهیه نیست و صلی الله کما هو اهله و الحمد لله ربّ العالمین

و رابع، مقام نقطهٔ وصلیه است و در این مقام آن حضرت قطب عالم فؤاد و سرّ عالم ایجاد است که خداوند عالم او را مبعوث فرموده بر کلّ و از برای آن حضرت در این مقام علم بدایه فرض است و اعتقاد به نهایت کفر

\* \* ص ۱۷۹ \* \*

و آل الله سلام الله عليهم در این رتبه آل آن حضرت و مزیعی از آن ضؤ و اغصان آن شجره مبارکه هستند و ماسوی را حتی الانبیاء در این مقام ذکر و نصیب عرفانی نیست و سبحان الله عمّا یصفون و خامس، مقام نقطهٔ حقیه است و در این مقام کلّ انبیاء و اوصیاء مخلوقند از نور آن نیر اعظم و در این مقام اول مجیب در عالم ذر آن جناب است لا غیر و کلّ مذکورند به ذکر آن حضرت روحی فداه و آن غنی است از کلّ ماسوای خود بالله سبحان و هو العلیّ العظیم

سادس، مقام نقطهٔ اصلیه است و در این مقام کلّ انوار طائفند حول آن حضرت و مؤمنین از سنخ انسان و ملائکه شئون فیض آن حضرت اند و این مقام کثرت و ذکر رتبهٔ اجل است که سادس مراتب فعل است و حدیث کنث نبیا و آدم بین الماء و الطین در این مقام است که مؤمنین از سنخ انسان عارف به نبوت آن حضرت می شوند و نصیب خود را از اقرار

\* \* ص ۱۸۰ \* \*

به جلالت آن فرد متوحد اخذ می نمایند و سبحان الله بارئه عمّا یصفون و سابع، مقام نقطهٔ کونیّه است که بر کلّ اشیاء فرض است حتی الذرة فی الجماد که اقرار به نبوت آن حضرت نمایند از یوم بعثت آن حضرت که بعد از چهل سنه است از یوم ظهور به امر الله طالع شد و نزول جبرئیل علیه السلام و حکم وحی و کتاب و امر به ثواب و نهی از عقاب در این رتبه است که ممکنات از مبدء به منتهی بعد رسیده اند و فرض جهاد در این رتبه است که غیر مؤمن به آن جناب پیدا می شود و بر هر کس این مراتب سبعة به آیات

مودعه در آن فرض است و مقبول نمی شود اول آن آلا به آخر آن که یقین نماید به یوم بعثت آن حضرت بعد از افول اربعین و آن حضرت در این مقام افقر از کل موجودات و بشری است مثل خلق انسان و لوازم مقامات این رتبه اعز من ان یدکر و اعظم من ان یکتب است و همین قدر

\* \* ص ۱۸۱ \* \*

در مقام اعتقاد به یقین کامل کافی است بل فرض است بر کل نفوس که ایمان آورند به آن حضرت چنانچه آن حضرت بر او است از فضل الله اگر چه نتوانند ادراک نمایند بل فضل او را فضل رب العزة بر کل موجودات مشاهده نمایند و سبحان الله عما یصفون

**ثالث، معرفت أبواب** است و در این مقام فرض است بر مکلف اقرار به وصایت امیر المؤمنین علیه السلام نماید در این عالم بلا فصل شیئی سوای نفس مقدس او و کل مراتب مذکوره در معرفت معانی در این مقام فرض است بشرطها و ارکانها و آن این است که در کل این مقامات ذات مقدسه حامل ولایت مطلقه را عبد رسول الله صلی الله علیه و آله بدانی بل ولایت مطلقه آن سید اکبر نفس وصایت او است از برای محمد صلی الله علیه و آله و کنه معرفت آن حضرت را احدی غیر از خداوند احد و سید اکبر رسول الله و صلی الله علیه و آله

\* \* ص ۱۸۲ \* \*

علیه و آله ادراک نکرده است و اوست باب مطلقه الهی که احدی از کلمه ابداع موجود نمی شود آلا باذنه و نه حرفی الی الله رافع می گردد آلا بحکمه و معرفت آن حضرت نفس معرفت رسول الله ص بل کلمه توحید و شهادت به نبوت نفس اقرار به ولایت آن حضرت است به حکم ان الذین لا یعرفه غیره و ان الملك یدوم فی الملك و لا یوجد غیره و ان معرفة الله کان نفس معرفته لم یزل بلا ذکر شیئی و لا وصف حکم و همین است دین خالص خداوند که عبد اعتقاد نماید که آن حضرت بنده ای است مخلوق و مرزوق و از برای او

حیاتی نیست الا باذن الله و هر کس سوای عبودیت مطلقه در حق آن حضرت اعتقاد نماید شکی نیست که کافر است و کلّ کلمات آن حضرت در معارف و رتبه نفس خود راجع به این نقطه عدل است و آن حضرت روحی فداه بوده است قمص نور و بیت معمور و آیه معبود و علانیه احمد صلی الله علیه و آله بل کان

\* \* ص ۱۸۳ \* \*

هو هو بعد ماکان لا هی هو و لا هو غیرها فسبحان الله موجدہ عمّا یصفون همین قدر که عبد ربّی از برای آن حضرت اعتقاد داشته باشد به یقین بعد هر وصفی غیر رتبه احمدی صلی الله علیه و آله که وصف نماید از برای آن حضرت لایق صدق است بل کلّ وجود در نزد آن حضرت چه در حال حیات و چه در حال ممات معدوم صرفند و اگر مذکور شوند به مثل خاتمی است که درید آن حضرت باشد و اوست فوق نعت قائلین و وهم مدرکین و او است که صبر نمود در دین خدا و هر چه از اعداء الله وارد شد تحمّل نمود تا آنکه به درجه شهادت ازید کافری فیض گردید انا لله و انا الیه راجعون و صلی الله علیه کما هو اهله انه العلیّ الکبیر

رابع معرفت امام است و در این مقام بر کلّ موجودات فرض است معرفت دوازده نفس مقدّس که قائم مقام ولایت مطلقه بوده باشند و مراتبی که در معرفت معانی مذکور شد بما هو هو در این

\* \* ص ۱۸۴ \* \*

رتبه فرض است و اسماء مقدّسه ایشان که مرایای بیان است این است الحسن ابن علی و الحسین ابن علی و علی ابن الحسین و محمّد ابن علی و جعفر ابن محمّد و موسی ابن جعفر و علی ابن موسی و محمّد ابن علی و علی ابن محمّد و الحسن ابن علی و الحجّة القائم محمّد ابن الحسن صاحب الزمان و الفاطمة الصدیقة صلوات الله علیهم اجمعین و

این شمس عظمت و نجوم عزت در هر شأن قائم مقام رسول الله صلی الله علیه و آله بوده اند چه در اداء و چه در قضاء و چه در امضاء و چه در بداء و مشیت ایشان در هر مقام نفس مشیت امیرالمؤمنین علیه السلام است بل آیه و ما یشأون الا ان یشاء الله در حق ایشان صادق است بحب الله و رضائه چگونه قلم به ذکر و صف ایشان متحرک گردد و حال آنکه بنفسه شاهد است به عدم صرف در رتبه ایشان و بر معتقد به آل الله سلام الله علیهم فرض است که نسبت احرف

\* \* ص ۱۸۵ \* \*

لا اله الا الله را بالتسبیه بکل موجودات یکی داند و در مقامات خود ایشان رتبه تقدیم بعضی بر بعضی در احادیث وارد است مثل حسن بر حسین علیهما السلام و فضل امام زمان صاحب العصر علیه السلام بر سائر ائمه صلوات الله علیهم و فضل احرف ثمانیه بر ورقه مقدسه از شجره اولیه که فاطمه صلوات الله علیها بوده باشد و این مراتب به واسطه قرب به فعل الله است و به غیر از خداوند عالم محصی احدی نیست و اعتقاد به رجعت ایشان رکن اعتقاد به ایشان است و امروز به اراده بقیه الله امام عصر علیه السلام است وجود کل ما وقع علیه اسم شی و اعتقاد به غیبت آن حضرت هم مثل اعتقاد به رجعت است و اعظم علامات رجعت ظهور جسد امیرالمؤمنین ع است بر قمص شمس اگر چه حال هم هست ولی حجاب بر عیون خلق است و یوم قرب ظهور به برکت الشمس حقیقی کشف غطاء از کل ابصار

\* \* ص ۱۸۶ \* \*

انشاء الله خواهد شد و مراتب تفصیل این رتبه ما لانهایه بما لانهایه لها فرض است و بر خداوند بیان و الهام و بر عباد تسلیم و ایقان است و کافی است این اشارات جلیه از برای



معتقد بآل الله سلام الله عليهم و نيكو نصيري است از برای عبد عصمت، و توكل به ایشان و كفى لنفسى و لأنفس المؤمنین آل الله و كیلاً

**خامس معرفت ارکان است** مثل مقاماتی که در رتبه معانی ذکر کرده شد و مراتبی که لازمه این مقام است و در این رتبه ایقان به وجود کلّ انبیاء و اوصیاء و آیات و کتب ایشان فرض است بر معتقد که یقین نماید به اینکه حقایق افئدة انبیاء و اوصیاء از نور شمس جسم شریف حضرت فاطمه صلوات الله علیها مخلوق گشته است و مدللّ علی الله هستند بها و بنورها و ارکان سلسله در نبوت چهار پیغمبر اولی العزم است که نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السّلام بوده باشند

\* \* ص ۱۸۷ \* \*

و رتبه امامتی که در حقائق ایشان در نزد امامت آل الله سلام الله عليهم معدوم صرف است و در هر عصر فرض است وجود ارکان چنانچه از بعثت رسول الله ص الی ایّام رجعت چهار پیغمبر ارکان قبول فیض بوده اند و آن عیسی و خضر و الیاس و ادیس علیهم السّلام است و همگی اخذ فیض از امام زمان علیه السّلام می نمایند و اقرار به ایشان از اصل دین است و مراتب اقرار به این رتبه زیاده از ذکر و بیان است و الله من ورائه محیط بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ

**سادس معرفت نقباء است** بدانکه صراط الله در این مقام ممتدّ است و ایشان اقرب بامامند به واسطه ارکان از کلّ موجودات و عددی از برای ایشان فرض نیست و بلا وجود ایشان فیض به احدی نمی رسد اقلّ آن یکی است و اکثر آن ثلاثین بل اذا شاء الله اکثر من ذلك هم ممکن است چنانچه الآن هستند که در خدمت امام زمان علیه السّلام مشرفند چنانچه

\* \* ص ۱۸۸ \* \*

در حدیث وارد است فنعم المنزل الطیبة وما بثلاثین من وحشته وایشان اقل از طرف عینی از حضور امام عصر عجل الله ایامه محجوب نیستند و به غیر از او ناظر به احدی نیستند و معرفت ایشان به هفت مرتبه مذکوره فرض است ولیکن این مراتب سبعة و رتبه ایشان متلجلج است به تلجلج رتبه آخر ارکان چنانچه در ارکان الی مقام احمدی صلی الله علیه و آله همین قسم امر مستور است و شرف ایشان به علم این مقام است و قرب او به خداوند عالم از جهة قرب به مبدء است چه ممکن است از سر این رتبه که سبقت گیرد احدی بر احدی بلا علم و عمل بل به شرف سبقت وجود و قرب او به حضرت معبود و عقبات این رتبه لاتحصی و لایذکر است و اعظم علامت معرفت نقباء علم معرفت آل الله سلام الله علیهم و عمل است و ایشان در میان خلقند و با مردم معاشرند ولیکن ایشان را کسی نمی شناسد الا بعضی از نجبا که بعضی از ایشان را می شناسند

\* \* ص ۱۸۹ \* \*

حتی اهل و فرزندان ایشان هم ایشان را نمی شناسند و همین که فوت یکی ظهور به هم رساند خداوند عالم بر قلب کسی که قابل است القا می فرماید که قائم مقام او گردد و به شرف حضور نیر اعظم روحی فداه و اصل گردد و ایشان حامل فیض اند به اذن الله در تکوین و تشریح و ترتیب نجبا با ایشان است و ایشان قادرند بر آیات عجیبه و خوارق بدیعه ولیکن بی اذن امام علیه السلام ظاهر نمی فرمایند و ایشان تدبیر ارض و من علیها را می نمایند به اذن امام علیه السلام و رؤیت ایشان لقاء حجة علیه السلام را رؤیت فوادی است که بعینه رؤیت همین عین محسوس است و ایشان در هر ارض که باشند در ارض طیبه مبارکه در حضورند و هرگاه کسی اقرار به پنج رتبه معرفت نماید و این رتبه را یا نفسی از ایشان را جحد نماید کل معرفت آن هباء منثورا خواهد بود لأجل آنکه خیط معرفت

\* \* ص ۱۹۰ \* \*

به این نظم حکم شده و عمل عاملی مقبول نخواهد شد الا به معرفت این رتبه کما هو علیه و هی اهلها و فرض است بر کلّ عباد که با هر کس در مقام رحمت و محبت حرکت نمایند که مبادا با اهل حرف لام خلاف سبیل عبودیت از ایشان ظاهر شود و معرفت به اسم و شخص کلّ تکلیف کلّ نیست الا یک نفس زیرا که احدی عالم نیست بلی میسر است هرگاه کسی از امام ع اسماء ایشان را طلب نماید و آن حضرت به او القاء فرماید در حالت نوم یا شئون ممکنه حقه که عبد یقین نماید بر صحت آن و هر کس عارف شود نصیب خود را از کتاب این رتبه اخذ نموده و آنه من العارفين

**سابع معرفت نجباء است و مهالك این رتبه لا یدرك ولا یندرک است و نجباء عبادی هستند که بعد از نقباء در رشته وجود فیض به ایشان رسیده و از ایشان بما سوی خلق و عدد ایشان در کلام**

**\*\* ص ۱۹۱ \*\***

اهل بیت علیه السّلام معین نیست بعضی از اهل بیان چهل عدد مسطور داشته اند ولیکن حق چنین است که عدد معین نیست و ایشان در غیبت امام علیه السّلام علمائی هستند که به خلائق احکام الهی را می رسانند و ایشان را لقای شمس ازل نصیبی مکتوب نشده الا ان یشاء الله بلی در نوم به لقاء حضرت امام علیه السّلام فایض می گردند و اخذ احکام الهی را می نمایند و این بزرگواران را کسی به اسم و لقب نمی شناسد بل با ایشان کلّ خلق محشورند و ایشان می رسانند به کلّ فیض الهی را به واسطه نقباء در مقام تکوین و تشریح و علامت معرفت ایشان اهل نسبت به کلمه ای هستند که اخذ آن در امکان ناطق نیست بل عدد حروف هاء که سرّ حروف و مقام توحید است عدد آن کلمه طیبه است که نفس ظهور هاء است در مقام حروف و امروز این مقربان منظر اعلی محجوب هستند از نظر مردم بل بعضی از ایشان را هم بعضی از شیاطین انس در مقام

\*\* ص ۱۹۲ \*\*

جحد و طعن بیرون آورده‌اند من حیث لایعلمون و اکثر مردم از رجال و نساء طائفه اثنی عشریه به واسطه بی‌عرفانی این رتبه داخل دوزخ خواهند شد و هرگاه نفسی کلّ مراتب سته را اعتقاد به یقین نماید و در این مرتبه از مقامات سبعة مذکوره نقطه فصلیه را جحد نماید در مقام معرفت یکی از نجباء کلّ اعمال آن باطل و هباء منثورا است بل معرفت الله در مقام ظهور تمام نمی‌شود الا به معرفت این سبعة و همین قدر که عبد این مراتب را یقین نمود و اخذ تکالیف خود را از کسی نمود که مؤید من عند الله است بر آن خوفی نیست که انشاءالله بالقطع مغفور است و بر کلّ فرض است که با کلّ مردم بر سبیل حبّ حرکت نمایند که مبادا در مقام جحد یکی از این مقرّبان وارد شوند و جحد یکی از ایشان جحد کلّ است و معرفت در باره یکی از ایشان معرفت در باره کلّ است و ایشان رجال حفظه روایات امام علیه السلام می‌باشند که ردّ

\*\* ص ۱۹۳ \*\*

ایشان ردّ خداوند عالم است و طاعت ایشان طاعت او است و در مقام اخوت بر کلّ فرض است که هرچه از برای نفس مؤمن خود راضی می‌شود از برای برادر خود هم که در ذرّ رابع با اوست راضی شود و اخوت نیست فیما بین کسی که ذرّ رابع را انکار نماید بل فرض است بر مصدّق که به حکم خود منکر را معتقد به این اصل محکم که جزء اصول دین است گرداند و سلوک عبودیت و سیرالی الله در صحیفه حرمین مفصّل ذکر شده سزاوار است بر کلّ که طالب ترقی هستند به این عمل نمایند و مختصر نقطه سلوک از برای کلّ این است که لله و فی الله در کلّ شأن حرکت نمایند و معرفت این امر به غایت صعب و عظیم است چه بسا شخصی به اعتقاد خود لله حرکت می‌کند و معذک کافر است و لأجل عناد با خداوند در واقع حرکت نموده مثل اعمال جماعت سنت که به اعتقاد

\*\* ص ۱۹۴ \*\*

خود الله می‌کنند و کافرند و خداوند بری است از عمل ایشان بل در واقع توجّه به خداوند نیست بل به جبت و طاغوت است چنانچه نصّ قرآن است که می‌گویند و الله ان اردنا الا الحسنى و خداوند تکذیب ایشان را در قرآن نازل فرموده و مثل ایشان اشخاصی که شیخ متفرد در مقام توحید رحمة الله علیه و قائم مقام او و محبّین او را جحد و سبّ می‌نمایند اگرچه به اعتقاد خود لله می‌نمایند ولیکن شیطان حق را باطل به نظر ایشان جلوه داده و به نصّ حدیث ناصبی کسی است که شیعیان ما را جحد کند و شگّی نیست در نزد اولی الألباب که آن متوحّد بی مثل شیعه خالص است و حکم اشخاصی که جحد شیعیان آل الله می‌نمایند در رجعت ایشان انشاء الله ظاهر خواهد شد و امروز حکم ایشان در معاشرت به مثل حکم دم معفو است و خداوند کافی و شاهد است کلّ را و هو العلی العظیم

\*\* ص ۱۹۵ \*\*

### باب الرَّابِعُ فِي بَيَانِ الْمَعَادِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

وَصِيَّتْ مِي كَنَمِ دَر اَيْنِ كِتَابِ كَلِّ رَا كِه اَز عَدَلِ خَدَاوَنْدِ تَرْسِيْدِه و جَحْدِ مَقْرَبَانَ مَلَأْ اَعْلَى رَا اَمْر سَهْلِي نَكْرَفْتِه و بِه حَكْمِ قُرْآنِ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اتَّقُوا اللّٰهَ و قَوْلُوْا قَوْلًا سَدِيْدًا حَفْظِ لِسَانِ رَا نَمُوْدِه كِه حَيَاتِ دُنْيَا نَزْدِ حَيَاتِ اٰخِرْتِ بَلَا ذِكْرِ اسْتِ و دَر رُوْزِ قِيَامَتِ بِه حَقِّ خَدَاوَنْدِي كِه شَرِيْكَ نَدَارْدِ اَشْدَّ عَذَابِ و اَعْظَمِ عِقَابِ اَز بَرَايِ اشْخَاصِي اسْتِ كِه رَمِي مِي كَنْنَدِ بِه سُوِي اَهْلِ مَعْرِفَتِ اَلِ اللّٰهِ سَلَامِ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ بِه كَلِمَاتِ شَيْطَانِيَّةِ بَلِ دَر اَيْنِ عَالَمِ هَرْگَاهِ مَشَاهِدَةُ حَكْمِ خَدَاوَنْدِ رَا نَمَايَنْدِ دَر حِيْنِ جَحْدِ و رَدِّ بِه آتَشِ عَدَلِ مِي سُوْزَنْدِ چَنَانِچِه خَدَاوَنْدِ عَالَمِ اِشَارِه فَرْمُوْدِه لَوْ تَعْلَمُوْنَ عِلْمَ الْيَقِيْنِ لَتَرُوْنَ الْجَحِيْمَ ثُمَّ لَتَرُوْنَهَا عِيْنَ الْيَقِيْنِ ثُمَّ لَتَسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ مِنْهُمْ و اَوْلٰئِكَ هُمُ اَهْلُ النَّعِيْمِ فِي الدُّنْيَا و الْاٰخِرَةِ و اَوْلٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُوْنَ حَقًّا اِي مَلَأْ بَزْرگانِ دِيْنِ و عِلْمَايِ

\*\* ص ۱۹۶ \*\*

اهل يقين بترسيد از حکم اين آيه شريفه در هر شأن و ان نار جهنم لمحيطه بالكافرين و خداوند عالم در هر شأن علیم و شهيد است و او است غني مطلق و استغفار می کنم به سوی او چنانچه من مستحقم و او است عطف رحيم و بدانکه ای سائل اصل معرفت سبعة مأموره در حديث است و احكام معاد و آخرت هم در ظل آن مسطور است بل اين هفت رتبه معرفت حکم هفت مرتبه جنت مقدسه است و احكام معاد در نشأه آخرت است و تکالیف آن عالم به مثل تکالیف اين عالم است الحرف بالحرف و ايقان به معاد و حشر اجساد و اجسام و مقاماتي که خداوند عالم بعد از موت مقرر فرموده از جزء ايقان به معرفت خداوند است و هرکس جزئی از جزئیات شريعت مقدسه که تکليف اين عالم است و حرفی از مقامات عالم آخرت که تکليف نشأه بعد از موت است انکار نماید به مثل

\*\* ص ۱۹۷ \*\*

آن است که انکار وحدانیت خداوند را نموده و اقرار به کلّ شئون این عالم از معراج و مقامات منصوصه در آن و احکامی که وراء آن فرض است در کلّ مقامات مثل اعتقاد به توحید و اجب است و معراج آن حضرت بجسمه و لباسه و نعلیه فرض و محقق است و اعتقاد به حدیث وارده از حمیراء هم در این مقام فرض است که ساعت معراج حضرت در خانه تشریف داشتند بل همان ساعت بجسمه معراج ملکوت سموات و ارضین فرمودند مع آنکه بجسمه در مقام خود، و بیان این مطلب و ذکر معاد و شبهات فلاسفه و حکماء در صحیفه شرح دعای غیبت شده همین قدر که انسان ناظر بقدره الله و فعله باشد تصدیق به این امور بحقیقه علی الیقین می نماید اگر چه ادراک نتواند نمود و قائل به عود ارواح بدون جسم از عدم معرفت بذات اقدس حضرت ربّ العزّة است و اینکه در میان خلق شهرت یافته که مرحوم شیخ احمد قدّس الله تربته

\*\* ص ۱۹۸ \*\*

قائل به عود اجسام نیست کذب محض است و اصل این شبهه از طلاب علمی است که درک کلمات آن قطب عالم فؤاد را نکرده بل آن مستقرّ بر کرسی وحدت در جنت رفرق بین یدی الله بری است از معتقد به این قول بل قائل است به معاد کلّ شیء به علمی که احاطه کرده است کتاب الله الفؤاد فی مقامه و العقل فی مقامه و النفس فی مقامه و الجسم بثلاثه فی مقامه و من عدل عن ذلك فيكون من المشركين و بدانکه یقین به وجود جنت و نار هم فرض است و در هر دو خلقی هستند ماشاء الله که قبل از وجود این دوره بدیع بعد از بعثت و حشر داخل مقامات خود شده اند و اصل جنت و آلاء آن از نور حضرت سید الشهداء علیه السلام مخلوق شده و کسی که عارف به حقّ آن حضرت باشد خود را در جنت می بیند

و به آلاء آن منتعم است اگرچه در این عالم باشد و توهم نمائی که این اشاره امر باطنی و موهوم است لا والله بل در حقیقت هرگاه کشف غطاء از دیده تو شود مشاهده می نمائی

\*\* ص ۱۹۹ \*\*

مقامات جنت را به مثل آنکه مخلوقات این عالم را مشاهده می کنی هم چنانکه حضرت موسی ابن جعفر علیهما السلام به جاریه هارون نمایانیدند و به حق خداوندی که جانم برید اوست از منتهای یقین خود به وجود خداوندی اگر کشف کلّ غطا شود از برای من یقینی زیاد نمی شود می بینم به علم یقین در این ارض وحدت که نشسته ام کلّ آلاء جنت و مقامات آن را به مثل کسی که در جنت بر ارائك متکئ مستقر است و هرگاه بخواهی آب کوثر را در این عالم حد مشاهده کنی و بیاشامی زیارت کن حسین ابن علی ابی طالب علیهما السلام را که والله در حین زیارت و اعتقاد به این امر از عین سلسبیل بیدالله در کأس رسول الله صلی الله علیه و آله نوشیده فطوبی لك ثم طوبی لك بل متوسمین از فرقه مخلصه مقامات اهل جنت را می توانند تمیز دهند به کلمات ایشان و حکم کنند در این عالم از برای ایشان به اعمال

\*\* ص ۲۰۰ \*\*

ایشان ولیکن خداوند گواه است که با وجود این مقامات مشهوده نه اینقدر دهر مرا محزون نموده که بتوان ذکر نمود علمای این عصر حظ ایشان در واقع اقرار به عجز است از عدم فهم کلمات من معذلك واقع شد آنچه که قضا جاری نمود شیاطین انسی که از اتیان يك حدیث عاجز بودند جرئت بر حکم خداوند نموده و عمل نمودند به عملی که سبقت نگرفته بود در امکان ایشان را احدی و هرگاه ناظری به سّر واقع مشاهده نماید می بیند که عدد حروف ید معکوس حامل شد تمام عدد حروف و جه را در حجد بعد از آنکه می دانست



که هر که يك نفر را به ضلالت بیندازد مثل آن است که جمیع عالم را به ضلالت انداخته و قتل نموده و کافی است از برای عاملین شهادت خداوند جبار و بس است رجل ناصر ایشان را در اخذ آیات حکم خداوندی و خصمیت آل الله سلام الله علیهم در محشر و سيعلم الذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون بل

\* \* ص ۲۰۱ \* \*

هرگاه راجع به نفوس خود شوند و عظمت عدل الله را مشاهده نمایند قرائت کتاب را یقین خواهند نمود و همین حکم از برای افتدۀ ایشان احراز هر نار جهنم است و ان کنتم تعلمون لو تعلمون علم الیقین لتروّ الجحیم ثمّ لتروّنها عین الیقین ثمّ لتستئنّن یومئذ عن النعیم و می دانم که آنچه در علم خداوند گذشته جاری خواهد شد ولیکن یوم میقات بین یدی الله است و می گویم به حکم قرآن قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا هو مولانا و علی الله فلیتوکل المؤمنون و به حقّ سیّد اکبر روحی فداه که مشتاقم به موت اشدّ اشتیاقاً من الصبیّ بئدی امه لاحول و لا قوه الا بالله و انا لله و انا الیه راجعون و سيعلم الذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون و لا تحسبنّ الله بغافل عما یمعمل الظالمون بدانکه ای سائل امور اعتقادیّه در معاد اکثر من ان یحصى است فرض است بر معتقدین به جنّات ثمانیه که اعتقاد

\* \* ص ۲۰۲ \* \*

به شش حظائر و اهل آن به یقین داشته باشند و اعتقاد نمایند به جحیم سبعة و مقامات آن و بدانکه ثمره اعتقاد به آنها و اهل آنها این است که در این عالم با اهل جنّت به محبّت و با رحمت سلوک نماید و با اهل هر مرتبه بطور مقامات ایشان که مقدر شده از جانب حضرت ربّ العزّة سلوک نماید و هرگاه اسرار معارف اهل رضوان را به اهل جنّت سلام بیان نماید از مقام ایمان کامل بعید شده و ظلم به ایشان نموده بل بر معتقد بالله چنان فرض است که مقامات اهل جنان ثمانیه را علی ما هم علیه بما هو اهله بیان نماید و شبههائی

نیست که هرگاه معارف جنت احدیت را به اهل جنان سبعه عطا کند هر آینه همگی مشرک و خارج از جنت می‌شوند و كذلك احکام اهل جنان به اهل حظائر چه عظیم است سلوک بنده خالص در این عالم با کلّ خلق که هر نفسی بل هر شیئی مستحقّ به يك نوع

\*\* ص ۲۰۳ \*\*

عطاء است و مثال مؤمن مقام رحمانیت است که بر عرش عطا به کلّ سواء باشد و همچنین است حکم اهل جهنّم و حظایر آن و مقاماتی که خداوند عالم از برای کافرین مقدر فرموده و هرگاه در این عالم جحد و ردّی که نصیب اهل مرتبه اول است به ثانی دهد ظالم گشته بل فرض است بر مؤمن بالله که تبری جوید سرّاً و علانیّه و آثاراً از اهل جهنّم و حظایر آن و هرگاه العیاذ بالله لأجل حبّ شیئی در جحد ایشان قائل نماید فی الحین داخل نار شده و آیه و أنّ جهنّم لمحیطة بالكافرین در شأن او صادق است و مقبول نیست از احدی مقامات معرفت سبعه مشیره و معرفت معاد الاّ به براءت از اعداء این مراتب کلّها و هرگاه کسی شكّ در حکم براءت یکی از اعداء نماید بنفسه عدو است و امر الله اعظم و اکبر از آن است که بتوان اشاره نمود و هرگاه کسی تبرا جوید از اعداء این مراتب سبعه و در مرتبه

\*\* ص ۲۰۴ \*\*

آخر از عدو رتبه نقطه وصلیه تبری نجوید هر آینه مشرک است و امر به غایت صعب است و حال آنکه شریعت سمحه سهله است و اخفّ از احرف کلمه باب در سمحه بودن در کلام الله نازل نشده و این دلیل است به سرّ امر قد عرف اولی الألباب أنّ ما هنالك لا یعلم الاّ بما ههنا و اعتقاد به سئوال قبر و فشار آن و عالم برزخ و یوم بعث و میزان و صراط و حساب و شئونات ارض محشر به نهجی که در کلمات اهل عصمت سلام الله علیهم وارد شده فرض است و تفصیل مراتب باعث حجاب عبد است دعائی که در باب خامس ذکر می‌شود جامع جمیع مراتب اعتقاد است که عبد بعد از قرائت آن عمل به اصل اصول دین خود

نموده و کافی است این دعاء کلّ را در مقام اعتقاد و در هر شأن عالم به بداء و عدل خداوند باش که اعظم کلّ مقامات خیرات است و اشاراتی که در این چهار باب در مقام

\*\* ص ۲۰۵ \*\*

أصول دین شده کلاً را بگیر و اوراق شجره طوبی بدان و سلوک کن با نساء خود به احسن سبیل محبت که نساء مؤمنه اوراق شجره کافورند در جنت و میازار ایشان را به طرف عینی که به قدر همین طرف محبوب از حکم الله خواهی شد و در هر حال مستعدّ لقاء الله باش که موت اقرب به انسان است از کلّ شی و نظر از دنیا و از زخارف آن بپوش که کلّ نعیم دنیا در نزد يك ساعت از دار آخرت عذاب صرف است و در کلّ اشارات با یقین باش و حدّ یقین این است که نترسی از احدی با وجود خداوندی در طاعت و حکم او و همین ابواب اربعه کافی است کلّ را در مقام اعتقاد و الله من ورائه المحيط بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ .

(این باب در این مجموعه نبود از نسخ دیگر استفاده شد)

### باب الخامس في دعاء الاخلاص لله عز وجل

بسم الله العلي العظيم الحمد لله الذي ابدع السموات والارض بامرهم ثم الذين كفروا بآياته الى الله يحشرون اللهم اني اشهدك بما تشهد لنفسك قبل كل شيء بانك انت الله الفرد الاحد الصمد الحي القيوم الذي لا ياخذك وصف من شيء ولا ذكر عن شيء وانت لم تزل كنت بلا وجود شيء ولا تزال انك كائن بلا ذكر شيء والان قد كنت بمثل ما كنت في ازل الازال لم يكن معك شيء ولا يذكر في ربتك شيء فسبحانك سبحانك لن يعرفك على حق ذاتيتك احد ولن يعبدك على حق كينونيتك عبد فاشهد لديك في مقامي هذا بان نفسانيتك دالة بالقطع والمنع وانيتك شاهدة بالسد والياس فكل الوصف يرجع الى مقام ابداعك وكل النعت يدل على مقام اختراعك ان قلت انت انت فقد حكمت المثل بالمثل وانك لن تعرف بالحدية وان قلت انه هو هو فقد دلت الاحدية بالجلال وانك لن توصف بالهوية فسبحانك سبحانك يا الهي لا سبيل لاحد اليك لا بذكر ولا بالايقان ولا بالثناء ولا بالبيان ولا بالعجز ولا بالاسماء ولا بالصفات فاستغفرك يا الهي في تلك الساعة التي ينزل قابض الارواح باذنك عما يحيط علمك بي ويحصي كتابك و انك يا الهي لتعلم سري وعلانيتي ما جحدت توحيدك وان عملت سوء فاستغفرك واتوب اليك وقد انقطع الرجاء مني في ذلك الحال من كل شيء ولا اجد لنفسي معينا دونك وحدك لا اله الا انت اللهم اني معتقد بعدلك وبدائك وانك يا الهي لو تعذبني بكل عذابك سرمد الابد بدوام ذاتك جزاء ذكري بين يديك لكنت مستحقا بذلك وانك محمود في فعلك ومطاع في حكمك ولا شفيع لي غير نفسك فاغفر لي اللهم بجودك ورحمتك فانك غني عن عذابي وانا مضطر الى غفرانك وان تدعني لكنت من الهالكين فانزل علي

النصر في تلك الساعة بدائك و لقاءك واستغفار ملائكتك و نزول رحمتك فانك انت انت، قد انقطع النفس مني واني انا انا، فافعل بي ما انت انت انك اهل الجود و الكرم و العزة و الامتنان و السلطنة و البيان و النعماء و الكبرياء و لا اله غيرك و لا خالق لي سواك و انك رب العزة على الخلق اجمعين و اشهد يا الهي لمحمد حبيبك و رسولك و صفيك و خيرتك بالنبوة ما انت تقدر في شانك و تجعله مقام نفسك في الاداء و القضاء و البداء و الامضاء و ما احاط علمك في حقه و ما انزلت عليه من القرآن و آياتك و ما فرضت عليه من احكامك و مقاماتك و ما كرمته في ليلة المعراج من علاماتك و دلالاتك و ما نزلت في حكم دينه المهيمن على الكل انك على كل شيء شهيد اللهم اني مؤمن به و بكتابه و بكل فروضه و سننه و ما نزلت عليه من دينك الخالص و اشهد انه قد بلغ ما حمل من وحيك و نصح على حق الامر في امته فجزاه الله كما هو عليه من طاعتك و محبتك و وصل اللهم عليه بكل صلواتك و بركاتك و نفحاتك و آياتك بفضل نفسك الذي جعلته فضل محمد صلى الله عليه و آله على الخلق كلهم اجمعين و اشهد لا و صياء محمد صلى الله عليه و آله بعده علي (ع) ثم بعد علي الحسن (ع) ثم بعد الحسن الحسين (ع) ثم بعد الحسين علي (ع) ثم بعد علي محمد ثم بعد محمد جعفر (ع) ثم بعد جعفر موسى (ع) ثم بعد موسى علي (ع) ثم بعد علي محمد ثم بعد محمد علي (ع) ثم بعد علي الحسن (ع) ثم بعد الحسن صاحب العصر حجتك و بقيتك صلواتك عليهم اجمعين و اشهد بانهم قائمون مقام حبيبك في كل شان دون حرف التي قد اختصت بها نفسه دون احد من اوصيائه و اشهد انهم قد كانوا محال معرفتك و معادن عظمتك و مقامات عزتك و علامات وحدانيتك في ازل الازل لا يسبقهم في الشرف احد و لا يساوقهم في الرتبة شيء فصل اللهم عليهم كما بلغوا توحيدك و حملوا دينك و احتملوا الاذي في جنبك و اشهد انهم عبادك المكرمون الذين لا يسبقونهم بالقول احد و هم بامرک يعملون و يحكمون و اشهد ان قائمهم صلواتك عليه

حجتك امامي الحق به اتوجه اليك و به اعتصم بحبلك و به ارجو لقائك و به اطمئن  
رضوانك فانصر اللهم من اراده واخذل اللهم من لا يعرف حقه وينكر عبده فانك بكل شيء  
عليم واشهد ان شيعتهم كانوا انصار دينك و حملة كتابك و تراجمة وحيك و اركان توحيدك  
و انا ذا مؤمن بسرهم و علانيتهم و اولهم و آخرهم و ظاهرهم و باطنهم و حيهم و ميتهم و  
حاضرهم و غائبهم و اقدمهم و اكبرهم كما هم عليه من فضلك فانزل اللهم عليهم رحمتك  
و بركاتك ما انت انت انت انك انت العزيز الحكيم واشهد ان اليوم طاعة عبد حجتك الذي  
اكرمه بآياتك و اقمته مقام المقربين من اوليائك فرض بحكمك و انا بحقه عارف و من  
اعدائه كلهم بري واشهد انه قد بلغ ما حمل من جود بقيتك المنتظر و انه لمن المؤمنين  
بك و بآياتك فاجزه اللهم في دينك بما انت انت و اغفر اللهم لاهل ولايته ما انت انت  
واخذل اللهم اهل عداوته بما انت انت انك تعلم كل شيء و لا يخفى عليك شيء في  
السموات و الارض و انك لعلي كل شيء شهيد واشهد ان الموت حق و السؤال في القبر  
من اركان دينك حق و البعث حق و الحساب حق و الجنة حق و النار حق و ان الساعة آتية  
لا ريب فيها و انك تبعث من في القبور في رجعة اوليائك و يوم فناء عبادك و لا يعزب من  
علمك شيء و انك انت الغني الحميد يا الهي انا ذا اشهد بين يديك لكل ما تحب كما  
تحب و لكل ما تبغض كما تبغض و ان هذه الكلمات كانت اعتقادي بين يديك بها احيي  
و عليها اموت باذنك و منها ابعث انشاء الله بين يديك فاجعلها باذنك وديعة في الان عندك  
فرد علي بمنك في مواقع الخوف واجعلها لي آيات الانس في علامات البعد فانك حي  
قيوم قادر احد صمد فرد و ترلم تلد و لم تولد و لم يكن لك كفو و لا مثال و انك انت الله  
رب العالمين اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده و رسوله واشهد ان عليا و اوصيائه  
و فاطمة صلوات الله عليهم امناء الله و احبائه واشهد ان عليا كان عبد بقية الله في كل لوح

حفيظ اللهم صل على محمد وآل محمد وانا ذا اقول بحكمك فيما نزلت في القرآن  
لذكر اهل الجنة ان الحمد لله رب العالمين .